

تقدیم به خاطره همه کمونیست هایی که در
جنگ با حزب دموکرات جان خود را از دست
دادند....

کارنامه حزب دمکرات کردستان ایران

- نویسنده: محمد جعفری
- چاپ اول: اکتبر ۲۰۱۲
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- صفحه آرا: فواد عبداللهی

کارنامه حزب دمکرات کردستان ایران

محمد جعفری

پروسه تدوین کتاب

- 1- اصول پایه مباحث ۱
- 2- هدف روشن کردن گره گاههای تاریخی جامعه کردستان است ۸
- 3- اهداف حزب دمکرات با کارگران کردستان خوانایی ندارد ۱۱
 - تناقضات کهنه و نو در هویت حزب دمکرات
 - حزب دمکرات از نظر مضمونی و نظری
- 4- موازین سکولار و پیشرو یا مشوق خرافات ۱۹
 - حکومت ها از زرادخانه مذهب علیه آزادی انسان استفاده می کنند، چرا حدکا نه؟
 - حزب دمکرات و مدرنیسم
 - دانش و علم، هم اهرم الغای کار مزدی هستند هم وسیله تداوم آن
 - تأسیس اتحادیه علمای دینی(اسلامی) توسط حدکا
- 5- جنگ حزب دمکرات با کومه له، سازمان پیکار و اتحادیه کمونیست ها ۳۵
 - با من موافق باش و بگو انقلابی تا با شما وارد جنگ نشویم!
- 6- جنگ حزب دمکرات با کمونیست ها، خدمت به جمهوری اسلامی ۵۰
 - یک حمله بزرگ و کوبنده
 - دفع یکی از حملات نظامی حزب دمکرات
- 7- برخورد آنتاگونیستی حزب دمکرات با آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی ۶۴
 - رمزگشایی مفهوم مقدسات ملی
 - رمزگشایی مفهوم مقدسات مذهبی
 - راه سوم برای حزب دمکرات وجود ندارد
- 8- اسطوره جمهوری خودمختار مهاباد، هم واقعیت هم افسانه ۷۱
 - حل مساله ی کرد
 - هدف حزب دمکرات رفع ستم ملی نیست
 - بیوگرافی شخصیت های حزب دمکرات " حزب ملی کرد"
- 9- انشعاب و اتحاد در حزب دمکرات ۹۳
 - جدایی و انشقاق
 - جدایی "کمیتة ی انقلابی" از حزب دمکرات

- انشعاب حزب دمکرات (پیروان کنگره چهار)
- انشعاب و اتحاد حزب دمکرات "رهبری انقلابی"
- جدایی حزب دمکرات کردستان- ایران
- 10- حزب دمکرات درس نمی گیرد!** ۱۰۵
- اشغال عراق، احتمال حمله آمریکا به ایران و موضع حزب دمکرات
- خشم ناسیونالیست ها علیه منصور حکمت و حکمتیست ها
- پیام دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران به جرج بوش، "همکاری با آمریکا، یعنی دشمنی با مردم" (در حاشیه ی اظهارات مصطفی هجری)
- 11- تهدید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران/**
- موضع احزاب ناسیونالیست کرد.....** ۱۱۶
- نق زدن های جناح چپ این جنبش
- 12- حزب دمکرات و مساله ی آزادی زن.....** ۱۲۴
- هیچ مصلحتی برای سکوت یک سوسیالیست در قبال جان انسان جایز نیست
- دو تعبیر از آزادی
- 13- پاسخ به اظهارات و انتقادات خوانندگان.....** ۱۳۶
- "کافه بهم زدن" بجای نقد سیاسی
- فضای سالم سیاسی جامعه چه ضرورتی برای حزب دمکرات دارد؟
- دیوار آهنی سنتهای بورژوایی در مقابل رشد کارگر
- پاسخ به اشخاصی که با اسم واقعی اظهار نظر کردند
- 14- نتیجه و پایان پروژه** ۱۶۴
- 15- ترجمه متن کردی بیانیه ماه نوامبر ۲۰۱۰ حزب دمکرات** ۱۷۳

پروسه تدوین کتاب

از دروازه جنگ حزب دمکرات کردستان ایران (حدکا) با کومه له (سالهای ۱۳۶۷-۱۳۵۹)، به سرزمینی وارد می شویم که در آن مسائل بسیار مهم طبقاتی، سیاسی و تاریخی نهفته است. ریشه یابی مسائلی همچون: ماهیت جنگ و دلایل وقوع آن چه بود، آیا احتمال بروز مجدد آن می رود، و یا تنظیم رابطه احزاب کارگری- کمونیستی با حزب دمکرات باید بر چه اساسی باشد، حدکا چه ربطی به مساله کرد دارد، مساله کرد چیست، راه حل اصولی پاسخ به آن کدام است، مناسبات تولید و باز تولید در کردستان چه فرقی با سایر مناطق ایران دارد، معیار درک درست و کلید پاسخگویی به این سئوالات در گرو چیست و غیره. به محض بررسی ماهیت جنگ حدکا با کمونیست ها، پاسخ به این پرسش ها وارد دستور می شود. این سئوالات هنوز جزو مسائل حاد روز احزاب سیاسی در کردستان هستند. بررسی، تجزیه و تحلیل و شفاف سازی آن ها برای آینده جامعه بسیار ضروری است، زیرا پاسخ درست به سئوالات گذشته، کلید حل معمای آینده است. در نتیجه، در پرتو ریشه یابی این مسائل است که پی خواهیم برد پدیده جنگ چه نقشی در این روند عمومی بازی کرده و می کند.

مدت ها بود جهت یافتن پاسخی تحلیلی به سئوالات فوق، ایده نوشتن کتاب "کمونیست ها، ناسیونالیسم و مساله کرد" را در سر داشتم. اما پیش از اتمام آن اثر، حدکا "شاخه مصطفی هجری" در ۳۰ نوامبر ۲۰۱۰ به بهانه کتاب خاطرات عبدالله مهندی که در آن با متد ناسیونالیستی "ورژن مهندی" به تحلیل علت جنگ حزب دمکرات با کومه له پرداخته است، و حدکا، به منظور خاصی که در ادامه توضیح خواهم داد، بیانیه ای که در اساس فرق زیادی با بیانیه های زمان جنگ این حزب با کمونیست ها ندارد را منتشر کرده که در آن، سیاستهای گذشته خود در قبال جنگ با کومه له قدیم و کمونیست ها را ابقاء و تکرار نموده است (بیانیه در پایان کتاب ضمیمه است). این مساله بار دیگر اهداف جنگ حدکا با کومه له را به موضوع داغ روز میان جریاناتی که درگیر مساله کردستان هستند تبدیل کرد. زخم کهنه سر باز کرد. همزمان دو بیانیه از طرف جمع بزرگی از کمونیست های کردستان در افشای ماهیت این اقدام حزب دمکرات منتشر شد. اما صدور چند بیانیه و مطلب راجع به این مساله مهم، اگر چه مهم و با اهمیت بوده، ولی هنوز کافی نیست. بنابراین من از طرفی باید فوری مفصل تر و جامع تر به سیاستی که پنهان و آشکار در پشت بیانیه حدکا دنبال می شود، می پرداختم؛ و از طرف دیگر می

دانستم که کتاب "کمونیست ها، ناسیونالیسم و مساله کرد" که پژوهشی انتقادی از کل آرمان طبقاتی، سیاسی، پراتیکی و ایدئولوژی جنبش ناسیونالیسم (که ناسیونالیسم کرد یکی از آنها می باشد) بطور کلی، از مبدا تا به امروز است و موضوعاتی فراگیرتر از مساله کرد را در برمیگیرد و کار و زمان بیشتری می طلبد، باید تکمیل می شد. به منظور روشن شدن بیشتر ادهان عمومی در این مورد خاص، "کارنامه حزب دمکرات" (فصل چهارم) را جداگانه تکمیل و بصورت سلسله مقالاتی در سایت ها درج کردم. زیرا پاسخ دادن به بیانیته تهدید آمیز مذکور را به چاپ کتاب منوط نمی دانستم. در پایان پروژه متوجه شدم که باید آن مقالات را به شکل یک کتاب در اختیار جامعه قرار داد. کتاب حاضر عمدتاً محدود به بررسی کارنامه حدکا و پاسخگویی و ریشه یابی مسائل ذکر شده جهت جلوگیری از تکرار جنگ آنان با کارگران و کمونیست ها است که در صورت ریشه کن نشدن، بسان دمل چرکین هر زمان می تواند سر باز کند! کارگران نیاز جدی به چنین روشنگری ها و افشاگری هایی از جنگ افروزی آنان دارند و نوشتن کتاب ها در این زمینه بسیار ضروری است. معهذاً نمی توان با سکوت مانع تکرار چنین اتفاقی در آینده شد. تنها با در پیش گرفتن متد و روشی درست در انتقاد پیگیر، افشاگری و نشان دادن جایگاه سیاست های حدکا و ناخوانایی آنها با منافع کارگر کرد است که میتوان عملاً وقوع چنین اتفاقی را در آینده مانع شد. در غیاب پروژه های مستدل، مستند، انتقادی، مداوم و استراتژیک طبقه کارگر علیه جنبش ناسیونالیسم، تنها با داشتن آرزو و نیت خیر نمی توان در آینده مانع تکرار اتفاقات و رویدادهایی همچون جنگ حدکا با کومه له شد. به علاوه، در کنار نقد و افشاگری مداوم ضرورت تدوین موازین مبارزه سالم سیاسی بین احزاب اپوزیسیون در جامعه کردستان، یکی از وظایف جنبش ما است. امروزه چند سازمان به اسم کومه له فعالیت می کنند. کومه له مورد دفاع و مورد نظرما در این کتاب، هیچ کدام از این سازمانهای موجود نیست، منظور ما کومه له کمونیست آن سال هایی است که این رویدادها رخ داده اند. ما مسئولیت سیاست های کومه له قدیم را تا زمانی که خود در آن فعالیت داشتیم بعهده می گیریم. اختلافات سیاسی - طبقاتی امروز من با کومه له های موجود، در اساس فرق چندانی با اختلافات سیاسی - طبقاتی من با احزاب دمکرات ندارد. این اثر بیشتر نقد جناح راست جنبش ناسیونالیسم کرد است، ولی در آینده ای نزدیک، به نقد جناح چپ این جنبش، یعنی کومه له های موجود نیز خواهم پرداخت.

محمد جعفری - لندن ۲۰۱۲

راهنمایی:

- * "حدکا": اختصاری حزب دمکرات کردستان ایران است که برای هر دو احزاب دمکرات فعلی و همه اقمار آنها استفاده شده است.
- * از آنجایی که در نوشته ها و ادبیات امروز ایران، کومه له را، هم "کومله" و هم "کومه له" می نویسند، از هر دو عنوان استفاده کرده ام.
- * فاکتورها و نمونه هایی از عملکرد حدکا که شاخص معرفی چهره آن است، ضرورتاً در چند قسمت کتاب آورده شده است.
- * در پایان هر بخش، پاورقی های مربوط به آن بخش آمده است.

1- اصول پایه مباحث

ناسیونالیسم آفریننده ملت، یکی از ارکان ایدئولوژی بورژوازی، بخشی از مکتب جهانی نظام سرمایه داری بوده و بنابراین، یکی از اجنده های محوری سیاست دنیای معاصر است. ناسیونالیسم در نقطه مقابل انترناسیونالیسم بین المللی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی قرار دارد. کمونیست ها بدون نقد مداوم، همه جانبه و بی تخفیف جنبش نامبرده، در کلیه سطوح و در تمام اشکال متنوع آن، چه در سطح یک کشور و چه در مقیاس بین المللی؛ قادر به متحد کردن صفوف طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و پیشروی به سوی جامعه بی طبقه و فارغ از استعمار نخواهند بود.

ناسیونالیسم جهان معاصر، با حقوق، فلسفه، اقتصاد، سیاست، مکاتب فکری، فرهنگ و هنر نظام جهانی سرمایه داری چنان در هم تنیده اند که قابل تصور نیست مناسبات سرمایه داری را لغو و در آن واحد ناسیونالیسم را حفظ کرد، و یا بالعکس ناسیونالیسم را از بین برد و نظام سرمایه داری را حفظ کرد. البته ممکن است اشکال، شدت و حدت این در هم تنیدگی اینجا و آنجا تغییر نماید، ولی از نظر مضمونی، ماهیت آن تغییر نکرده و تا زوال سرمایه داری به حیات خود ادامه داده و همه جانبه از بین نخواهد رفت.

آیا "ملت" چیست که این چنین انتگره هستی مادی حیات بشر شده است؟ پدیده "ملت" تنها در قلمرو سیاست عینیت دارد؛ با معیار علمی و ابژکتیو و خارج از آن، همچون مذهب و خدایان آسمان، تخیل، توهم و اتوپیا بی بیش نیست. ملت خارج از قلمرو سیاسی، در عالم واقع، با معیار علمی غیر قابل اثبات است. دقیقا به این خاطر تاکنون هیچ کسی نتوانسته تعریف یکسان، جامع و علمی از اینکه ملت چیست را بدست بدهد. شاخه های ناسیونالیسم هیچ کدام قادر نبوده اند با همان معیاری که برای اثبات ملت بودن خود به کار می گیرند تا امتداد تئوری خود را بسط دهند و از حق ملت دار شدن همه ملل ساکن جهان دفاع کنند. به علاوه در زمینه های کاربست و تعمیم آن از مبدا تا مقصد تناقضات زیادی در مبانی و اختلافات شدیدی بین موافقین آن وجود دارد. با این وجود، تعریف کمابیش مورد توافق تنوریسین های موافقین ملت، بر پنج رکن استوار است: ۱. زبان مشترک ۲. سرزمین مشترک ۳. تاریخ مشترک ۴. حیات اقتصادی مشترک ۵. شکل و شمایل مشترک.

ملت اصیل ملتی محسوب می شود که تمام این پنج رکن اصلی اختصاصات هویتی

ملت را دارا باشد. یا به عبارت دیگر اگر ملتی چهار رکن از آن پنج رکن اصلی خصیصه تشکیل دهنده هویت ملی را داشته باشد، هنوز نمیتوان آن را ملت اصیل نامید، اما عدم هر یک از این " خصوصیات پایه" به تنهایی برای رد هویت ملتی کافی است. توضیح بیشتر تناقضات مبانی تئوری این پنج اصل تشکیل دهنده ملت مسبوط و مشروح در کتاب "کمونیست ها، ناسیونالیسم و مساله کرد" آمده است که امیدوارم در آینده نزدیک در دسترس همه قرار بگیرد. در آن ضمن تجزیه و تحلیل با استدلال و فاکت، پنج رکنی که ملت واحد بر آن استوار است را رد کرده ام.

اما این بعدی از ابعاد مبحث؛ بعد دیگر مساله این است که در پروسه تاریخ تکامل انسان، پدیده های زیادی وجود داشته و دارند که با معیار علمی قابل توضیح و اثبات نبوده و حتی وجود آنها در تضاد با عقل سلیم و سعادت بشر است و ضرورت آنها تنها ناشی از کارکرد مناسبات جابرانه و استثمارگرانه تولید و بازتولید و عجز و ناتوانی بشر در محدوده این جوامع، از جمله ملت و مذهب است. پیدایش، رشد و ابقای آنها نیز تنها در متن این مناسبات قابل درک است. به این دلایل است که باز خارج از معیارهای علمی و ابژکتیو؛ ما شاهد وجود ملت و مذهب در قلمرو سیاست هستیم. جنبش های ملت سازی، واقعی، زمینی، حی و حاضر و غیر قابل انکار دنیای معاصر هستند و حتی وجود آنها به دو قرن گذشته جهان برمی گردند. سازمان ها، نهادها، اشخاص و رهبران جنبش های ملت سازی واقعی و زمینی هستند. ناسیونالیسم مصداق این مساله است که با وجود اینکه هیچ کسی تاکنون قادر به اثبات وجود خدا نشده ولی "خدا آنجاست". جنبش های مذهبی با نهادهای مسجد، کلیسا، آیت الله، کشیش، پاپ، شاعر، نویسنده و... واقعی و زمینی اند. اثبات نشدن وجود خدا مانع از این حقیقت نشده است که بدلیل منافع زمینی اینها به وسیله نهادها و جنبشهای مذهبی هر روز خرافات مذهبی را باز تولید کنند. جنبش ناسیونالیستی هم از این لحاظ به جنبش های مذهبی مشابه است.

با این همه، پدیده ملت، ناسیونالیسم و مساله ملی در دنیای معاصر مفاهیم و موضوعاتی نیستند که یک بار برای همیشه آنها را نقد کرده و کنار گذاشت. اینها موضوعاتی هستند توسط مناسبات سرمایه داری در اشکال نو و متفاوت ولی با مضمون یکسان، هر روز باز تولید و ابقا میشوند و بنظر می رسد حل و کنار گذاشتن برای همیشه آنها، به نابودی ظلم و ستم نظام استثمارگر سرمایه داری گره خورده است. بخصوص پس از فروپاشی کمونیسم روسی و اروپای شرقی، این جنبش

ناسیونالیستی است که در جهان میداناری می کند و به پرچم تمام شاخه های بورژوازی چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون تبدیل شده است. لذا باید بر پایه متدلوژی و جهان بینی کمونیستی، جواب به روزی به مشکلات امروزی ناسیونالیسم و ستم ملی داد. مسائل و معضلات تازه، راه حل تازه می طلبند و نیازهای جدید تئوری جدید. بنابراین مدام باید به آنچه بدست آمده اکتفا نکرد و با تبیین نو توسط جنبش کمونیستی در فرم و شکل نو در باره جوانب مختلف ناسیونالیسم نوشت، نقد کرد و دیدگاه های خود را در این باره روشن تر و شفاف تر نمود.

هنگامی که از دیدگاه کمونیستی به جوامع طبقاتی (سرمایه داری) نگاه می کنیم، به ندرت می توانیم پدیده ای را که مهر تضاد منافع طبقاتی کارگر و بورژوا بر خود نداشته باشد بیابیم. یکی از اساسی ترین وجوه شفاف سازی و روشن کردن فعالیت کارگری، بیان این حقیقت است که تا زمانی که جامعه طبقاتی است، دولت ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر است. چنانچه اگر اصل را بر این حقیقت که دولت ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر است بگذاریم، مشکل نخواهد بود درک شود که "ملت واحد" خیالی و پوچ است و هیچ کسی نمی تواند یک خصوصیت مشترک و ویژه علمی (برای یک ملت) بیابد. اما با این همه، مساله تا به قلمرو زیربنای مسائل سیاسی جامعه مربوط باشد، اساسی ترین وظیفه نهادهای بورژوازی، مهندسی افکار عمومی برای پنهان کردن این حقیقت یعنی پنهان کردن ماهیت دولت و تضاد طبقاتی کارگر و بورژوا در لفافه منافع عموم یا ملت است. ملت یکی از ابزارهای مبارزه سیاسی طبقه سرمایه دار بر ضد طبقه کارگر و عامل تحمیق و گمراه کردن طبقه کارگر در هر کشوری است. لذا مبانی هویت ملت، ساختگی جنبش ملت سازی در جامعه سرمایه داری است و از نظر کاربردی ضد طبقه کارگر و از نظر علمی بی پایه، خیالی و پوچ است. ملت، وطن، مرز و پرچم ملی، چند رکن پایه ای مبانی ایدئولوژی و هویت طبقه بورژوا در خدمت سازمان دادن تولید و بازتولید جامعه نابرابر طبقاتی در یک جغرافیایی معین (در این مورد کردستان) براساس منافع آن به اسم منافع ملت است. ما اصولاً مخالف تقسیم انسان بر اساس دسته بندی های ملی، نژادی مذهبی، جنسی و تمام هویت تراشی های کذایی و تمام ارکان بورژوایی هستیم.

از نظر عینی مبارزات مردم کردستان (در سلیمانیه و شهرهای دیگر در ۱۹ ماه فوریه ۲۰۱۱) عملاً اثبات این حقیقت بود. ماهیت همه جریانات بورژوا- ناسیونالیست

همین است که در اعتراضات فوریه ۲۰۱۱ کردستان عراق خود را نشان داد. قدرت اینها را گمراه و فاسد نکرده، اینها در اپوزیسیون هم که بودند مرتجع و فاسد بوده و هستند. اگر در ماهیت ناسیونالیسم، آزادی طبقه کارگر وجود داشت، این بیست سال بارقه های آن نمایان می شد. بنای آزادی را باید بر پایه های مادی آن ساخت. حکومت کردی، دولت خودی، قوم و ملت در جامعه طبقاتی اهرم و ابزار طبقه حاکم اند و انتظار آزادی و برابری از پیشگاه مدافعین آنها ضد تمام حقیقت، تاریخ مبارزه طبقاتی است.

حدکا در حاکمیت نیست، اما در طول بیست سال گذشته کسی جلوی احزاب (کپی آنها) حاکم بر کردستان عراق را نگرفته تا دستمزد برابر، برابری کامل زن و مرد، جدایی دین از دولت و لغو مجازات اعدام، آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی را اعلام و اجرا کنند. دیگر "صدام نمی گذارد" بهانه نیست، اینها و جنبشی که به آن تعلق دارند خود فاسد و ضد کارگری و ضد جنبش آزادیخواهی طبقه کارگر چه در سطح منطقه و چه در سطح جهانی اند. امروز اینها خود جای صدام را گرفته اند. کسی با فشار سرنیزه آنها را وادار به استثمار کارگران نکرده، بلکه آنها هم مثل هر حکومت سرمایه داری با زور سرنیزه کارگران را استثمار می کند. کسی با فشار اینان را وادار به لگدمال کردن حقوق زن و اشاعه مودنیانه مذهب و مردسالاری زندگی نکرده، خود این احزاب و این جنبش، احزاب و جنبش استثمارگران هستند. این احزاب با کمک مذهب و مردسالاری هر روز حقوق کامل زن را توأم با جسم و روان وی لگدمال می کنند. اگر حدکا هم روزی در کردستان ایران به قدرت برسد داستان همین است.

از زمانی که حکومت های بورژوا- ناسیونالیست کرد به حاکمیت رسیده اند، نرخ جرم، جنایت و استثمار شدید کارگران بیشتر از قبل هم شده است. هر روز آمار کشته شدن زنان، خودسوزی و خودکشی آنها بالا می رود. تمام شواهد بیانگر این واقعیت است که حکومت کردی عیناً مانند یک سیستم حکومتی مرتجع با جامعه و با طبقه کارگر، با احزاب و اشخاص مخالف سیاسی خود رفتار می کند. درتایید این ادعا، فقط به نوک کوه یخ در آب جنایت آنها، اسامی تنی چند از مخالفان سیاسی و روزنامه نگارانی که توسط اینها آشکارا ترور کردند کافی است. از جمله سردشت عثمان بخاطر چند مقاله افشاگرانه در مورد فساد مالی خانواده بارزانی در ماه مه ۲۰۱۰ در شهر اربیل ریوده و در موصل اعدام شد. ژورنالیست "سوران مامه حه مه" در

۲۰۰۸ در شهر کرکوک با "جرمی" مشابه سردشت عثمان ترورشده). ترورسوران مامه حه مه و دانشجوى انقلابى سردشت عثمان پيام آور اين بود كه هر كسى كه به خانواده بارزانى (قاتل سلیمان معینی ها و دهها پیشمرگه كومه له و دمكرات در زمان انقلاب ۱۳۵۷ ایران) و صاحب كارتهای نفتى ويا به حكام كردستان انتقاد كند يا اگر به فساد مالى- سياسى آنها انتقاد كند چنان سرنوشتى در انتظارش خواهد بود. اينها جاى حكومتهاى پيشين عراق را گرفته اند و تمام ارزشهاى سرمايه دارى و ضد ارزشى طبقه كارگر را با چنگ و دندان حفاظت مى كنند. صف كارگران طالب كار دور ميدان "مزگه و ته گه و ره" در سلیمانی هیچ فرقی با زمان حكومتهاى پيشين عراق ندارد.

ما پيشتر اينها را به مانند جريانهاى اپوزيسيون مدعى حقوق ملت كرد بسان حدكا افشا كرديم و گفتيم اگر روزى بقدرت برسند چه بلايى بر سر كارگر كرد خواهند آورد. ما از روى ماهيت آنها چنين آينده اى براى حاكميتشان پيش بينى كرده بوديم. بخش به قدرت رسيده آنها امروز وضعيتى دارند كه ديگر احتياج به توضيح زيادى جهت اثبات ماهيت سرمايه دارى شان نيست. زندگى كارگر و مردم محروم در سايه حكومت آنها به طورگويا و شفاف، بيانگر ماهيت دولت كردى است. مردم براى آزادى واقعى و برابرى اقتصادى راهى جز كنارگذاشتن اينها ندارند. فرق نميكنند چه در ايران و چه در عراق اين است نتيجه حاكميت سرمايه دارى كردى! كه اگر حدكا هم روزى در كردستان ايران به قدرت برسد تكرر تلخ همين داستان است.

تا قبل از به قدرت رسيدن احزاب ناسيوناليست كرد اين توهم وجود داشت (هنوز هم دارد) كه دولت كردى دولت همه اكراد است. در طول بيست سال تضادهای زندگى، پوچى اين تصور را اثبات مى كند. اكنون صف طبقه كارگر با همان منطق و زبانى در مقابل احزاب كردى و حاکمان كردستان عراق مى ايستند كه طبقه كارگر در هر كشور سرمايه دارى با حكومتهاى بورژوازى. اگر چه حكومت كردى به ستم ملى در كردستان عراق پايان داد، اما ستم ملى پايان ستم كشى طبقاتى مردم نيست.

اعتراضات فوريه ۲۰۱۱ كردستان عراق، مناسبات بين مردم و حكومت كردستان را براى هميشه وارد فازى ديگرى كرد. ناسيوناليست ها كه به بهانه ستم ملى، ماهيت طبقاتى خود را پنهان مى كنند و در واقع از آن مشروعيت مى گيرد، اكنون خود در مقابل مردم كردستان قرار دارد. حكومت بورژوازى كرد همچون هر حكومت بورژوازى ديگرى سینه كارگرانى كه كار، نان و آزادى مى خواهند را آماج گلوله

قرار می‌دهد. آنها که برای "خودی" نشان دادن حکومت بورژوازی کرد روزانه 5 بار نماز " بمباران شیمیایی حلبچه" و "پاکسازی انفال" می خواندند، امروز خود قاتل رژوان ها، سورکیو زاهد‌ها، طاهرها، سردشت عثمان‌ها، سوران مامه‌حه مه‌ها و... هستند. حکومت بورژوازی کرد، دارد همان بلایی را بر سر مردم می آورد که حکومت‌های "حلبچه و انفال" آورد.

این داستان، داستان احزاب دمکرات کردستان ایران و تمامی جریانات ناسیونالیست کرد ایرانی نیز هست؛ با این تفاوت که برادران و خواهران آنها در آن سوی مرز درحاکمیت هستند و جریانات ناسیونالیست کرد ایرانی هنوز در صفوف اپوزیسیون. درست است شرایط جریانه‌های ناسیونالیستی کردستان عراق تغییر کرده و به لحاظی با ناسیونالیست‌های کرد ایران متفاوت هستند و باید بمثابة جریانه‌های ناسیونالیست در اپوزیسیون به حدکا نگاه کرد. لحن انتقاد، نحوه برخورد به احزاب اپوزیسیون ممکن است بلحاظی با ناسیونالیست حاکم متفاوت باشد، ولی جوهر انتقاد ما با بستر آنها فرق نمی کند و مطلقاً نباید سر سوزنی به خاطر در اپوزیسیون بودن آنان عمق نقد را تخفیف داد. برادران و خواهران اینها امتحان خود را به مردم کردستان پس داده اند.

موضع احزاب اردوگاه نشین اپوزیسیون ایرانی در جریان کشتار مردم کردستان توسط برادران خود تماشایی بود! آنها یا از حکومت فاسد کردستان بی شرمانه حمایت کردند؛ یا زیر منگنه جو و فضای عمومی بدون ذکر صف کمونیست‌ها و حمایت از آنها اطلاعیه داده و چیزی کلی گفتند. حمایتشان از حکومت فاسد کردستان، روشن، ولی دفاعشان از قربانیان و مردم بسیار متزلزل، غیر مستقیم، کند و تفسیر بردار بود. طبقه کارگر کردستان، موضع احزاب اردوگاه نشین اپوزیسیون ایرانی را در جایگاه سازش با بورژوا- ناسیونالیست‌های حاکم در بایگانی خود ثبت خواهد کرد.

درسی که باید از کل این تجارب گرفت این است که: مردم آزادیخواه، کارگران و کمونیست‌ها باید اجازه ندهند تجربه کردستان عراق در ایران تکرار شود و ناسیونالیست‌های ایرانی اجباراً پیوسته به جرگه اپوزیسیون به قدرت برسند. اگر روزی احزاب دمکرات در ایران به قدرت برسند، عین حزب دمکرات عراق همان بلاها را بر سر مردم خواهد آورد. اعتراضات فوریه ۲۰۱۱ مردم کردستان عراق ضربه مهلکی به آرمان ناسیونالیسم کرد در حاکمیت زد؛ اما نسبت به ناسیونالیسم اپوزیسیون هنوز توهمات وجود دارد و تا بی اعتبار کردن آنان در همه ابعاد زندگی

اجتماعی و سیاسی، راهی طولانی در پیش داریم. این کتاب بخشی از این تلاش
ارزنده در زدودن توهمات موجود در این باره است.

2- هدف روشن کردن گره‌گاه‌های تاریخی جامعه کردستان است

من در این نقد و بررسی و یاد آوری فاکت‌های تاریخی و اقداماتی که حزب دموکرات در سه دهه اخیر علیه نیروهای چپ، کارگران و زحمتکشان جامعه کردستان انجام داده است، بهیچ وجه بدنبال مسائلی چون انتقام گرفتن، آزار دادن و عذاب وجدان آنها نیستم. زیرا متوجه کردن، فراتر رفتن و روشن‌گری وجه تمایز برخورد مارکسیستی با هرگونه انتقامجویی، خود آزاری و یا دیگران آزار دادن و منفی‌گرایی سنت معمول در جنبش‌های بورژوا-ناسیونالیستی و مذهبی در مبارزه با مخالفان سیاسی است. هدف من از این پژوهش، مدلل ساختن، روشن کردن ماهیت متضاد و ناخوانایی اهداف حزب دموکرات بعنوان بخشی از جنبش ناسیونالیسم کرد با آزادی، برابری و منافع کارگران کردستان می‌باشد. هدف من، روشن کردن گره‌گاه‌های مرتبط با رویدادهای تاریخی جامعه کردستان و نقش مخرب و بازدارنده این جریان به مثابه یکی از بازیگران اصلی در درون این جنبش و عبور دادن مردم کردستان از موانع سر راه پیشروی طبقه کارگر بسوی آینده بهتری است. طبعاً وظیفه من چه بعنوان یک کمونیست که در آن جنگ نقش داشتم و چه بعنوان منتقد، نقد شفاف، منصفانه، سالم و عینی تجارب حرکت جنبش‌های طبقاتی در اشکال مختلف مبارزه سیاسی است. تاکید میکنم که چنین نقدی نمی‌تواند بهیچ وجه شخصی، کینه‌توزانه و یا برای انتقام‌گیری باشد. فاصله بین نقد اصلاح‌گرایانه با نقدی که هدف از آن انتقامجویی و کینه‌ورزی است زمین تا آسمان است. لحن این نوشته از نظر اشخاصی ممکن است تند یا زیاد ملایم تصور شود، اما لحن آن هر چه باشد من مثل همیشه طرفدار مبارزه سالم سیاسی با تمام احزاب بورژوائی اپوزیسیون جمهوری اسلامی و از جمله با احزاب دموکرات هستم.

اما متحقق کردن این پلان یعنی هموار کردن مبارزه سالم سیاسی، تنها با آرزو، نیت خیر و عشق یکطرفه ماعملی نمیشود، باید برای متحقق کردن آن تلاش کرد، زمینه‌ها و شرایط مادی این مبارزه را فهمید - تا بتوان آن را فراهم آورد. بخش مهمی از این تلاش گفتن حقیقت و ماهیت احزاب به مردم است. نمی‌توان در خفا یا تصنعی دوستی و دشمنی کرد. در مبارزه سیاسی نیت اشخاص با گرایش سیاسی- طبقاتی که آنها را به دنبال خود میکشد، در اغلب موارد تفاوت عظیمی وجود دارد. شکی ندارم در صد بالایی از اعضا و طرفداران حدکا و اغلب جریان‌های اپوزیسیون حکومت

اسلامی نیت خیری دارند. اما بقول مارکس (نقل به معنی) "سنگ فرشهای راه جهنم از نیت خیر چیده شده اند". پدیده های اگر پلید بوده باشند ما نه مجازیم و نه می توانیم بخاطر نیت خیر اعضا و طرفداران احزاب، جنبشها و دولتها آنها را به نرخ برکت عوض کنیم. اقدامات جنایتکارانه و سیاست تخریب کنند را نمی توان بزرگ کرد و سارنده نشان داد. این اولین پیش شرط پایبندی به حقیقت است. دگرگون کردند دلبخواهی مکان و جایگاه هر کدام از این فرایندها، پشت کردن به حقیقت است و ما را به کشف حقیقت و اهداف خود نمی رساند. متوجه هستم سیاست نزد احزاب بورژوایی هنر شعبده بازی، سفسطه بازی، دغل کاری، ریا و خود را به نفهمی زدن است و این صفات همیشه بخشی از فعالیت "سیاسی" این نیروهای علیه کمونیست هاست. ولی با این همه، معتقدم مبارزه سالم سیاسی مقابله بمثل و هیچ کدام از آنها نیست.

صادقانه ترین برخورد به کارنامه تاریخی حدکا و به این گونه رویدادها؛ در پیش گرفتن راهی است که مانع تکرار آن اقدامات جنایتکارانه شود که در گذشته توسط حزب دمکرات متاسفانه به وقوع پیوسته اند. ما کمونیست ها با صدای رسا اعلام می کنیم هیچ تمایلی به ایجاد فضای نظامی و خشن با احزاب اپوزیسیون بورژوای نداریم. ولی این فقط بخشی از اصول، وظایف و تمایلات ما است، بخش مهمتر اصول و وظایف ما این است که با صدای رساتر اعلام داشت که باید همیشه جامعه را از خطر بی اصولی، سیاست کور، ماجراجویی و رفتار ارتجاعی احزاب ناسیونالیست از جمله حزب دمکرات در حق به کارگر و تشکل آنها مطلع کرد. به مردم گفت اینها کی بودند، چکاری کردند و اگر نقد نشوند در آینده چه ظرفیت های ماجراجویانه و خرابکارانه ای جهت تهدید آزادی و مبارزه سیاسی و فعالیت بی قید و شرط سیاسی دارند. تنها در صورت ضعیف بودن جریانات ناسیونالیست جامعه است که خطر جنگ افروزی آنها علیه کارگر در آینده مرتفع خواهد شد. یاد آوری کرد که آنها به دست بوسی خمینی رفتند (*). در حمایت از صاحب کار علیه کارگران کوره پزخانه ها وارد عمل شدند (سلیمان محمدی را کشتند). جنگ به نیروهای کمونیست و کومه له تحمیل کردند که به قیمت جانباختن و زخمی شدن بیش از ۴۰۰ کمونیست برای ما و بیشتر از این تعداد برای خودشان تمام شد. اعضای سازمان پیکار در شهر بوکان در سال ۱۳۵۹ را اعدام کردند. باید این واقعیتها را از یاد نبرد. این واقعیتها را از یاد نبرد نه به این خاطر که من خواستار زنده کردن

خاطرات تلخ رفتار سیاسی حدکا در قبال چپ جامعه هستیم، خیر؛ به این دلیل است که اگر حدکا رفتار ضد کارگری- کمونیستی در گذشته خود نقد نکند و آنها را موضع درست بداند، با احتمال زیاد در آینده دست از ضدیت با کارگر و کمونیسم در ایران برنخواهد داشت. به این دلیل اینها بخشی از تاریخ حدکا است. به این دلیل هر جای زورش برسد باز جلوی آزادی مبارزه سیاسی و فعالیت بی قید و شرط سیاسی با بهانه های مختلف خواهد ایستاد. به این دلیل ظرفیت سازش با رژیم و جناحهای او را دارد. باید به اعضا و طرفداران پاک نیت و خیر اندیش حدکا که تعدادشان کم نیست گفت: دوستان عزیز! تنها با آرزو و نیت پاک و خیر اندیشی شما آزادی و برابری متحقق نمیشود. علاوه بر نیت خیر باید آگاهی طبقاتی داشت، استراتژی لغو مناسبات سرمایه داری داشت و مکتب کمونیسم و حزب کمونیستی داشت. حزب دمکرات مادام در مقابل هر چهار رکن فوق قرار دارد و به حفظ نظام کار مزدی، مناسبات نابرابر طبقاتی متعهد است — تا با لغو کار مزدی تعیین تکلیف نکرده، نمی تواند انقلابی باشد. اینجاست یاد آوری جنایت حدکا علیه کارگر و کمونیست های کردستان حداقل در سه دهه اخیر بخش مهمی از گفتن این حقایق به مردم و یک امر ضروری است. تا طرفداران آزادی و برابری، تا نیازمندان صلح و عدالت در تفکیک بین پلانفرم سیاسی- طبقاتی احزاب با نیت پاک و خیر اندیشی افراد (بافت تشکیلاتی) در آن غافلگیر نشوند.

(*) ژنرال گل خبرنگار تلویزیون بی بی سی بخش فارسی روز ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ بمناسبت سی امین سالگرد فرمان حمله نظامی جمهوری اسلامی به کردستان، با ابوالحسن بنی صدر مصاحبه ای انجام داد. بنی صدر گفت " اولاً خمینی نمیخواست مساله حل شه، بقول حزب دمکرات کومه له در سنجندج جنگ افروزی کرد، گفتیم کردستان را از شر این گروه راحت کنیم". حزب دمکرات سیاست توهم زدائی و آماده سازی مردم توسط کومه له در ۱۳۵۸ را " سیاست جنگ افروزانه کومه له " مینامید. معنی حرف بنی صدر این است که اگر کومه له نبود می شد حدکا را تسلیم یا قانع و همراه خودشان کنند" تا کردستان از شر آن گروه (کومه له) راحت کنند". ولی کمونیستها مانع سازش حدکا با جمهوری اسلامی شدند. یک بخش این نظر درست و یک بخش آن نادرست است. این درست است که اگر کومه له نبود حدکا یا تسلیم یا قانع و همراه رژیم میشد. اما بخش دیگر این حکم به هیچ وجه درست نیست که دلیل جهاد خمینی علیه مردم کردستان، جنگ افروزی کومه له در سنجندج بود، زیرا بنی صدر در این مصاحبه اذعان میدارد " اولاً خمینی نمیخواست مساله حل شه". معنی این حرف بنی صدر این است: خمینی و ایشان میخواستند مردم و کمونیستها تسلیم شوند و کومه له هم تن به تسلیم نداد و این از نظر حزب دمکرات خطا بزرگی بوده است!

3- اهداف حزب دموکرات با کارگران کردستان خوانایی ندارد بستر شکل گیری

من خیلی مختصر به تاریخ تأسیس حزب دموکرات کردستان ایران اشاره می‌کنم، زیرا از این لحاظ کمبودی احساس نمی‌شود. آنچه کمبود است، توضیح ماهیت این جریان و این تاریخ در متن مبارزه طبقاتی از زاویه ابژه و از نگاه چپ جامعه است. آنچه برای خوانندگان لازم - ضروری، تعیین کننده و مهم است، این است که این حزب در طول تاریخ طولانی در مبارزه زحمتکشان و کارگران با ستم کجا ایستاده و چه نقشی له یا علیه آنها ایفا نموده است. برملا کردن و افشای مداوم سیاستهای این جریان، تعیین کننده و مهم است؛ چون روندهای جاری در ایران و منطقه به گونه ای عمل می‌کنند که هم رقبای حدکا و هم خود ایشان مایلند تا از زاویه ناسیونالیسم و جانبدارانه این تاریخ را بخصوص پس از انقلاب ۱۳۵۷، به مردم معرفی کنند. بنا به منافع زمینی جنبشهای بورژوایی در پشت این تبیین‌ها، در مواردی، مسائل مهمی که باید گفته شود را نادیده می‌گیرند و در مواردی در بیان آن اغراق می‌کنند و با این رفتار، اذهان بخشهای زیادی از کارگران و زحمتکشان جامعه کردستان را مغشوش خواهند کرد. در ادامه مسیر روشن شدن همه این مسائل را پی خواهیم گرفت. ولی از آنجا که مخاطب این کتاب عموم مردم اند، اطلاعاتی مختصر در زمینه شکل گیری حدکا برای آن دسته از خوانندگانی که نیاز به آن را احساس می‌کنند، خواهد آمد:

آقایان ملا قادر مدرسی، صدیق حیدری، قاسم قادری، محمد نانوآزاده، ملا عبدالله داودی، حسین فروهر، محمد باهو، احمد علمی، عزیز زند، محمد امین شرفی، علی ریحانی، عبدالرحمان ذبیحی، رحمان مولودی، رحیم شکری، رحمان کیان و میرحاج احمدی در سال ۱۳۲۰ *جمعیت احیای کرد "ک. ژ. ک" را تأسیس می‌کنند. در تاریخ ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۱ ک. ژ. ک، اولین جلسه بزرگ خود را در سایه حضور ارتش سرخ در کردستان (و شمال غربی ایران) برگزار می‌کند و در آن "دلشاد رسولی" بعنوان دبیر کل جمعیت برگزیده می‌شود. بدلیل اینکه شعار ک. ژ. ک، استقلال کردستان بزرگ بوده و این با خواست کشورهای بزرگ که باید جهت تقسیم مجدد جهان و تنظیم روابطی مابین خود در آن زمان حکومت کردستان را تشکیل می‌دادند و یا باید به "کردها" کمک می‌کردند تا به خواست خود "استقلال" برسند، مطابقت نداشت. آنچه مشخص است به دلایل مختلف و از جمله نفوذ شوروی سابق

در جهان و با تبع آن در کردستان، آذربایجان و شمال ایران؛ ک. ژ. ک، به فکر کپی کردن سیاست تأسیس حزب دمکرات آذربایجان در کردستان می افتد. ک. ژ. ک، در سال ۱۳۲۵ به "حزب دمکرات کردستان ایران" تغییر نام یافت. در روز دوم آبان ۱۳۲۴کنگره اول حزب دمکرات برگزار شد ** که در آن نام ک. ژ. ک و شعارهایش تغییر یافت. به این شکل حدکا در روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۵*** تأسیس شد. در آن زمان و بعدها نفوذ حزب توده ایران هم بر ک. ژ. ک و هم بر حدکا (1) به حدی بود که گفته می شود افرادی چون عزیز یوسفی و غنی بلوریان همزمان اعضای دو حزب توده و حدکا بودند. اعضای کمیته کردستان حزب توده هم عبارت بودند از عزیز یوسفی، دکتر مولوی، حسن شریعت، غنی بلوریان و اسماعیل فاسملو. آنها تحت تاثیر اوضاع جهانی بخصوص شوروی پس از تأسیس حزب، سیاست پرو شوروی "سوسیالیسم" را اتخاذ کردند(2) و در آن ایام، همچون زمان پس از فروپاشی بلوک شرق (پایان جنگ سرد) که دمکراسی پرچم جنبش های ملی گرایی جهان شده است؛ تحت تاثیر انقلاب اکتبر "سوسیالیسم" بعنوان پرچم اکثر جنبش های ملی گرایی در کشورهای جهان سوم بدست گرفته شد. باین خاطر اساسنامه و برنامه حدکا متأثر از پوپولیسم شوروی و کشورهای آن زمان جهان سوم بود. ولی متعاقباً در کنگره ۳، حدکا به سوسیال دمکراسی روی می آورد و از حزب توده فاصله می گیرد و نهایتاً تعدادی انشعاب می کنند. من با سرعت از سال ۱۳۲۶ می گذرم چون به گفته آقای غنی بلوریان همانطور که در مقدمه " ناله کوک" می نویسد: " در سال ۱۳۳۸ ضربه سختی به حزب وارد آمد و اکثریت کادر و اعضای توانمند آن دستگیر و زندانی شدند. فراری ها در مدتی که در بغداد زندگی... بدین طریق حزب آرام آرام از بین رفت و اعضا متفرق شدند، بدین طریق میدان مبارزه سیاسی در کردستان تحت سلطه ایران به مدت بیست سال ۱۳۵۸- ۱۳۳۸ مثل گورستانی ساکت باقی ماند طوری که هیچ نوع تحرک و جنبشی سیاسی در آن به چشم نمی خورد."

بنیانگذاران حدکا تماماً از اقدار فئودال، شیوخ و ملاهای آن وقت جامعه کردستان بودند. شاید این امر برای جامعه فئودالی آن زمان کردستان خیلی غیر منتظره و غیره واقعی نبوده، چون تا آن زمان، در ایران هنوز انقلاب صنعتی و مناسبات سرمایه داری کاملاً بر سیستم فئودالیسم چیره نشده بود. اما با سلطه شیوه تولید سرمایه داری، رشد شهر نشینی و پیدایش طبقه جوان کارگر در کردستان، نیازهای جدید پا به عرصه وجود گذاشتند. حزب دمکرات دیگر ابزار و ظرف برآورده کردن

مطالبات این طبقه جدید و نیازهای آن نبوده و برای این امر تأسیس نشده بود. حزب دموکرات به حکم خواستگاه طبقاتی اش با آزادی همگانی، برابری زن و مرد، جدایی دین از دولت و مبارزه قاطع با خرافات ناسیونالیستی و مذهبی چه سختی می تواند داشته باشد؟ نه فقط از نقطه نظر تاریخی، بلکه از نقطه نظر عزیمت اهداف سیاسی- اجتماعی، این حزب به طبقه کارگر و زحمتکشان مربوط نیست، حتی اگر تمام شالوده کادری و اعضای این حزب بجای اقشار فئودال و شیوخ و ملا؛ کارگر و زحمتکش می بودند. فلسفه وجودی حزب دموکرات به مثابه یک جریان مربوط به یک طبقه معین اجتماعی (بورژوازی) با رهایی طبقه کارگر در مغایرت است. همچنانکه اگر تمام پرسنل یک ارتش از کارگران و زحمتکشان جامعه تشکیل شده باشد، ماهیت طبقاتی آن ارتش و جنگی که میکند؛ از ترکیب نیروی آن تأثیر قطعی نخواهد داشت.

تناقضات کهنه و نو در هویت حدکا

اینجا چند تناقض در "مفاخر تاریخی" حدکا وجود دارد: اگر حدکا جنبه تاریخی خود را حفظ کند، دیگر به کارگر و به امروز بی ربط می شود؛ اگر آن را هم حفظ نکند، باید تغییر هویت بدهد که در آن صورت دیگر پیوند تاریخی حدکای امروز را با آقایان ملا قادر مدرس، قاضی محمد، قاسملو، شرفکندی و ... از دست میدهد. عملاً گذشته، نه نقطه قوت و فخر تاریخی آن، بلکه موضوعی برای گرفتن درس عبرت می باشد، زیرا کل آن تلاشها جهت حفظ ارزش های طبقات ستمگر بر طبقات ستم کش بوده و به این خاطر شرم آور است (3).

در زمان تأسیس حدکا، درک مردم به اندازه داده های موجود آن زمان بود. زیرا محدودیت داده های آن زمان، مانع درک عمیق انسان از آزادیخواهی عمیق طبقه کارگر بود. ولی عملکرد هر دو طبقه بورژوا و کارگر به مرور زمان به بلوغ هر دوی آنها کمک کرده است. بدبختانه امروزه بورژوازی پیچیده تر از گذشته شده است، اما جای خرسندی است که ما متوجه این پیچیدگی هستیم و قادر به تشخیص این واقعیت که ناسیونالیسم یک رکن مهم این سیستم است، می باشیم و اگر مردم آن زمان رامقهور شرایط خود بدانیم می توانیم تا حدی خفیف قائل شویم و آن را به محدودیت هایی که ناشی از شرایط زندگی بوده ببخشیم. اما امروز دیگر دفاع از حدکا و ناسیونالیسم برای کارگر و هیچ انسان آزادیخواه واقعی، موجه نیست.

به شهادت اسناد و مصوبات رسمی حدکا از بدو تأسیس این حزب تاکنون و مهمتر از

اینها به شهادت پراتیک این تاریخ طولانی، عدالت اجتماعی و مساوات طلبی در اهداف این حزب و در عرصه پراتیک آن جایی نداشته است. در مورد اسناد، برای نمونه می توان به بند ۵ برنامه ۸ ماده ای جمهوری مهاباد (دوم بهمن سال ۱۳۲۵ تأسیس جمهوری مهاباد) اشاره کرد که " بنقل از شماره ۲۲۴ صفحه ۹ نشریه کردستان آمده است: "باید بر اساس یک قانون عمومی در میان مردم دهات و صاحبان زمین قراردادی ایجاد شود که آینده دو طرف تامین شود".

آقای قاسملو راجع به این بند برنامه می نویسد: "بدون شک ترکیب رهبری و کادرهای آن زمان حدکا که بر اساس کومله ژک تعیین شده بود اجازه نمی داد که مطالباتی انقلابی و رادیکال به نفع زحمتکشان در برنامه گنجانده شود. بنابه آماري که وجود دارد، بیش از نیمی از اعضای رهبری حزب یا کمیته مرکزی صاحبان املاک و از جمله صاحبان املاک بزرگ بودند. طبعاً انتظار از صاحبان املاک بزرگ ... " به نقل از متن کردی ۴۰ سال مبارزه در راه آزادی صفحه ۴۳ نوشته قاسملو. وی بدنبال آن اضافه می کند: " اصلاً مساله تقسیم زمین را طرح نمی کردیم، چون درخواست چنان مطالبه ای در اوضاع و احوال آن زمان کردستان بسیار دور از واقع بینی بود". اما قاسملو در صفحه ۹۷ متن کردی کتاب " کردستان" می نویسد: " دهقانان هشتاد در صد جمعیت کردستان را تشکیل می دادند و جمهوری مهاباد هیچ شعار آنچنانی به نفع آنها طرح نکرد".

اگر ارتجاعی بودن برنامه حدکا در حفظ مناسبات ارباب رعیتی آن زمان را به حساب قدیم بگذاریم؛ باز ۳۰ سال بعد در اسفند ۱۳۵۷ حدکا اطلاعیه ای با این مضمون صادر می کند: " روابط ارباب رعیتی نباید تغییر کند. وضع موجود و قوانین رژیم قبلی باید رعایت شود تا رژیم جدید قوانین جدید وضع کند". حدکا با آن پلاتفرم اجتماعی - سیاسی باز نمی توانست منافع دهقانان و زحمتکشان آن زمان و اهداف کارگران امروز را در کردستان برآورده کند. حتی اگر بافت تشکیلاتی یک جریان تماماً از دهقانان هم تشکیل شده باشد، تأثیری بر پلاتفرم اجتماعی - سیاسی و ماهیت آن نمیگذارد. اگر بافت تشکیلاتی یک جریان سیاسی متشکل از کارگر و زحمتکش باشد، اما آرمان و مکتب آن جریان، کمونیستی و برابری طلبانه نباشد، تحقق منافع کارگر و زحمتکش در آن مرغ یک پاه است. در جامعه سرمایه داری هر تشکل و حزب سیاسی سازمان یافته اگر کارگری- کمونیستی نباشد، بی تردید بورژوازی است. در نتیجه حاصل مبارزه کارگر و زحمتکشی که در مبارزه پرچم

کمونیسم را علم نکرده باشد برای کسانی که به عدالت اجتماعی و مساوات نیاز دارند، ارزشی ندارد. آنها در واقع، ندانسته با برافراشتن پرچم و راه حل بورژوایی، در مقابل منافع کارگران، زحمتکشان، کمونیسم و تمام جریانات و کسانی که عدالت اجتماعی و مساوات را در رأس مطالبات خود قرار داده اند خواهند ایستاد.

کمونیسم، هم راه حلی کارگری جهت از بین بردن تضاد طبقاتی و جامعه طبقاتی است، و هم راه حل اجتماعی کلیه بشریت برای از بین بردن نابرابری ها و تناقضات موجود جامعه سرمایه داری؛ در نتیجه این راه حل در مبارزه سیاسی می تواند توسط کارگر و یا هر شهروندی به کار گرفته شود، همچنان که راه حل بورژوائی برای تولید و بازتولید جامعه هم می تواند توسط صاحب کارخانه بدست گرفته شود و هم توسط هر شهروند دیگری، بستگی دارد امر وی چه باشد؛ از بین بردن مناسبات کار مزدی یا تداوم آن؟

در فاصله کوتاه حکومت جمهوری یازده ماهه مهباد تا انقلاب سال ۱۳۵۷ ایران، غیر از جدایی "کمیته انقلابی" از حدکا در سال ۱۳۶۴، سایر رویدادهای مربوط به آن از چندان اهمیتی که نیاز باشد به جزئیات آن پرداخت، برخوردار نیست. اما انقلاب ۵۷ مقطع مهمی است تا کارتاكثر این حزب و رهبری وقت حدکا را بار دیگر بلحاظ عملی به بوته آزمایش گذاشت و آن را بهتر شناخت که در قسمت های بعدی به آن خواهیم پرداخت.

حزب دموکرات از نظر مضمونی و نظری

هر جامعه ای دارای مکاتب فکری و طبقاتی مختلفی است. جریانات سیاسی را از روی میزان سنخیت با مشخصات و خصوصیات طبقاتی و اجتماعی آنها به این یا آن طبقه و این یا آن مکتب فکری (لیبرالیسم، کمونیسم، ناسیونالیسم و...) رده بندی می کنند. بنابر این، اساس و خواستگاه جریانی، بورژوایی، کمونیستی و یا کارگری باشد یا نه، از ابداعات ما نیست. هر جریانی از روی مبدأ، رفتار و بستر طبقاتی وی سنجیده می شود. مشخصات یک حزب الزاماً از کانال بافت تشکیلاتی و نیروی انسانی آن و این که از کارگران و زحمتکشان گرد آمده است یا نه ارزیابی نمی شود، بلکه از روی موقعیتی است که با روند الغای نظام سرمایه داری و کار مزدی ربط پیدا می کند، ارزیابی خواهد شد. این مشخصات عبارتنند از اقدامات پراتیکی و استراتژی با برنامه بلند مدت و کوتاه مدت و رابطه آن با مناسبات تولیدی جامعه، اهداف طبقاتی و آرمان های اجتماعی. فعالیت روزمره آن به منظور برهم زدن

مناسبات مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در نظام سرمایه داری و جایگزینی آنها با یک جامعه کمونیستی و انقلاب بی وقفه صورت می گیرد، یا جهت تحکیم و ابقای مناسبات طبقاتی تحت عناوین گوناگون در قلمرو مبارزه سیاسی؟ اشخاص، سازمان و احزابی که به اهرم هایی از قبیل زبان، ملت، وطن، فرهنگ و کشور تکیه کنند، ادعای طبقه بورژوا علیه منافع طبقه کارگر را در سطح عمومی علم کرده است. این مفاهیم، سمبل بورژوازی هستند. طبقه کارگر و کمونیسم معمولاً از جامعه، مبارزه طبقاتی، استثمار و مساله آزادی انسان که هر کدام به نحوی از انحاء نقطه مقابل اصول و شعائر دیگری هستند، شروع می کند. اگر مساله را در بعد نظری و مضمونی قضیه مورد توجه قرار دهیم، واقعا حدکا یک حزب بورژوایی، ارتجاعی و کهنه پرست است، یا این بهانه و اتهام زدن مخالفان سیاسی به او است؟ حزب دمکرات در مقابل فعالیت آگاه گرانه کمونیست ها، تعداد پیشمرگه های زحمتکش صفوف خود را به ما یادآور می شد. گویا اگر چند نفر از کادرهای یک حزب سیاسی کارگر و زحمتکش یا بورژوا و البته جامعه باشند، مسیر روند گرایش طبقاتی- اجتماعی آن حزب تغییر می کند. قبلا یاد آور شدیم که ناسیونالیسم پرچم ملی و یکی از ارکان مکتب بورژوازی است. فرقی ندارد این پرچم توسط کارگر یا بورژوا برداشته شود، ماهیت آن یکسان است.

حدکا وجود منافع مستقل و متضاد طبقه کارگر با بورژوازی کرد در کردستان را انکار می کند چه رسد به تلاش برای برهم زدن مناسبات مالکیت خصوصی و شرایط برده واری که کارگر در مناسبات موجود با آن روبه رو است. این حزب، تبلیغ و ترویج کمونیستی و دادن آگاهی طبقاتی به کارگر توسط کمونیست های کردستان را برای جامعه کردستان امری زود رس و به ضرر اتحاد ملت کرد می داند؛ با آنها سر جنگ و ستیز دارد و در مبارزه سیاسی برای آنها شرط و شروط تعیین کرده و شیر و تیر می کشد، چه رسد به تلاش برای بر ملا کردن تضاد منافع مستقل طبقه کارگر با بورژوازی کردستان. برای مردم مرز و قانون تعیین می کند که چگونه و تا چه حدی مجازند علیه ناسیونالیسم، مذهب و بورژوازی پیش بروند، چه رسد به اشاعه مارکسیسم (علم رهایی کارگزاران نظام بردگی مزدی). مالکیت خصوصی بر ابزار تولید جزو مقدسات آن است تا چه رسد به تلاش جهت الغای آن. در مبارزه طبقاتی بجای تکیه بر کارگر و دیدن منافع متضاد وی با طبقه بورژوا، نه تنها آن را کتمان و لاپوشانی کرده، بلکه بر منافع ملت تکیه دارد. نورافکن انداختن

کمونیست ها بر تضاد منافع طبقه کارگر با کارفرما را بهم زدن "وحدت ملت کرد" می داند چه رسد به فعالیت جهت بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران کردستان. در سطح بین المللی بجای انترناسیونالیسم و شعار "کارگران جهان متحد شوید" با شعار "ای رقیب هه ر ماوه قه ومی کورد زمان" فدرالیسم، ناسیونالیسم و پرچم ملت خود را بلند می کند. شعار "کارگران کرد علیه طبقه کارگر کشور (دشمن کرد) متحد شوید" را جایگزین شعار کمونیستی "کارگران هر کشوری باید با بورژوازی خود کار رایکسره کنند" کرده است. مبارزه با شعائر و ارزش های بورژوازی مانند میراث طبقاتی و مذهبی را سر لوحه مبارزه خود قرار نداده، بلکه بر آنها به مثابه اهرمهای قدرت طبقه حاکم جهت استثمار کارگر سود جسته و تکیه کرده است. هر کس بگوید در کردستان هم مثل هر جای دیگر جهان مناسبات سرمایه داری حاکم است، صاحب کار دست مزد می پردازد و کارگر دست مزد میگیرد؛ و یا اگر بگوید در کردستان منافع کارگر با بورژوازی در تضاد است، او را "دشمن کرد" میدانند و برایش شروط و حدود و ثغور تعیین می کند. با توجه به این خصوصیات پایه، اکنون کدام درست است: آیا باید به مردم گفت حدکا حزب بورژوازی است یا نه؟ اگر حوزه فعالیت حزب دموکرات را با این مشخصات از کردستان مثلاً به شیلی یا برزیل منتقل کنید آیا در گروه احزاب کارگری یا احزاب بورژوازی قرار می گیرد؟

وقتی سخن از آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی به میان می آید، این آزادی شامل احزاب بورژوایی هم می شود. پس این همه هراس حدکا از آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی برای چیست؟ قطعاً به این دلیل است که منافع متضاد شما تنها در شرایط نابرابر و فقدان آزادی کامل ستمکشان متحقق می شود! اگر کشورهای سرمایه داری غربی به عکس کشورهای شرقی تا حدودی آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی را برای شهروندان به رسمی می شناسند به چند دلیل است: اول این که بساط دیکتاتوری را در کشورهای دیگر می چینند تا سوبسیدی به جیب شهروندانشان بریزند. دوم این که در طی یک پروسه تاریخی مبارزه، این حق به آنها تحمیل شده است؛ (حقى که ما هم باید آن را به احزاب بورژوایی کشورهای جهان سوم تحمیل کنیم). سوماً تفوق و سلطه دولتهای اروپایی بر جامعه و بر احزاب مخالف این جوامع بحدی است که (به نسبت بورژوازی کشورهای جهان سوم) از موقعیت و قدرت خود در ادامه تسلط و کنترل اوضاع موجود مطمئن اند. اگر جایی کارگر آنان را به مصاف بطلبد، آنان نیز چهره واقعی خود را نشان داده و بی

رحمانه تشکل کارگری و تحرکش را سرکوب می کنند(همچون قضیه سرکوبی معدنچیان انگلیس توسط دولت مارگرت تاچر در سال ۱۹۸۴).

به هر جهت، اینها هویت، کاراکتر و مشخصات ناسیونالیسم و جنبش بورژوایی هستند و حزب دمکرات یکی از چهره های این جنبش است. کمونیست ها به احزاب بورژوایی بهانه نمی گیرند. در واقع احزاب بورژوایی به خصوص احزاب بورژوایی از نوع کشورهای جهان سومی نمی توانند آرزایخواه باشند و منافع آنها تنها از طریق فشار، تهدید و سلب آزادی کامل از شهروندان متحقق می شود. ما گناهی نکرده ایم. کاش مترقی بودند. کاش لیبرال بودند. کاش با مرتجعین علیه ما همصدا نمی شدند.

این خصوصیات ناشی از بد نیتی آنها نیست، ناشی از ماهیت طبقاتی آنهاست. اگر کارگر و کمونیست جامعه آزاد باشند کسی برای امر آزادی و خوشبختی خود و جامعه به دنبال ایشان نمی رود و در فاصله ای کوتاه حاشیه ای شده و کنار گذاشته خواهند شد.

* در صفحه ۴۳ ناله کوک خاطرات غنی بلوریان تاریخ تاسیس ک.ژ.ک را سال 1317 ذکر کرده است.

** ناله کوک خاطرات غنی بلوریان ص 73.

*** برخی اسناد و مدارک تاریخی "جنبش چپ به روایت اسناد ساواک" تاسیس حدکا را 1326/او برخی 1325/او حتی 1324 ذکر کرده اند، بنابر این من هر سه را آورده ام تا اگر خواننده به هر کدام از این تواریخ برخورد کرد متوجه شود این تفاوتها به دلیل بی دقتی نویسنده نیست.

(1) " قاسملو تا ۱۳۳۴ با این گرفتاری که برای حزب توده به وجود آمده است اگر تو با آنها تماس داشته باشی و با ما مراوده داشته باشی امکان لو رفتن تشکیلات ما نیز وجود دارد. وقتی قاسملو متوجه نظرات ما شد قول داد که با حزب توده ارتباط برقرار نکند و به عضویت حزب دمکرات در آید." بنقل از کتاب " ناله کوک" خاطرات غنی بلوریان ص 191. " حتی از طرف رهبری حزب توده نیز مامور شد تا از قطع رابطه حزب دمکرات از بنده حزب توده جلوگیری کند. حزب توده همچنین قاسملو را مامور کرده بود..." همان منابع صفحه 235.

(2) " سازمان جوانان کرد " چند عکس شیخ سعید، شیخ عبدالقادر، احسان نوری پاشا و دکتر فواد و یک عکس خیالی از شیخ عبدالسلام باززانی به دیوار کتابخانه اویزان کردیم و برای جلب رضایت روس ها نیز عکس استالین، لنین و مارکس را انگلس را به دیوارها نصب کردیم." همان منبع ص 33.

(3) " روز ۸ فروردین ۱۳۵۸ از طرف حزب دمکرات به ملاقات خمینی در قم رفتیم... وقتی سخنرانی خمینی تمام شد، قاسملو گفت " قربان، ما نمایندگان حزب دمکرات هستیم و به خدمت جنابعالی رسیدیم تا بفرمائید آنچه نماینده شما در شهر سنندج...؟ اعلام داشت که مردم کردستان از طریق انتخابات یک شورا رسمی، امور منطقه خود را اداره کنند، مورد تائید شماست یا نه؟" ... خمینی در پاسخ قاسملو گفت: " درخواست شما وظیفه دولت بازرگان است، شما پیش نامبرده بروید درخواست هایتان را بدهید... من خسته ام و باید بروم استراحت کنم." ناله کوک صفحات 65 و 364.

4- موازین سکولار و پیشرو یا مشوق خرافات

تفاوت ارزشهای پذیرفته شده یک ناسیونالیست کرد عضو حزب دموکرات، با ارزشهای یک کرد طرفدار احمد مفتی زاده، رژیم شاه و یا جمهوری اسلامی در چیست؟ راجع به مسایلی چون آزادی زن، بی‌خدایی، آزادی بی‌قید و شرط فعالیت سیاسی، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ملت و حکومت کارگری چه تفاوت‌های بنیادینی میان آنها وجود دارد؟ هرزمان هر کدام از آنها به این نتیجه برسد که کردها باید امورات خود را آنطور که حدکا فرموله کرده به دست گیرند، بدون هیچ تغییری در اصول، در مضمون و در رفتار خود می‌تواند از صف جریانات نامبرده جدا شده و به طور اتوماتیک عضو حزب دموکرات شود. مصداق این ادعا، کردهای عضو حزب بعث در زمان صدام حسین اند که بدون هیچ تغییر مضمونی در عملکرد خود، به اتحایه میهنی یا حزب دموکرات عراق پیوستند. علیرغم هر فلسفه بافی و شکل ظاهری تفاوت‌های آنان، تفاوت بینش و عملکرد یک کرد عضو حزب دموکرات تنها در شیوه حل مساله ملی با آنها است. بر همین اساس حدکا تنها مروج خرافات ملی در بین توده‌های مردم کردستان نیست، بلکه همزمان و به موازات آن، مشوق رواج خرافات مذهبی است (1).

نظریه پردازان این حزب در عرصه تئوری، عملی و نوآوری، هیچ انتقاد اساسی ای به مذهب نداشته و ندارند و در کشمکش دو قطب، قطب تعقل و علم و دانش با قطب سفاهت، خرافات مذهبی و جهل؛ اینان پیوسته زیر لوای مذهب قرار می‌گیرند. فعالان و طرفداران جنبش ناسیونالیستی در محل کار و زندگی با مصادیق مردسالاری، بی‌حرمتی نسبت به زن، تحقیر و نادیده گرفتن اقشار پائین جامعه در نمی‌افتند که هیچ، خود بخشی از کمپین علیه دگراندیشان و اقشار پائین جامعه هستند. و حتی وقاحتشان به جایی می‌رسد که با نیروهایی که با خرافات و جهل مبارزه کرده اند بخشاً دشمنی کرده و یا اگر بنا به شرایط، زورشان به آنها نرسیده باشد، با مانع تراشی در مسیر فعالیت کمونیستی، تلاش کرده تا آنها را به عنوان نمایندگان یک تفکر تند رو، غیر واقعی، خیال پرداز و بیگانه با جامعه کردستان به مردم بشناساند. تا از این کانال، دشمنی دیرینه خود را با نهضت ترقی خواهی، علم و آزادی زن محق جلوه دهد و سیاست پاسیو و محافظه کاری سازش و کنار آمدن با مذهب را تحت بهانه‌های کذایی از جمله " این آزادیها برای جامعه ی ما زود است" توجیه

کرده و خودش را معاف کرده و درکنج عافیت، تارهای تسلط ارتجاع و واپس ماندگی را بر زندگی اجتماعی مردم محکم تر ببیند. سازش و کنار آمدن با مذهب، بخشی از پرنسیپ حدکا است. در واقع احترام گذاشتن به مذهب، خواست و اعتقاد و انتخاب خود آنها است و احترام گذاشتن به مقدسات مردم، یک بهانه گمراه کننده بیش نیست. اگر احترام به اعتقادات مردم فقط یک بهانه نبود در این صورت، باید به مقدسات کمونیست ها هم احترام می گذاشتند و جنگ را به آنها تحمیل نمی کردند. اتخاذ این خط مشی توسط وی فقط بدلیل فشار نیروهای خارجی (جمهوری اسلامی)، عقب ماندگی کردستان و مسائل تاکتیکی نیست که به او تحمیل شده باشند، بلکه بیانگر عقب ماندگی آنها در اتخاذ اصول و متد مبارزاتی و تمایل خود و شراکتش در حفظ بنیادهای مذهبی، جهل و خرافات و تحمیل آنها به جامعه است. این اصول هویتی غریزه ای و نشانگر تمایل درونی آنست. و بدتر این که اینها را بخشی از فرهنگ و سنت اصیل مردم کردستان می داند. با وجود اینکه حداقل سی سال است که بخشهای وسیعی از همین مردم کردستان برای اثبات تباین مطالباتشان با فرهنگ فئودال، شیخ، ملا، بورژوا و جمهوری اسلامی به انواع شیوه با آن مبارزه می کنند، باز حدکا باچنگ و دندان سعی در حفظ این قوانین و عادات ضد مدنیت دارد. انگار نه انگار که مردم با زندگی خود هر روز می گویند این فرهنگ، عادات و قوانین را نمی خواهیم، با زور آن را نگه می دارد. اگر در کردستان هر شخص و هر جریانی به جنگ با عقب ماندگی فرهنگی و خرافات مذهبی درافتد، حدکا هم با او درمی افتد. حدکا دشمن مخالفان خرافات و مدافعان نهضت سکولاریسم و آنتیسم است. به گمان حدکا مردم کردستان فقط دارای گرایشات ارتجاعی و عقب ماند هستند و نباید روی نقاط قوت، مدنیت و پیشرفت و تکامل آنها حساب کرد. حزب دموکرات فقط آن بخش از مردم را که از فیلتر تائید ملا، شیخ و نماینده سرراست تر آنها (سرمایه دار) رد شده باشد، واقع بین و دوستدار مردم کرد می داند و چون کمونیست ها از این فیلتر عبور نمی کنند، با آنان دشمنی می کند و از آنجایی که عملا با علم و دانش و آزادی مردم مدرن در کردستان بیگانه است؛ به جنگ و دشمنی علیه آنها دامن می زند.

به رغم اصرار شما بر پای بندی به توهمات و خرافات، اما واقعیت این است که مردم کردستان، شایسته تمام حقوق و آزادی هایی هستند که سایر مردم در کشورهای پیشرفته جهان و از جمله در فرانسه، انگلیس و کوبا از آن برخوردارند.

مگر کردستانی و کرد بودن چه طوق بردگی و طلسمی است که اجازه بیداری جهت زدودن و جاروب کردن خرافات را به مردم نمیدهد؟ ایشان معتمدین و مردم با اصل و نسب کردستان را ملا، شیخ، تحصیل کردگان و بورژوا می دانند و معیار پسند دید مسائل را از زاویه منابع و دید آنها تائید و یا رد می کند. کارگران، کمونیست ها، جوانان و روشنفکران رادیکال و متمدن را جز مردم حساب نمی کند و به عنوان شهروندان جامعه به رسمیت نمی شناسند. " این آزادی ها برای جامعه ما زود است" رمز پراتیک و رفتار سیاسی جهت جلوگیری از تحقق و اجرای آزادی های جامعه است. حدکا، هیچ مطالبه رایکال مردمی که داری مکتب دیگر و غیر ناسیونالیسم را نمایندگی نمی کند. سیاست هایی چون " جامعه ما مذهبی است، این آزادیها برای جامعه ی ما زود است"، واقعی نیست. پلانفرم اکتیویست های این گرایش، پلانفرمی برای پس راندن کسانی است که همین امروز در محل کار و زیست در شهرهای کردستان، آزادی جهان شمول را حق مسلم خود می دانند و برای مطالبه آن با جمهوری اسلامی درگیر هستند. و این در حالی است که کارگر، کمونیست، زن و جوان رادیکال این جامعه اعتقاد دارند که رفاهیات، عدالت، آزادی و برابری انسان، عین نان شب برای مردم کردستان حیاتی بوده، و برای گرفتن این مطالبات نه فقط زود نیست که حتی دیر شده است؛ چرا که از مدتها پیش می بایست این حقوق همچون هر جامعه متمدنی برایشان به رسمیت شناخته میشد. پس برای بدست آوردن آنها نباید اهمال کرد.

آقای قاسملو ۳۰ سال پیش، با همین استدلال که سوسیالیسم برای کردستان هنوز زود است با کومه له کمونیست مخالفت می کرد و می گفت: وقت تبلیغ و ترویج سوسیالیسم ۵۰ سال دیگر است!! آیا حزب دمکرات اکنون بر این بارو است که از ۵۰ سال تعیین شده آقای قاسملو سی سالش گذشته و هنوز بیست سال دیگر آن مانده است؟ آیا هنوز سلسله مباحث آنان با عنوان "کورتیه باسی له سه ر سوسیالیسم" مبنای سیاست است یا باید ۵۰ سال دیگر صبر کرد و این رقم با ظهور هر رهبر حدکا دوباره به نقطه اول بر گردد؟

حکومت های مرتجع از زرادخانه مذهب علیه آزادی انسان استفاده می کنند، چرا حدکا نه؟

حدکا هم بسان تمام نیروهای مرتجعی که بستر سیاسی و آرمان اجتماعیشان بر تضاد طبقاتی و ضدیت با برابری انسان استوار است، مذهب اهرمی است که بوسیله آن می

توان جامعه را عقب راند، و راحت تر به جنگ کارگر و کمونیست رفت. می توان از مالکیت خصوصی دفاع معنوی کرد و اگر همه حکومت ها و احزاب مرتجع از این زرادخانه علیه پیشرفت و ترقی انسان استفاده می کنند، چرا آنان نه؟ مسموم کردن اذهان مردم بوسیله مذهب، سود خود را به جمهوری اسلامی رسانده و حداقل سه دهه است که بزرگترین خوشخدمتی را به بقای وی و به تبع آن به حفظ نظام سرمایه داری در ایران کرده است، پس چرا به حدکا نه؟ چرا بدلیل مبارزه با حکومت ها برای شریک شدن با آنها و تقسیم دسترنج کارگران بین خود از عامل تحمیق توده ها سود نجست؟

مشخصاً در آبان ماه ۱۳۸۷ جریان مصطفی هجری سازمان اتحادیه علمای مذهبی کرد "یزاکا" را تأسیس کرد تا هیچ شابه ای در این مورد باقی نماند. دیدیم این که حزب دمکرات مبارزه با خرافات را وظیفه خود نمی داند فقط یک ادعا نیست و در واقع این حزب اشاعه آن را وظیفه خود می داند و اقدام مذکور تأییدی بر مدعای ما است. وظیفه خود را نه توسعه فرهنگ مدرن و لائیک بلکه ترویج کهنه پرستی، شرقتزدگی و عقب ماندگی می داند (2). آنها هیچ گاه مبارزه با خرافات مذهبی و فعالیت آگاه گرانه در جهت زدودن عقب ماندگی و کهنه پرستی و دفاع از علم و دانش بشری را وظیفه خود تعریف نکرده اند، بلکه بالعکس، همیشه در کنار مذهب و نیروهای مرتجع بوده و در اوج دشمنی با جمهوری اسلامی، در برنامه های رادیویی، برای نشان دادن مذهبی بودن این حزب قرائت قرآن را پخش کرده است. و شانه به شانه با کارفرما، ملای شهر و کد خدای ده، علیه کارگر کمونیست و بی خدایی، مزخرافات مذهبی (به زبان دمکراتیک) نشخوار کرده است. حتی آن زمان هم که پرو شوروی بود و در برنامه اش جدایی دین از دولت را تبلیغ می کرد، نه تنها پیگیرانه به نقد مذهب، این عامل فساد و تحمیق توده ها نپرداخت، بلکه کلی نیرو و انرژی سازمانهای کمونیستی، اشخاص سکولار و منفرد در مبارزه اشان با جمهوری اسلامی و خرافات مذهبی را در کردستان به خود مشغول کرده تا آنان را متقاعد کند که دست از حمایت و تشویق مذهب بردارند. قبلاً یادآور شدیم که حدکا در یک پروسه تاریخی از شیوخ، ملاک و ملا و بورژوا تشکیل شده است و به آنها متعلق بوده است.

در ادامه همان پروسه، جدیداً دست به تأسیس "یزاکا" زده است. تأسیس "یزاکا" در درجه اول جهت بسیج ارتجاع علیه زن، کارگر، کمونیسم و هر آنچه اثری از

فرهنگ مترقی و ضد کهنه پرستی در جامعه کردستان است می باشد. آنها با این کار، رسماً در رکاب ملا و مسجد وارد عرصه کارزار شده اند. همان طور که می دانیم مذهب، ملا و مسجد، ابزار دست بورژوازی کشورهای منطقه خاورمیانه و بورژوازی کرد جهت مقابله با کارگر کرد است. هنگامی که می گوئیم حدکا با آزادی زن، با کارگر و کمونیسم دشمنی دارد، و تنها با ابزار متعارف طبقه حاکمه نیست که این دشمنی را اعمال می کند، بلکه در این راه، به عقب مانده ترین و متحجرترین گرایشات اجتماعی نیز متوسل می شود، اغراق نیست.

نیروهایی که بر بستر خرافات ملی شکل می گیرند، معمولاً زمینه و ظرفیت برخوردار از پذیرش خرافات مذهبی هم دارند. هر چه راجع به ظلم به مردم کرد عوامفریبی کنند، در تعیین تکلیف با شرایطی که در آن سوی بورژوازی امکان استثمار و ظلم بیشتر به کارگر مهیاتر است (حربه مذهب)، حامی آنهاست. شهرت آنها، ضدیت با کارگر کوره پزخانه ها، دلگرمی بخشیدن به مالکین بزرگ (در قدیم) و صاحبان کارخانه و اتحاد باآخوند و ارتجاع (در حال حاضر در) کردستان است. تشکیل "یزاکا" شاهد دیگری بر این حکم کمونیستی است که به رغم، سنگ کرد را به سینه زدنشان، در کردستان مناسبات بین کارگر با بورژوازی کرد در پایه ای ترین سطح، تابع همان قوانین عام سرمایه داری است و هیچ تفاوتی اساسی با رابطه کارگر آمریکایی با بورژوازی آمریکایی ندارد. اگر بنابه تعریف، بورژوازی آمریکایی دشمن کارگر آمریکایی است، در اصول در مورد کردستان استثنایی بر این قاعده نیست که بورژوازی کرد دشمن کارگر کردستان نباشد. اگر روزی حدکا بدلیل تنفر مردم از نماینده خدا بر روی زمین یعنی جمهوری اسلامی و رشد چپ در جامعه کردستان "کورته باسی له سه ر سوسپالیسم" می نوشت و نافعانه از مذهب دفاع می کرد، و تنها به پخش قرآن در آغاز برنامه های رادیویی خود اکتفا می کرد، اکنون بسان تمام نیروهای مرتجع ملی - مذهبی، کمر به حفظ آن بسته است. برخلاف تفاوت ظاهری "دمکرات" از نظر آرمان اجتماعی و طبقاتی در اساس با ملا، هر دو در یک کمپ هستند و ماهیتاً فرقی ندارند و دیدیم که چگونه "دمکرات" اکنون به اصل خود بازگشته است. حزب دمکرات در قدیم با تکیه بر نفوذ فنودالها، شیوخ و روسای عشیره، علیه دهقانان بود، در زمان رشد سرمایه داری با تکیه بر ابزارهای بورژوازی در شهر و بر کد خدا در ده و بازماندهای سنن آنها و اکنون با تکیه بر مذهب، مسجد (تکیه و خانقاه) سازمان مسلمین کرد را تأسیس کرده و فکر می کند

جنبش مذهبی، یک پرچم شده است. اگر ملا، شیخ و مرتجع در کردستان را همراه خود داشته باشد، اکثریت مردم کردستان را باخود خواهد داشت. دیگر کاری به ماهیت افیونی مذهب برای کارگران ندارد و این که نقش اکثریت و اقلیت در تعیین ماهیت و مضمون مذهب، بی مفهوم است. زمان، رای آری %۹۹ مردم ایران به جمهوری اسلامی در انقلاب، برای وی حکم قاطع مردمی بودن رژیم است. اما واقعیت مساله چیز دیگری است. ما معتقدیم %۹۹ مردم اشتباه فاحشی کردند که ما بر آن مهر تائیدی نگذاشته و آن را به رسمیت نمی شناسیم. بهرجهت، صرف نظر از این که چند در صد از مردم به وپروس مذهب آلوده باشند، از عنصر کشندگی و تخریب گری آن علیه کارگر و زحمتکش جامعه کم نخواهد کرد و دقیقاً به این دلیل تمام احزاب بورژوائی از آن برای به عقب نشاندن مردم استفاده می کنند. از جمله جمهوری اسلامی در طول سی سال در ایران، آن را در حمله به تمام دست آوردهای بشر و مدرنیسم و کمونیسم وسیله کار خود قرار داده است و چرا حزب دمکرات نه؟ ناسیونالیسم با مذهب تکمیل می شود. هر دو بهم کمک می کنند، چون هر دو باعث تفرقه بین مردم می شوند. کارگران هر بخش از ایران را به مسلمان و غیر مسلمان، به شیعه و سنی، کرد و فارس تقسیم کرده تا بورژوازی در هر بخش در سایه این تفرقه، منافع خود را دنبال کند. اما کارگر وطن ندارد. کارگر کمونیست مذهب ندارد. نه تنها این، بلکه در ایران هر جریانی که کمر به مصون نگه داشتن اسلام و مذهب از هجوم نهضت رنسانس و بیداری بسته است؛ نزد کارگران، زنان و مردم تشنه خلاصی فرهنگی، منفور و مطرود است. اسلام و آزادی زن علیه هم هستند. نمی توان آنها را باهم آشتی داد. حدکا یا باید آزادی زن را محترم شمارد یا مذهب اسلام را. یا باید اسلام را حفظ کند یا آزادی زن را متحقق کند. نمی توان هم آزادی زن و هم اسلام را کنار هم نگه داشت. وقتی زن توسط مرد کتک می خورد یا در بروز احساس آزدانه، آزادی پوشش و زندگی شخصی منع وکنترل می شود، کسانی که می گویند این کار اسلام نیست، منافع آنها از این یا آن سو به جاذبه مذهب وصل هست و گر نه مذهب هم یکی از ارکان مالکیت خصوصی است که ریشه کن کردن همه جانبه آن به ریشه کن کردن مناسبات سرمایه داری وابسته است. نقد ریشه ای نمی تواند این دو را از هم جدا کند. قابل تصور نیست مناسبات سرمایه داری را حفظ کرد، ناسیونالیسم را از بین برد. از آنجایی که ناسیونالیسم یکی از ارکان سرمایه داری است، با مذهب کنار خواهد آمد.

حدکا و مدرنیسم

طی این تجزیه و تحلیل، ما به مناسبت هایی به (مدرنیسم، فرهنگ مترقی و سکولاریسم) اشاره کرده ایم. روشن است که هر جا حدکا و مردم در مبارزه اجتماعی بر سر این مفاهیم حضور به هم رسانده اند، ایشان همیشه در صف مرتجعین علیه جبهه مدرنیسم و فرهنگ مترقی و سکولاریسم، ایستاده است. و نیز متذکر شدیم این خصوصیات بیشتر ویژه احزاب بورژوایی کشورهای جهان سومی است، زیرا بنابه تعریف می تواند این سرنوشت مختوم حدکا، بمثابه یک حزب بورژوایی نباشد و براساس جامعه مبتنی بر رشد شهرنشینی و مدرنیسم، در مقابل فرهنگ کهنه پرستی فئودالیستی و مذهبی، اینجا و آنجا مثل ناسیونالیست های قرن ۱۹ اروپا و به سبک احزاب بورژوایی در جوامع سرمایه داری پیشرفته از مدرنیسم، فرهنگ شهری، سکولاریسم و جامعه دمکراتیک دفاع کند. پس له یا علیه مدرنیسم بودن وجه تمایز احزاب کمونیستی با احزاب بورژوایی را تماما مشخص و روشن نمی کند. مدرنیسم باید با حلقه بعدی انقلاب کمونیستی و لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید توأم و تکمیل شود و گرنه (مدرنیزه) کردن، اگر با ماهیت برابری و سعادت همگان ادغام نشود از خودبیگانگی، انزوا، دپرشن و زندگی ماشینی کنونی جوامع پیشرفته سرمایه داری را به ارمغان می آورد. قفل و کلید، دوربین "زدگیر" و کنترل بیشتر، بیکاری و اعتیاد به همراه دارد. عاطفه، همبستگی و خونگرمی ای که حتی بین مردم کشورهای کمتر صنعتی و فقیر جهان وجود دارد را به جامعه باز نخواهد گرداند. اگر مدرنیسم به سبک کمونیستی و برابری طلبانه نباشد جای تحسین نیست. مدرنیسم تا جایی که به فرهنگ مربوط می شود تنها به مثابه روبنای فرهنگ متناظر بر زیربنای تولید صنعتی جامعه مدنی مد نظر است. نقد ریشه ای به مناسبات زیربنایی و حقوق مدنی شهروندی در سرمایه داری، الزاما از صفات مدرنیستی نیست، مشخصات کمونیستی است. مدرنیسم در خیلی از موارد گرمی، سادگی، همونوع دوستی و مردمداری را از بین می برد، بدون اینکه آن را، با مهر تازه جایگزین کند. رابطه طبیعی انسانها با هم را به یک رابطه ماشینی، توأم با حرص و در نهایت بوروکرات و رسمی و فرمال تبدیل می کند. حلقه بعدی مدرنیسم را باید با جهانیابی همه جانبه کمونیستی تکمیل کرد. بکاربردن مدرنیسم و فرهنگ مترقی از نقطه نظر مبتنی بودن بحث بر اصول و درک این مساله که تا جامعه

طبقاتی است؛ نقطه عزیمت از زاویه نفی مناسبات تولیدی سرمایه داری شروع می شود. برای ما پشتوانه مفهوم مدرنیسم و فرهنگ مترقی، بفرض اصول برابری اقتصادی به کاررفته و استوار است. اگر این اصل سر جای خود باشد، می تواند متمایز کننده صف ما از بورژوازی باشد، و گر نه مدرن بودن و طرفداری از مدرنیسم خود جز شکوفایی سرمایه داری است و به اندازه کافی گویای ماهیت انقلابی ما و یا ماهیت ارتجاعی احزاب بورژوایی نیست. جهت از بین بردن از خود بیگانگی، مدرنیسم و فرهنگ مترقی را باید با یک جنبش اساساً انقلابی در هم آمیخت. والا با کاراکتر فردگرایی و نپذیرفتن مسئولیت جمعی در برابر کلیه احاد جامعه که خصیصه ویژه نظام سرمایه داری از نوع بازار آزاد آن است، آن ذره حس تعلق و باهم بودن را نیز که باقی مانده است از بین می برد و آن را به روابط صد در صد ماشینی و فرمال و از خود بیگانگی مطلق بدل خواهد ساخت. خلاصه، مدرنیست بودن مساوی طرفداری از ایجاد امکان استفاده عملی و بهره مند شدن انسان از دست آوردهای بشر، تفاوت دارد. اگر روح و جوهر کمونیستی را از مدرنیسم بگیری، از خود بیگانگی به دنبال خواهد آورد و جامعه بیشتر به اردوگاه کار اجباری شبیه خواهد شد. برای مثال در جامعه بدوی با زور شمشیر و نیزه مازاد محصول از مردم گرفته می شد، حال اینکه در جامعه مدرن بورژوایی با بمب، تانک، هواپیما و تفنگ حاصل دسترنجشان گرفته می شود. اگر چه شکل ظاهری این استثمار تغییر کرده و مدرن است، ولی ماهیت عمل یکسان است. مرز ما با احزاب مدرنیست بورژوایی با له یا علیه مدرنیسم بودن، تعیین نمی شود.

دانش و علم، هم اهرم الغای کار مزدی هستند هم وسیله تداوم آن

نباید تنها احزاب دموکرات را در این زمینه مشخص مورد نقد قرار داد که چگونه علم و دانش را بجای در خدمت رهایی بشر از استثمار و نابرابری اقتصادی به کار بگیرند، از آن چماقی علیه آزادی کارگر ساخته و مثل هر ابزار و دستاورد دیگر بشری، آن را در خدمت بقاء نظام نابرابر موجود، تحقیر شخصیت کارگر و بر ضد آزادی او به کار می گیرند. اینگونه استفاده از علم و دانش از مشخصات ذاتی همه جریانات (راست و چپ) است که به نحوی از انحاء، در تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر شریک هستند. از دکاندار سر کوچه محل گرفته، تا

میلیونرها، از سرمایه داری که نیروی کار هزاران انسان را روزانه به مصرف می رساند، تا کسی که در آخرین حلقه چرخ تولید اجتماعی سرمایه داری و لولفقط یک کارگر را استثمار می کند؛ همگی بجای اینکه دانش و علم را بر وزن واقعی آن و سر جای خود قرار بدهند، منفعت شان ایجاب می کند، طوری وانمود کنند که هر کس نان عرق دانش و درایت فردی خود را می خورد! تا ماهیت نحوه تولید اجتماعی سرمایه داری و تضاد طبقاتی منتج از آن را از چشم انسان پنهان نمایند. از این رو علاوه بر جریانات راست بورژوایی امثال حدکا، جریانات چپ بورژوایی هم طوری وانمود می کنند که نقطه تمایز مارکسیست ها با جریانات "بورژوایی" قبل از هر چیز در علمی بودن نظرات مارکسیست ها و غیر علمی بودن یا مذهبی بودن دیگر نظرات می باشد. این طیف از چپها تمام جوهر و محتوای مبارزه همه جانبه طبقه کارگر با نظام سرمایه داری را با مباحثات اسکولاستیکی تقلیل داده اند. در زمین بورژوازی با "بورژوازی" مبارزه می کنند و چنان شیفته اشکال ظاهری ادبیات و بیان رسمی و آکادمیک این نظام هستند که گویا مبارزه کارگری با آن، مسابقه بر سر بردن جایزه ادبی است. و این جایزه ادبی تنها نصیب ایشان می شود؛ زیرا امتیاز طرفداری از دانش و علم آنها از جناح راست و عقب مانده طبقه بورژوا بیشتر است.

تا زمانی که مساله در سطح بحث و برابری حقوقی است، این "مارکسیست" ها نیز خود را طرفدار دو آتشه مساوات می دانند؛ ولی وقتی مساله از سطح برابری حقوقی به عمق برابری اقتصادی و واقعی رسید، این ها بخاطر داشتن امتیاز (دانش و علم) حرفه خویش، حرفه خود را بالاتر از جایگاه کارگر می دانند. به این خاطر، ارزشها و جهانبینی طبقات دارا را که حول محور مساله امتیاز دانش و علم می چرخند را عیناً از آنها وام گرفته اند. برداشت آنها از علم و دانش در زندگی و در پراتیک و دنیای واقعی، انعکاس عینی درک و جهانبینی بورژوازی از جایگاه علم و دانش است.

دانش و علم تنها به اعتبار خود اهرمهای (الغای کار مزدی) و نفی سرمایه داری نیستند؛ می توانند ابزار بازتولید آن و یا ایفا کننده نقش در هر دو حالت باشند. مگر مارکسیست ها نمی گویند طبقه بورژوا افکار عمومی را متناسب با نیازهای خود مهندسی می کند؟ اگر عمق این جمله را مثل "مارکسیست" های عبارات پرداز با عبارات توخالی تقلیل نداده باشیم، معنی آن این است که باید احزاب کمونیستی شکلی

دیگر به افکار عمومی بدهند. یا به بیانی دیگر، متنی خارج از پیش داوری و آلوده نشده از قبل را در اختیار جامعه بگذارند. تامین این حق انتخاب (متنی خارج از پیش داوری) شامل زاویه دید متفاوتی به جامعه و به علم و دانش و بخصوص جایگاه و کاربرد آن می شود. از آغاز حاکمیت این نظام تا به امروز آنها هستند که به مردم القاء می کنند که چگونه بیاندهند، چگونه به زندگی خود فکر کنند، و چه چیزی را دوست بدارند و چه چیزی را غلط بدانند. چه چیزی را زیبا و چه چیزی زشت است و یا چه چیزی را باید مایه افتخار و کدام را مایه ننگ دانست. از طرز حرف زدن، تا شعر گفتن، نوشتن و هنر و... آنان، باید چگونه باشد را برای جامعه تبیین کرده اند. در دنیایی که همه پدیده های آن طبقاتی و تقسیم شده است، دانش و علم یکسانی نمی تواند یافت که نه به سود و نه به زیان و یا بی اثر بر این دو طبقه متخاصم و یا با هر دوی آنها بی طرف باشد. تناقض موجود در منافع طبقاتی مختلف جامعه، به طور پیوسته به سرزمین دانش و علم هم رخنه کرده، آنها مثل هر ابزار دیگری در کشمکش مبارزه طبقاتی، کاربرد طبقاتی دارند. اینطور نیست که در هر حال فقط کارگر می تواند از مزایای علم و سواد بهره مند شود و سرمایه دار را از آن بهره ای نباشد. علم بخودی خود تنها اهرم الغای کار مزدی و استثمار انسان نیست. بخودی خود وکیل مدافع کارگر نیست. باید جهت از بین بردن نظام سرمایه داری و خرافات، آن را با اهرمهای دیگر پراتیک آگاهانه انسان (یک طبقه معین- طبقه کارگر) تلفیق کرد. زمانی که می گوئیم باید آگاهی کسب کرد، منظور از آگاهی، آگاهی از جنسی دیگر است که بتواند علم و مبارزه طبقاتی را ترکیب نماید و نه غنی تر کردن آگاهی موجود طبقات دارا. فرهنگ فعلی جامعه که فرهنگ طبقات دارا است، منظورش از آگاهی، آگاهی رسمی موجود است. کارگران و کمونیست ها باید ضد آن آگاهی رسمی فرهنگ طبقات دارا باشند و مرز میان این دو را شفاف سازند. ارزش تئوری برای ما، روشن کردن این عرصه ها، یعنی مشخص نمودن این دو جنس مختلف آگاهی بشر است. معهذاً طرح سؤال درباره آگاهی رسمی و پاسخ به آن را، اگر در دل مناسبات غلط، متناقض و نابرابر تولید و باز تولید موجود جستجو کرد، و بر اساس آن حرکت نمود؛ این که ما چقدر آگاهی داریم، مهم نیست، مهم این است که باز بر همان مدار می چرخیم و این دور باطل است.

جریانات کمونیسم بورژوازی نیز مانند حدکا بخاطر حفظ امتیاز سواد و دانش طبقه خود، به تکریم و ستایش آن می پردازند که گویا بدون پراتیک سلبی انسان، علم و

دانش تناقضات شیوه تولید کنونی را در خود مرتفع خواند کرد و اگر کسی دارای این ابزارها (سواد و دانش) باشد؛ مهم نیست کجای این کشمکش طبقاتی قرار دارد، بلکه مدام در جبهه علم و دانش تشریف دارد و باسواد است، اتوماتیک به سود کارگر و مافوق تضاد طبقاتی وارد عمل می شود و با ارفاق و اغماض می گوید فلان چیز علمی نیست یا فلان چیز عوامانه است الخ. گویا لازم نیست قیامی کرد و حکومتی سرنگون کرد و دیکتاتوری پرولتاریایی برقرار کرد. کافی است بی سواد را ریشه کن کرد و موضوعات علمی را از غیر علمی متمایز نمود.

اگر پراتیکی علمی و غیر عوامانه باشد، هنوز بخودی خود نشانگر کارگری بودن آن پراتیک نیست. به موازات رشد علم، ظرفیت بورژوازی در استفاده از آن جهت ابقای نظام (خود) استثمارگر نیز رشد می کند. استفاده از دانش و علم منحصر به مارکسیست ها نیست تا تنها به نفع کارگر وارد عمل شوند. طبقه حاکم بیش از ما از آن استفاده می کند و آن را علیه آزادی ما به روش علمی به کار برده و می برد. اکنون در کشورهای اروپایی، پلیس تمام آدرس و مشخصات، شماره تلفن و همه رفتارهای شهروندان را بوسیله دستاوردهای علمی، تحت نظارت و کنترل خود دارد. انسان منفرد را تا حدی در مقابل تکنیک و فناوری علمی و دانش بشر بی قدرت کرده اند که او جای عبد و برده قدیم؛ و حکومتها جای خدایان (قهر طبیعت) را گرفته اند. بنابراین، در قضیه مبارزه طبقاتی، مبحث علمی و غیر علمی و دانش، آن طوری که الیت جامعه آن را مثل ابزاری برای برتری جویی حرفه خویش بر سایر اعضای جامعه، که به هر دلیلی از آن محروم شده اند، بکار می برند، اهمیت تفکیک منافع کارگری و غیر کارگری، کمونیستی و غیر کمونیستی و اقدام سلبی بشر ندارد. جائیکه منافع طبقاتی رنگ خود را به همه چیز زده است، با معیار علم و غیر علمی، نمی توان مرزی میان حق و باطل کشید و ضرورت و حقانیت خود را اثبات کرد. مقیاس اندازه و سنجش حقیقی آنها منافع طبقاتی اشان و مقیاس اندازه و سنجش حقیقی ما را، منافع طبقاتی امان تعیین می کند. این که ما برای رهایی خود مجبوریم همه تضاد های طبقاتی را محو کنیم، قدم بعدی است. جوهر علم و دانش تا به انسان و مبارزه طبقاتی مربوط می شود، گویای جدایی ناپذیری مبارزه طبقاتی از آن است. تشکل، اتحاد طبقاتی، مبارزه سلبی، و قبول نکردن و تسلیم نشدن در برابر ظلم و ستم و سازماندهی که، یک نفر می تواند با چند نفر دیگر مشارکت گروهی برای تغییر مثبت و بهبود وضعیت یک کاری کند؛ به همان اندازه علمی است که دهها دانشمند با

توجیه وضع فعلی را در پوشش این ذهنیت که "هر کس نان عرق خود را می خورد" بعهدہ گرفته اند. نقش یک انسان که برای تشکل، اتحاد طبقاتی، مبارزه سلبی و سازماندهی اعتراضات کارگری مبارزه می کند، از ثمر کار ۱۰ دانشمندی که کار توجیه وضعیت فعلی بعهدہ گرفته اند مهم تر است. زیرا اگر تمام دانشمندان جهان، جمع شوند تا در مزیت نابرابری انسانها بنویسند، باز انسانهایی که به برابری نیاز دارند آنان را علیه خود خواهند دانست و طبیعی است اگر آنها را جاهل بدانند و برعکس. سواد، فن و دانش در خود ماهیت اقدام بشر کدام بر ضد کارگر است را رد کند و کدام بسود او هست را تأیید نماید را توضیح نمی دهد. در مبارزه طبقاتی می توان از هر دو جهت از آنها استفاده کرد. بدون در نظر گرفتن اینکه این ابزارها دست کی هستند، ستایش آنها می تواند بسود استعمارگران تمام شود و این از منظر انسان برابری طلب یعنی جهالت محض. در نتیجه نباید چک سفید را برای سواد نوشت. همچنان که یک انسان باسواد و خوش فکر... هرچه در وصف یک روباه بنویسد باز روباه شیر نمی شود. انسان باسواد و خوش فکر هر چه علمی، روشنفکرانه در وصف نظام سرمایه داری بنویسد، مضمون سرمایه داری رایکال و تبدیل به ابزار لغو کار مزدی و برابری اقتصادی انسان نمی شود.

گفتم آگاهی بطورکلی، با آگاهی مشخص طبقاتی فرق می کند. جامعه کنونی چه چیزی را آگاهی می نامد؟ یک فیزیک دان را یک شخص آگاه بحساب می آورند. اما آگاهی طبقاتی چیزی فرای فیزیک است. آگاهی طبقاتی، آگاهی به این است که کارگر راه حلی فردی در پیروزی همه جانبه بر سرمایه داری ندارد. الگوی بورژوازی مساله راه حل کارگر نیست. ارزشهای بورژوازی ارزشهای وی نیستند. تکیه بر مبارزه طبقاتی و عملکرد سلبی طبقاتی و اصالت پراتیک کمونیستی در مبارزه طبقاتی اگر با اهمیت تر از علم نباشد؛ کمتر از آن نیست. اما اکنون چنین نیست. ۹۰٪ آگاهیها، آگاهی ای محسوب می شود و دانش رسمی آن را آگاهی می نامد که در بر گیرنده راه حل فردی باشد. به این خاطر اغلب مردم می خواهند مدرک تحصیلات در فلان رشته مشخص را داشته باشند تا دستشان به جایی برسد (تا در آینده به مرور زمان به خدمت طبقه کارگر بشتابند). اگر این راه حل باشد، باید آن را به همه کارگران توصیه کرد. یعنی همه کارگران بجای تلاش جمعی و متشکل شدن، در فکر گرفتن مدرک تحصیل در فلان رشته خاص باشند تا به جایی برسند. " فکر انقلاب کردن با انقلابیونی که اول در فکر پیشه خود، دوم در فکر خانواده و اگر

فرستی باقی ماند برای انقلاب در نظر بگیرند، بیهوده است". لئون تروتسکی متن انگلیسی نوشته روبرت سرویس ص ۳۸۲.

سیستم وارونه فعلی مهندسی افکار عمومی، مردم را عادت داده که مرز بین این دو را نشناسند. یعنی آگاهی و دانش عمومی بشر را با آگاهی طبقاتی یکسان می گیرند و مثلاً اگر کسی که در زمینه مکانیکی یا پزشکی تحصیلاتی داشته باشد فرقی نمی کند این علم را برای تجهیز یک کوره آدم سوزی به کار گیرد یا هر چیز دیگری، در هر حال در تصور جامعه، وی یک شخص با سود و آگاه بحساب می آید. اما نه علم مکانیک و نه پزشکی به تنهایی، آگاهی طبقاتی ایجاد نمی کند. برای نمونه علم پزشکی (طب) تمام پروسه اقدامات پیوند کلیه انسان را توضیح می دهد، اما کاری به تشریح این پیوند، در هیچکدام از حالات محتمل که آیا این پیوند در یک پروسه کودک ربایی و در آوردن کلیه اش است، یا کسی که تحت فشار مالی مجبور به فروش کلیه خود شده و یا آن را به نشانه اوج از خود گذشتگی و عاطفه انسانی به شخصی اهدا کرده را توضیحی نمی دهد. برای پی بردن به آن شرایط، نیاز به ابزار و اهرم های مبارزه طبقاتی، آگاهی کمونیستی و مصالح دیگری است که علم پزشکی قادر به تشریح آنها نیست.

-
- (1) "... شبی دسته ای از سادات و صوفیان و حجاج شهر پیش ما آمدند و خیر مقدم گفتند. ما نیز با جای و شیرینی از آنها پذیرایی کردیم، کاک عبدالله نهری، با صدای خوش چند سوره قرآن خواند و سپس چند شعر عارفانه از اشعار "وفایی" را با صدای دلنشین خواند و مجلس را گرم و موجب شادی حضار گردید." ص ۵۵ ناله کوک، خاطرات غنی بلوریان.
- (2) در قسمت بعد توجه خوانندگان را به مطلب "اتحادیه علمای دینی (اسلامی) توسط حدکا جناح مصطفی هجری از جمال کمانگر جلب می کنم:

تأسیس اتحادیه علمای دینی (اسلامی) توسط حدکا

حزب دموکرات کردستان ایران جناح مصطفی هجری 28 آبان ماه 87 در یک اطلاعیه رسماً یک سازمان مذهبی را با اسم "اتحادیه علمای دینی (اسلامی) کردستان ایران" تأسیس کرده است. در نقد این بیانیه بعضی ها با رجوع به برنامه حزب دموکرات نقد خود را بر این پایه استوار کرده اند. مسئله برای حزب دموکرات بازگشت به سیاستی است که همواره و در مقاطع مختلف به آن رجوع کرده است. سیاست مذاکره و بند و بست با رژیم اسلامی! فاکت آوردن از اینکه حزب دموکرات چون عضو انترناسیونال سوسیالیست است دیگر یک جریان سوسیال دموکرات به حساب می آید. واقعیت این است که نه "انترناسیونال سوسیالیست" واقعاً سوسیالیست است و نه حزب دموکرات کردستان ایران و نه ادعایی هم در این زمینه دارد. بر گردیم به زمینه های تشکیل "اتحادیه علمای اسلامی کردستان ایران" توسط حدکا!

برای هر حزب سیاسی اتخاذ تاکتیک و یا ایجاد سازمانهای جانبی و " غیر حزبی" جزو کار روتین و سیاسی محسوب میشود. هر جریانی میتواند کلکسیونی از این سازمانها، پیرامون خود داشته باشد. اینجا ایرادی وارد نیست. اما بلافاصله این سؤال مطرح میشود که چه چیزی در صحنه سیاست ایران و کردستان تغییر کرده است که حزب دموکرات کردستان ایران را به صرافت به تأسیس یک سازمان تماماً مذهبی وادار کند؟ آیا جامعه کردستان اسلامی تر شده است؟ آیا احاد مردم کردستان که منتسب به دین یا مذاهب مختلف وابسته هستند زیر فشار هستند؟ کدام ضرورت باعث تأسیس این جریان مذهبی توسط یکی از سنت دار ترین احزاب ناسیونالیستی در کردستان شده است؟

بیانیه ابتدا با یک حکم کلی شروع میکند که ظاهراً هدف متحد کردن مرتجعین کردستان دور هم و زیر یک پرچم معین است اما در باطن یک هدف مشخص دیگری دارد که در بحث های بعد به آن خواهم پرداخت. بیانیه میگوید: "در باره دین مبین اسلام، آشکار است که مردم کرد رابطه تاریخی خیلی عمیق و غیرقابل انکاری با این دین مقدس دارند و در تاریخ کردها مبنای رفتار مردم دستورات و قوانین اسلامی، بوده است. در حال حاضر هم جایگاه خود را دارد که باید در نقش دین اکثریت مردم کرد مورد احترام باشد و به طور کلی مانند یک پدیده مقدس و یک روش اجتماعی نقش خود را در جامعه بازی کند." ترجمه از متن کردی

این بیانیه خیلی روشن اعلام میکند که نه تنها اکثریت مردم کردستان مسلمان و از نوع سنی هستند بلکه اسلام سابقه ای تاریخی در میان آنان دارد. نه تنها دین باید مورد احترام همگان باشد بلکه باید نقش خود را در جامعه بازی کند. اینکه حزب دمکرات همیشه طرفدار چسبیدن به سنن گذشته است واقعی می باشد. دین در گذشته وسیله گنج کردن مردم، ابزار انقیاد فکری و روحی آنان بوده و حالا هم هست. حزب دمکرات آرزو دارد آن گذشته در حال و آینده هم ادامه پیدا کند اما مشکلش این است که دیگر بخش بزرگی از مردم کردستان و مخصوصاً نسل جوان، نه در حال حاضر افق و شیوه زندگی شان را از اسلام میگیرند و نه میخواهند زندگی آینده شان را بر مبنای اسلام و قوانین اسلامی ادامه دهند.

تأسیس این سازمان از سوی حدکا و باز گشت به تاریخ نقش شیوخ و ملاهای کرد فرستادن سیگنال به طرف جمهوری اسلامی است. تأسیس هر سازمان و کلوبی قاعدتاً متأثر از وضعیت کنونی است و قرار است در آینده به معضلی جواب بدهد. امروز برجسته کردن هویت اسلامی برای حزب دمکرات دقیقاً مساوی با یادآوری وجه مشترک آن حزب با رژیم اسلامی و درخواستی برای شریک شدن در قدرت با آن است.

استراتژی حزب دمکرات و ناسیونالیسم کرد در چند دهه گذشته بر اساس "جنگ، مذاکره و انتظار" بوده است. رمز بقای آنها از شکاف بین قدرتهای منطقه و جهان نشأت گرفته است نه از جایگاه منفعت و خوشبختی مردم را خواستن! این شکاف در هر دوره با فاکتورهای تداعی میشود که باعث عروج و افول این جریانات میشود. حداقل تا آنجا که به کردستان ایران بر میگردد بعد از اشغال عراق دوره عروج امید به آمریکا چنان ناسیونالیست پرو غرب از نوع ایرانی و محلی را بوجد آورده بود که همه شال و کلاه کرده بودند که بزودی در رکاب آمریکا بخشی از قدرت دولتی را بدست خواهند گرفت. کردستان عراق نمونه ای برای آنها بود که رویای عراقیزه کردن ایران در صدر فعالیتهای روزانه اشان قرار گیرد. آنان رفت و آمد در دالانهای وزارت خارجه آمریکا را بعنوان "دیپلماسی رشد یافته کرد" بخورد مردم میدادند و به آن افتخار میکردند. در زمان اوج گیری تز "نظم نوین جهانی" و دکتترین "ضربات پیشگیرانه" مگر کسی از این جماعت جرأت داشت که با اسلامها دمخور شود؟! همه پیاده نظام "جنگ با تروریسم" آمریکا شده بودند. اما دیری نپایید که آمریکا بر خلاف پیروزی برق آسای نظامی بر رژیم بعث با تناقضات و لجنزاری در

عراق مواجه شد که نه تنها شکست خورد بلکه کل نئو کنسرواتیسم و بوشویسم را با خود به درون بلعید. با افول ستاره بوش، امید و افق ناسیونالیسم پروغرب از نوع ایرانی و قومی اش هم رو به افول نهاد. بحث فدرالیسم شان با ناکامی مواجه شد و طرح جبهه کردستانی هم متولد نشده سقط شد.

در این وضعیت حزب دموکرات کردستان ایران و کل ناسیونالیسم کرد و از جمله کومله که جناح چپ آنرا تشکیل میدهد دچار انشقاق شده و پروسه متلاشی شدن را در پیش گرفت. اگر فاکتور شکست امریکا در عراق را در نظر نگیریم، اگر به قدرت رسیدن انواع جک و جانور اسلامی را در عراق در نظر نگیریم، اگر شکست اسرائیل از حزب الله لبنان را در نظر بگیریم و اگر در همین کردستان عراق قدرت گیری دوباره از حد اسلامیون را نادیده بگیریم آنگاه از سر برنامه و گویا از برنامه خطور کرده اند پلمیک بخش معترض همین ناسیونالیست هست.

حزب دموکرات کردستان ایران دریافته است که بازی کردن با کارت اسلامی در این دوره امکانی است که هم به سیاست مذاکره و امتیاز گیری بر گردند و هم با تأسیس چنین سازمانی سنگری ارتجاعی در مقابل گسترش بی مذهبی، سکولاریسم و به طور اخص کمونیسم ببندند. وگرنه هم نویسندگان "دمکرات" خوب میدانند که دوره دوره رهبران دینی مانند شیخ نه‌ری، شیخ سعید پیران و غیره نیست و هم این که در کردستان ایران کسی برای این جور سازمانها و اشخاص تره خرد نمی کند. در کردستان ایران برخلاف دوره شیوخ و ملاهای "رهبر کردایه تی" سکولار تر، چپ تر و ضد دین تر است. قطب کمونیسم آن با رهبرانی محبوب مردم با 30 سال سابقه مبارزه رو در رو با استقبال نسلی پر شور و جوان در صحنه حاضر هستند.

ضرورت تأسیس اتحادیه علمای اسلامی نشأت گرفته از سیاستی است که در حال حاضر هم در سطح منطقه و هم بعد از انتخاب اوباما در سطح بین المللی در جریان است. اگر اوباما سیاست مذاکره با یکی از محورهای "شرارت" که ایران است را در پیش میگیرد یا "برنارد کوشنر" وزیر خارجه فرانسه یکی از اولویتهای اوباما را مذاکره با ایران میدانند؛ به طریق اولی حزب دموکرات به وجه اشتراکش با جمهوری اسلامی که اسلامیت است رجوع میکند و خود را دوباره با موج همراه خواهد کرد. هم اکنون نیز ماتریال ارتجاعی این شیفت سیاسی که صدها آخوند و ملا در کردستان است و رسماً مزد بگیر ارتجاع اسلامی هستند را در اختیار دارد. این طیف در عین مزد بگیری از رژیم خود را نیز متعلق به جنبش آقای هجری میدانند. اینها میتوانند

در زمینه مذاکرات آتی نقش بازی کنند. اعلام چنین سازمانی تماماً در راستای سیاست مذاکره و شریک شدن با ارتجاع اسلامی حاکم بر سر قدرت است. حزب دموکرات در کنگره سوم خود که قبل از انقلاب بود بر سکولاریسم تأکید داشت در کنگره چهارم که بعد از قدرت گیری رژیم اسلامی بود بر اسلام به عنوان باورهای "خلق کرد" تأکید کرد. پخش روزانه قرآن از رادیو و دفاع از ارتجاع اسلامی در کردستان برای سنگربندی علنی در مقابل کمونیسم چراغ سبزی به رژیم اسلامی با این مفاد بود که "فراموش نکن ما وجه اشتراک مهمی داریم که اسلام است".

حداکثر حزبی نان به نرخ روز خور است که هر موقعیتی که بتواند آنها را به قدرت نزدیک کند سیاستهایش را تعیین میکند. دین ابزاری است که برای جمهوری اسلامی ، اوباما و حزب دموکرات کردستان ایران نقش مشترکی دارد. استفاده از دین بعنوان ابزار تحمیق توده ها در مقابل طبقه کارگر و مهار آن در شرایط کنونی جزو اولویتهای بورژوازی محلی و جهانی است.

تا آنجا که به مردم در کردستان ایران بر میگردد شیفت سیاسی حزب دموکرات در ادامه سیاستهای قبلی این حزب در همراهی با ارتجاع اسلامی و مذاکره با رژیم اسلامی است. ایجاد این سازمان هم نمیتواند به معضلات این حزب کمک کند و با شکست مواجه خواهد شد و برگی دیگر از ناکامیها را به تاریخ این حزب اضافه خواهد کرد. کمونیستهای کردستان وظیفه ی خود می دانند که در مقابل دارو دسته های اسلامی از جامعه دفاع کنند.

5- ریشه یابی جنگ حزب دموکرات با کومه له

... با آن تبیین، ما چاره ای نخواهیم داشت جز اینکه بپذیریم و قبول کنیم که هر دو طرف آن جنگ به یک میزان آزادیخواه، هر دو طرف به یک میزان مرتجع؛ هر دو طرف به یک میزان صلح دوست، هر دو طرف به مساوی جنگ طلب، هر دو طرف به مساوی دلسوز کارگران و زحمتکشان کردستان، هر دو طرف به مساوی دشمن کارگران و زحمتکشان کردستان بودند! هر دو طرف به یک میزان انقلابی و طرفدار علم، دانش، آگاهی و مدرنیسم و مشوق امید کارگر؛ هر دو طرف به مساوی طرفدار جهالت و کهنه پرستی مذهبی بودند. هر دو طرف به مساوی قابل دفاع، هر دو طرف به مساوی غیر قابل دفاع. لازم بود مردم به هر دوی ما اعتماد می کردند،

لازم بود به هیچ کدام از ما اعتماد نمی کردند. می بایستی هر دوی ما را دوست میداشتند، می بایستی هر دوی ما را دشمن خود می دانستند...

جنگ حزب دموکرات با کومه له، سازمان پیکار و اتحادیه کمونیست ها

خوانندگان مطلع هستند که حزب دموکرات کردستان ایران در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا کنگره شش در سال ۱۳۶۳، ابتدا جنگهای پراکنده و محلی و در کنگره ششم، قطعنامه جنگ سراسری با کومه له را تصویب کرد و در نتیجه جنگی خونین و ضد انقلابی را به کومه له تحمیل کرد. پس از سه سال جنگ و وارد کردن خسارات غیر قابل جبران به کارگران و مردم زحمتکش کردستان، بالاخره در سال ۱۳۶۷ کومه له آتش بس یک طرفه را با آن اعلام نمود و حزب دموکرات به نوعی آن را پذیرفت. اما حدکا جنگ را تنها به کومه له تحمیل نکرد بلکه در مقاطعی به سازمان پیکار و اتحادیه کمونیست ها نیز جنگ تحمیل کرد. بنابر این در قدم اول باید این جنگها را "جنگ تحمیلی حزب دموکرات کردستان با کمونیست ها" نامگذاری کرد.

جنگ حدکا با کومه له یک اتفاق بسیار مهم در تاریخ معاصر بود و هست. با وجود تمام اهمیت آن، تا قبل از صدور بیانیه اخیر (دسامبر ۲۰۱۰)، سالها بود که ما شاهد اظهار نظری رسمی در مورد جنگ وی با کومه له نبودیم. علیرغم تمام اهمیت و ضرورت موضع گیری روشن و شفاف حدکا در قبال آن رویداد مهم، از آن زمان تا کنون هیچ جا و از هیچ یک از کادر رهبری و ارگانهای حدکا بشکل رسمی و مستند ندیده و نشنیده ایم که رسماً آن جنگ طلبی خود را محکوم کرده باشند. همیشه این سؤال مطرح بوده است که آیا واقعاً از آن جنگ درسی گرفته اند؟ اگر آری چرا آن درس را رسماً به جامعه اعلام نمی کنند؟ اگر نه، آیا هنوز بر آن سیاست هایی که منجر به آن جنگ شد پافشاری و تأیید می کنند؟ از منظر بی پاسخی به سئوالات فوق از سوی رهبری و ارگانهای حدکا به این اتفاق مهم، در چند سال گذشته (متأسفانه بیانیه اخیر سیاست گذشته را به سبک امروزی تأیید کرده)، می توان بطور کلی به موضع امروز آنها در قبال آن جنگ معین و اعتقاد به آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی پی برد. اما با وجود گذشت دهها سال از این رویدادها، چنان این واقعه مهم است که تعداد زیادی از پیشمرگان و کادرهای سابق حدکا و تعدادی زیاد از کومه له (اسامی اشخاص بعداً ذکر میشود) فقط در طول دو سال گذشته، صدها مطلب و

اظهار نظر در این باره به صورت مصاحبه با تلویزیونها، خاطرات نویسی (ناوردانه و یک)، درج مقالات در سایتها و... به سئوالات مطروحه پاسخ گفتند و از آن رویدادهای تاریخی انتقاد کرده اند. اشخاص صاحب نظر خارج از هر دو طرف هم دهها مورد راجع به ضرر و زیان و تاثیر منفی جنگ تحمیلی حزب دموکرات نوشته اند، مصاحبه کرده و اظهار نظر نموده و می نویسند.

ولی خود این پاسخ گفتن ها و اظهار نظر کردنها جای تأمل دارد: اشخاصی به تازگی دارند دلایل جنگ حزب دموکرات با کومه له را بازبینی، بررسی و ریشه یابی می کنند! برخی، موضع رهبری حدکا را در پرتو این نوشته ها به زبان امروزی بیان نموده اند. از سوی دیگر، ناسیونالیست های چپ و راست طیف کومه له با تعمد و مغرضانه در تلاشند تا علت اصلی جنگ را از مردم پنهان کنند و آن را تا به کومه له مربوط است به سیاست "غیر کرد" های داخل کومه له آن زمان نسبت بدهند. مخرج مشترک آنها مجموعاً یکی است. آقایان حاتم منبری، هیمن سیدی، معروف کعبی، حسین شبق، کریم خالدار و... کم و بیش طی چند سال گذشته در این مورد اظهار نظر کرده اند. اما ذکر اسامی این اشخاص تصویری بوجود نیورد که چنین تصور شود، آنها در زمینه مورد بحث کار زیاد و متفاوتی انجام داده اند و لازم باشد من تک تک آنها را نقد کنم و یا این که باید به آنها پاسخی داد؛ بلکه اهمیت آنها به این خاطر است که همگی مجموعاً به یک مساله عمومی و مهم یعنی دلایل جنگ حزب دموکرات با کومه له خود ارگانهای رسمی حدکا تا مدت ها از آن طفره می رفتند، می پردازند و این اظهار نظرها فرصتی بوجود آورد تا من هم تبیین خود را مدون کنم. من بعنوان یکی از کارکنان این جنگ معین، تبیین متفاوتی از این اشخاص و حدکا و آن جنگها دارم. مطلب ذیل بخشی از استدلال من جهت طرح این تبیین متفاوت است تا پاسخی جامع و متمایز به سؤال "جنگ بخاطر چه بود" و پاسخ آنها به این سؤال بدهم. زیرا در پرتو جواب به این سئوالات، حقایق زیادی روشن خواهد شد که برای نسل جدید کارگران و کمونیست های کردستان اهمیت حیاتی دارد. قطعاً باید جامع، فاکتچوال، شفاف و گویا علت آن جنگ را برای چندمین بار توضیح داد و اثبات کرد که چرا ناسیونالیست های چپ و راست، از پرداختن به علت اصلی آن طفره می روند.

آقای حاتم منبری مدتی پیش در یک سلسله مقالات در "سایت هه لوست" به وقایع نگاری و ریشه یابی این مساله پرداخت. حسین شبق و معروف کعبی از پیشمرگان

سابق کومه له و ناسیونال چپ جدید در مارس ۲۰۰۹ در کانال "ASOSAT" به این مساله اشاره کردند. هیمن سیدی در مطلبی بنام "له بیرکراوه کان" در ماه مارس ۲۰۰۹ به بازبینی و ریشه یابی این اتفاق می پردازد. سایت "بو روژ هه لات" در ۲۰۱۰ چند مطلب از کریم خالدار در این مورد درج کرد. آقایان کعبی و شبق گفتند: "علت این اتفاق تلخ ناشی از سیاست های خارج از کومله یعنی "سازمان سهند" بوده است". هیمن سیدی نوشته است: "اصولاً سؤال چه کسی مقصر یا بیشتر مقصر بود؟ غلط است، باید دنبال راه حلی گشت که نتیجه آن منجر به محکومیت صد در صد هیچ کدام از طرفین نشود". ایشان در پی پیدا کردن چنین راهی هستند! من نه از آنهایی که هنوز با تبیین قدیمی برطبل قدیمی سیاستهای حدکا می کوبند، بلکه از منصف ترین آنها یعنی آقای حاتم منبری شروع می کنم:

آقای منبری وقایع نگار منصفی است که از بیشتر کسانی که در جنبشی که او به آن متعلق است منصفانه تر رویدادهای "جنگ تحمیلی" حزب دموکرات با کومه له را بازگو کرده است. وقایع نگاری مهم است و باید درجه ای از انصاف، شناخت و دقت وجود داشته باشد تا رویدادها را آن گونه که رخ داده اند بازگو کرد. نوشته های حاتم منبری درجه ای از این صفات را دارد. اما نتیجه گیری از یک سلسله وقایع با دقت در وقایع نگاری فرق می کند. به لحاظ سیاسی نتیجه گیری از ریشه جنگ، همان است که حدکا را وادار به جنگ با کومله کرد. وقایع نگاری منبری و بازگویی جنگها از نظر بیان واقعی هستند، اما از زاویه نتیجه گیری اشتباه محض. واقعه نگاری تنها محدود به اتفاقات روزمره، ذکر محل، زمان شروع و ختم جنگها نیست، بلکه روشن کردن مبانی علت آن نیز است. چرا بیش از چهار صد نفر از حدکا و حدوداً در همان حد از پیشمرگان کومله در آن جنگ کشته و زخمی شدند؟ کدام طرف برحق بود؟ چه کسی طالب جنگ بود و چه کسانی آن را ادامه دادند؟ راه جلوگیری از آن چه بود و در آینده چیست؟ کلید درک درست این نکته که آن جنگ مشخص بر سر چه بود، جواب درست به سئوالات بالا است. نمی توان فقط نیمی از حقیقت (وقایع جنگها) را با خواننده در میان گذاشت و در قالب جوک و طنز نیمه دیگر (چرا جنگ شد) را پنهان کرد. نیمه حقیقت را گفتن خود بزرگترین دروغ است. مسلماً یک شخص به تنهایی نمی تواند تمام رویدادهای کوچک و بزرگ در این مورد را یکی یکی بازگو کند؛ اما باید آن روند عمومی که باعث همه آن رویدادها شد را به مردم گفت. علت واقعی جنگ چه بود، را باید از زیر این چنین تحلیل و بررسی های

سطحی، مغشوش کننده و جانبدارانه بیرون کشید و روشن کرد. اگر قرار است راهی برای جلوگیری از تکرار آن پیدا شود، آن راه کدام است؟ بنظر من آن راه بیان حقیقت به مردم است. منبری در خاطرات خود "سایت هه لوست" دلایل جنگ خونین و ضد انقلابی حزب دموکرات با کومه و کمونیست ها را تشخیص نادرست کومه از موقعیت طبقاتی حدکا و متقابلاً تشخیص نادرست حدکا از کومه له میداند. یکی از دلایل جنگ را غیر مستقیم "بورژوا خواندن" حدکا توسط کومه له به خواننده معرفی می کند (و این عقیده طیف زیادی است). یعنی نمی بایست کومه له حدکا را یک حزب بورژوایی می خواند. به زعم وی این (بورژوا خواندن حدکا) یکی از اشتباهات کومه له بود که زمینه جنگ را بوجود آورد! منبری در این خاطرات تلاش می کند از طریق درس گرفتن از اشتباهات گذشته، مانع تکرار آن سیاستها در آینده شود. نفس این تلاش ها مفید و قابل احترام است. زیرا نقطه مقابل آقای منبری، رهبری حدکا هنوز حتی آن مقدار از "اشتباهات" را که منبری به آنها اعتراف کرده نیز رسماً نپذیرفته است.

اما تلاش آقای منبری و کسانی که چنین می اندیشند هنوز کافی نیست، چون راه حل نشان نمی دهد. علیرغم نیت خیر ایشان، راه جلوگیری از تکرار جنگ را بر اسلوبی غیر قابل اجرا استوار می کند و به غلط تأمین صلح بین احزاب سیاسی اپوزیسیون در جامعه کردستان را پیشنهاد می کند. مانع تکرار شدن چنین اتفاقی در آینده تنها نیت خیر و آرزوی پاک منبری و امثالهم نیست، بلکه نشان دادن اسلوب، ابزار و سیاستهای درست است. در پیش گرفتن متدولوژی و روشی است که احتمال چنین اتفاقی را عملاً به صفر برساند. در غیاب چنان متدولوژی آرزو و نیت پاک نمی تواند مانع باشد. متأسفانه در تمام این نوشته ها و مصاحبه ها نه منبری و نه سایرین به اسلوب درست، ابزار و سیاست درست اشاره نکرده اند. مگر آن زمان در صد زیادی از پیشمرگان حدکا، مردم کردستان و تمام ما (کومه له) مخالف جنگ نبودیم؟ اما متأسفانه این مخالفت ها مانع جنگ نشد. من در ادامه راه حلی که مانع تکرار آن شود را به روشنی توضیح خواهم داد. این راه حل، راه حل هیمن سیدی هم نیست.

ایشان چاره مشکل را این می داند که هر دو طرف به مساوی از خود انتقاد کنند! تناقض نتیجه گیری امثال هیمن سیدی هم این است که اگر این گونه بررسی را مبنا قرار دهیم، با آن تصویر چاره ای جز اینکه بپذیریم و قبول کنیم که هر دو طرف آن جنگ به یک میزان آزادیخواه، هر دو طرف به یک میزان مرتجع؛ هر دو طرف به

یک میزان صلح دوست، هر دو به تساوی جنگ طلب، هر دو به تساوی دلسوز کارگران و زحمتکشان کردستان، هر دو به تساوی دشمن کارگران و زحمتکشان کردستان بوده اند! هر دو به یک میزان انقلابی و طرفدار علم، دانش، آگاهی و مدرنیسم و مشوق کارگر؛ هر دو به تساوی طرفدار جهالت و کهنه پرستی مذهبی بوده اند. هر دو به تساوی قابل دفاع، هر دو به تساوی غیر قابل دفاع. لازم بود مردم به هر دوی ما اعتماد می کردند، لازم بود به هیچ کدام از ما اعتماد نمی کردند. می بایستی هر دوی ما را دوست میداشتند یا می بایستی هر دوی ما را دشمن خود می دانستند. مردم محق یا مجبور بودند شریک حب و بغض ها، اصول و بی اصولی، پرنسپ و بی پرنسپی و پندارهای متفاوت و متضاد هر دوی ما باشند. بالاخره کسانی هم از دو طرف در آن جنگ شرکت داشته اند، به یک میزان قهرمان، هر دو طرف به مساوی ناقهرمان، همه باهم خاطی، همه باهم بی گناه، همه باهم ظالم، همه باهم مظلوم، همه باهم سرکوبگر، همه باهم طرفدار آزادی بیان یا نجات دهنده آن بودیم. می بایست همه باهم از خود دفاع می کردیم، همه باهم می بایست جبهه جنگ با طرف مقابل را ترک می کردیم. و اکنون همه باهم داریم حقایق آن جنگ را به مردم توضیح می دهیم و روشنگری می کنیم و همه باهم علت آن را در پشت بحثهای مصلحت گرایانه مصلحین "کرد" پنهان می کنیم. همه باهم باطن قضیه تعریف طرفین جنگ را فاش می کنیم، همه باهم مردم را با تعریف شخصی هر کدام از خود، سردرگم می کنیم. حاصل این (بوچون) به این منجر میشود: پس جهت جلوگیری از چنین اتفاق ناگواری در آینده هم باید به همه بدبین بود، به همه خوشبین بود، به هیچ کس اعتماد نکرد به همه اعتماد کرد؛ به همه چیز امیدوار بود، به هیچ چیزی امید نداشت. دو طرف در مورد این جنگ هر چه می گویند همه درست است؛ هر چه می گویند همه غلط است! پس تصحیحی در نهایت وجود ندارد و همه می توانند درست باشند، همه می توانند غلط باشند!!

واقعا این گونه پژوهش و بررسی ای در مورد علت جنگ حدکا و کومه له چه واقعیت مفیدی را روشن خواهد کرد؟ مسلماً هیچ. این بررسی ها هیچ نکته ای را در مورد ضرورت اتخاذ سیاست و تاکتیک توسط احزاب توضیح نمی دهد. به وقوع پیوستن رویدادها را خیلی اتفاقی، غیره آگاهانه و غیره عمدی جلوه میدهد که غیراز گمراه کردن و گل آلود کردن آب به نفع مقصر، کمکی به حل معضل نمی کند. یا باید مقصر مشخص شود یا اینکه بپذیریم که دو سوی قضیه با تمام اشخاص و تجربیاتشان

به مدت یک دهه دیوانه یا طلسم شده بودند، نه منفعت خود را می دانستند، نه منفعت طرف مقابل، نه درایت داشتند نه حماقت. این تنها مغشوش کردن و سر در گم کردن مردم در پی بردن به حقیقت علت جنگ حدکا با کومه له به زبان امروزی و با هدف تیره کردن حزب دموکرات است. برای همیشه تا به رفع خطر بروزچنین اتفاقاتی برای کارگر و زحمتکش مربوط می شود، واقعا این آقایان نکته با ارزشی برای گفتن ندارند. وقتی در این زمینه ها به نوشته ها و اظهار نظرهای حول و حوش نوشته های کریم خالدار، هیمین سیدی، معروف کعبی، حسین شبق و حاتم منبری و امثال ایشان نگاه می کنیم متأسفانه هیچ نکته روشن شده ای نمی بینیم و تا جایی هم که به مضمون اشاره شده است، ادامه همان سیاست قبلی، اما با لحن و سبکی امروزی است. این ادامه همان متدلوزی است که جنگ را به کومه له تحمیل کرد، البته به زبان امروزی. این تبیین ها با هر نیتی همراه باشد در امتداد موضع رهبری و ارگانهای حدکا و کل قطب ناسیونالیسم در مورد آن جنگ است. و در زیر اینگونه تجزیه و تحلیل آگاهانه یا نا آگاهانه تلاش میشود متهم، جنایتکار و مقصر به تاریخ و به نسل جدید و به همه آزادیخواهان معرفی نشود.

من میخوام حقیقت را آنطور که بود با مردم در میان بگذارم. من سحر طلسم اینگونه بررسی را فاش خواهم ساخت. با اجازه همه کسانی که منافع و موضعگیری سیاسی امروزشان هنوز اجازه نمی دهد ماهیت و هدف جنگ تحمیلی حدکا به کمونیست ها در 25 سال پیش را آنگونه که بوده توضیح دهند و مسأله را کتمان می کنند، متدی را بدست میدهم که در پرتو آن بتوان رویدادها را به هم وصل کرد؛ و این به خواننده کمک میکند به کل موضوع تسلط پیدا کند و امکان دخالت جهت جلوگیری از بروز چنین اتفاق ناگواری در آینده داشته باشد. از این مسیر است که می توان مانع تکرار آن شد.

می دانید چرا جنگ شد؟ اگر ما از آزادی بیان، آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و آزادی تشکل های کارگری و کمونیستی بحث نمی کردیم، هرگز این جنگ بین ما و حزب دموکرات کردستان ایران پیش نمی آمد. تمام فاکت های تاریخی نشان می دهند و (من در ادامه به یک سری از آنها اشاره خواهم کرد) تمام علل جنگ کومه له حدکا به دلیل نپذیرفتن اصل بدیهی و حیاتی "آزادی بی قید و شرط مبارزه سیاسی" از جانب حدکا برای کمونیست ها بود و نه هیچ چیز دیگر. برعکس نظرات فوق الذکر نامبردگان، علت جنگ حدکا علیه کومه له انتقاد سیاسی ما به آن و

بورژوا خواندن آنها نبود. احزاب زیادی به هم انتقاد دارند و همدیگر را به این یا آن مکتب سیاسی و این و آن طبقه اجتماعی منتسب می کنند بدون اینکه الزاماً روابطی مابین به جنگ نظامی کشیده شود. علت جنگ حزب دموکرات علیه کومه له در پایه ترین سطح و کاملاً و دقیقاً ماهیت ضد انتقادی از طرف حدکا بود. گذاشتن هر گونه پیش شرطی مبنی بر اینکه "اگر به من گفتید بورژوازی" جنگ می شود! یک اقدام کاملاً ارتجاعی است و ضد آزادی و ضد وجدان و ضد آزادی بیان مردم است. مردم آزاد هستند که به همان اندازه که حدکا خود را اصیل، انقلابی! و تاریخی بنامد، از روی عملکردش آن را بورژوایی، مرتجع و کهنه پرست و طرفدار استثمار کارگر به جامعه معرفی کنند. جنگ از جانب حدکا جهت سرکوب جنبش کارگری، کمونیست ها و نهضت ضد سرمایه داری در کردستان بود که پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، متشکل در پیکر کومه له و حول پرچم کومه له گرد آمده بودند؛ تا جرأت نکنند ارزشهای جامعه کهنه و منافع طبقه بورژوازی را عملاً به مصاف بطلبند و به زیرسؤال ببرند و در مقابل نیرویهای متحزب بورژوایی (از جمله حزب دموکرات) قد علم کنند.

در این مباحث من چند فقره به ماهیت جنگ حدکا علیه کومه له اشاره کرده ام، زیرا اشاره به عواقب زیانبار جنگ جنایتکارانه آنها تنها اشاره به کشته و زخمی شدن چهارصد انسان عزیز و مبارز پیشمرگ کمونیست که هر کدام جایگاه مهمی برای پیروزی مردم بر جمهوری اسلامی داشتند و در همان حدود کشته و زخمی از سوی حدکا نیست، بلکه اشاره به سیاست های آگاهانه یک جنبش جهت عقب نشانیدن مردم کارگر و زحمتکش یک جامعه است. اشاره به پلانفرم، برنامه و سیاست آنها، جهت به عقب راندن مردم زحمتکش یک جامعه که غرور خود را در هیکل کومه له آن زمان می دید است. اشاره به موانع و سد کردن راه تعرض به کارگر و زحمتکش یک جامعه بر سنتهای کهنه از سوی آنها و پشیمان کردنشان از فکر کردن به قدرت، به بلند پروازی و دخالت در سیاست بود. پروسه بر باد دادن امید و دل سرد کردن و ایجاد موانع در مبارزه مردم زحمتکش یک جامعه با جمهوری اسلامی بود. تلاشی برای پایین نگه داشتن اعتماد به نفس کارگران و زحمتکشان بود و فقط این یک اقدام حزب دموکرات کافی است تا بتوان پرونده یک حزب را برای همیشه بست. این تاریخ از منظر مردم کارگر و زحمتکش بعدی سیاه است که پاک شدنی نیست و نمی توان کوچکترین اعتمادی به آنها کرد. کوچکترین توهمی در این نیست که اگر هر نیرویی

یک سوم جنایتی که حدکا در این مدت علیه پشروان، سازمانها، کارگران و زحمتکشان مرتکب شده است، انجام بدهد؛ باید او را در لیست مجرمین، قاتلین، عوامل مخرب و سازمانهای جنایتکار بورژوازی در جامعه کردستان به مردم معرفی کرد. این دلائل کافی است تا ثابت شود که حتی یک ذره انقلابیگری در آرمان حدکا نمانده و باین خاطر نمی توان وی را حزبی انقلابی به شمار آورد. این را باید به مردم گفت، این است حدکا، این است تاریخ پر "افتخار" حدکا. و باید نشان داد هر کس یک ذره شرافت انقلابی داشته باشد، نباید بگذارد با این تاریخ و این حزب تداعی شود. اگر هر کس فقط یک ذره در فکر آینده مردم باشد را باید از طرفداری از این جنبش و این حزب پشیمان کرد. آنها مبارزه چند نسل از مردم کردستان را که جهت ترقی و آزادی و توسعه بود را به کج راه برده اند. آنها عملاً نشان داده اند یک جریان مسئول، مورد اعتماد، صلاحیتدار و شایسته پشتیبانی از کارگران و زحمتکشان نیستند. نه از نظر تاریخی توانسته سنت و فرهنگ مدرن و مترقی و غنی تری از رقبایشان برای مردم کردستان به ارمغان بیاورد، و نه هم کنون پایبند به تأمین آزادی مردم است. مجدداً تاکید می کنم که این ناشی از بد نیتی اعضا و رهبری حدکا نیست، ناشی از ماهیت متضاد جنبش ناسیونالیسم معاصر است که با سعادت و تکامل طبقه کارگر جور در نمی آید. این کاراکتر طبقاتی را نباید به حساب خصوصیات شخصی اشخاص این احزاب گذاشت و تعریف کرد، اینها برخاسته از نیاز و اهداف طبقاتی جنبشی است که در پایه ای ترین سطح آن با آزادی تناقض دارد و نیازهای اختناق مسیر حرکت وی را تعیین می کند. و گر نه، من در حین نوشتن این سطور به چهره مهربان تنی چند از اعضا و هواداران قدیم و جدید حدکا فکر میکنم که راحت نیستم کلمات فوق را خطاب به آنها ذکر کنم و معتقدم این بی کفایتی جنبش ناسیونالیسم و پوچی بورژوازی است که مدام این نوع جریانات را به اتخاذ سیاست (جنگ با کارگران) واداشته است. ریشه مادی بی اخلاقی، بی رحمی، بی اصولی و جنایتگری از طرفی، و فریب خوردگی حدکا از رژیم های منطقه؛ از طرف دیگر، ناشی از بیگانگی منافع جنبش ناسیونالیسم امروز با آزادی و برابری است. نه در نیت و خون افرادی که مرتکب آن اعمال چه در مقیاس (طبقاتی) جمعی و چه فردی می شوند، و نه تفتیش در مسائل اخلاقی اشخاص.

جنگ از جانب کومه له هم بخاطر دفاع از آزادی بیان و آزادی فعالیت کمونیستی و دفاع از خود در مقابل زور گوئی، شرط و شروط ضد دمکراتیک، ضد کارگری

حزب دموکرات و تسلیم نشدن به آن بود. هر تحلیل و بررسی ای که منجر به انکار کردن این حقیقت شود، متأسفانه نسخه ناامن کردن فضا برای کارگر و کمونیست های کردستان رادر آینده می پیچد. تداوم همان سیاستهای قبلی حدکا به تعبیر امروز بیان کردن است. موضع جانبدارانه و شریک آرمان و باورهایی است که هم اکنون از فضای باز سیاسی و امنیت برای همه مردم و تحقق آزادی بیان، آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و آزادی تشکل در آینده (همچون آن زمان حزب دموکرات) می ترسد. و این ترس است که باعث می شود یک مساله بسیار روشن و بدیهی را آنچنان غامض و پیچیده کند که همین سیدی این چنین اظهار نظر کند: اصولاً سؤال چه کسی مقصر (یا بیشتر مقصر بود) غلط است، باید دنبال سئوالی گشت که نتیجه آن منجر به محکومیت صد در صد هیچ کدام از طرفین نشود". این تفسیر تلاشی برای تبرئه کردن مقصر که حدکا بوده می باشد تا مستقیماً آن را محکوم نکند، تا راه گریزی برای وی بگذارد. تا مبدا محکومیت وی منجر به بی اعتباری و تضعیف سیاستهای امروزی و ادامه آن خط در آینده شود. تا کارگر و کمونیست کردستان را در دفاع از خود در مقابل هر نیروی متعلق به سیستم استثمارگر، کرد و غیر کردی که کمر به استثمار آنها بسته است، محق نشان ندهد. تا آن جنگ را که همچون لکه ننگ در تاریخ بر پیشانی حزب دموکرات نوشته شده است را پاک کند. تا شکست و غیر قابل دفاع بودن آن گونه اقدامات را از منظر انسانیت، در پرتو تفسیر زیرکانه و تردستی "اصولاً سؤال چه کسی مقصر یا بیشتر مقصر بود غلط است" بپوشاند. برعکس تمام تفاسیر آن آقایان، تنها ضمانتی که وجود دارد که در آینده از چنین جنگی جلوگیری شود، قدرتمند کردن مردم، کارگران و کمونیست ها در دفاع از خودشان و از آزادی است. قدرتمند کردن مردم، کارگران و کمونیست ها پیش شرط گردن نهادن احزاب ناسیونالیست از جمله حزب دموکرات به قبول مبارزه بی قید و شرط سیاسی است. و مطمئن کردن حدکا به این که در نتیجه هر گونه ماجراجویی و قلدری با کارگران و کمونیست ها ضرر خواهد کرد و به نفع وی هم خواهد بود که متوسل به جنگ نظامی با کمونیست ها نشود. مطرح کردن شروط بر انتقاد سیاسی (بورژوا نخواندن حدکا) جهت پرهیز از جنگ نظامی حدکا و کومله و یا هر نیروی دیگری، درست ادامه آن منطق زور گویی گذشته (انتقاد نکنید و مرا بورژوا نخوانید) حدکا در فرم دیگری است. این شرط گذاشتن برای تنظیم رابطه احزاب اپوزیسیون از طرف هر جریانی که باشد بورژوازی بودن آن را ثابت می

کند. معیار درستی و نادرستی تشخیص احزاب را نباید به دست متهم بسپاریم که در این مورد مشخص، حدکا مرجع بی طرفی برای تشخیص درست بودن یا نبودن ماهیت احزاب نیست. بعلاوه، چنین شروطی " انتقاد نکنید و مرا بورژوا نخوانید تا جنگ نشود" نمی تواند بسط و تعمیم پیدا کند، چون هیچ ابزاری را جهت اثبات بورژوایی بودن این یا آن حزب به مردم نمی دهد، زیرا از همان نقطه اول شروع فعالیت " پروسه ثابت کردن" آنها را با جنگ تهدید می کند و هر کس می تواند به دلیل تشخیص نادرست بین فلان و فلان تهدید به جنگ شود. پس علت جنگ حدکا و کومله نمی تواند آن چیزی باشد که آنها می گویند. این استدلال و بازبینی ابزاری در دست مردم و سازمانهای سیاسی نمی گذارند تا به وسیله آن مانع تکرار آن در آینده شوند. آیا ابزار (درست تشخیص دادن) باید جنگ باشد؟ مسلماً نه. من معتقدم که احزاب اپوزیسیون حکومت جمهوری اسلامی نباید اختلافات سیاسی را در هر سطحی که باشد، با توسل به جنگ نظامی حل کنند. تا مبارزه بر سر نقد و نظر سیاسی است، باید به نقد و جدل نظری پاسخ سیاسی داد.

با من موافق باش و بگو انقلابی تا جنگ برپا نشود!

اگر فرض را آنچه آقای منبری توصیف کرده بگذاریم که بانی و علت (یا یکی از علل) جنگ حدکا علیه کومله، بورژوازی خواندن حدکا توسط کومله بوده است، پس شرط جلوگیری از آن را هم اتوماتیک، بر آن می گذارد که نباید حدکا را بورژوازی خواند. با وجود اینکه معتقد بود که یک حزب بورژوازی است، باز جهت پرهیز از جنگ نباید آن را بورژوازی خطاب کرد.

با این فرمول دیگر هیچ کسی نمی تواند عملاً در انظار عموم، احزاب را مورد نقد جدی ای که خود آن احزاب با آن موافق نباشند قرار بدهد! این حزب، از پیش، شروطی برای انتقاد می گذارد که باید انتقاد منتقدین از او، در تحلیل نهایی به گونه ای تنظیم شود که مورد قبول حزب مورد انتقاد واقع شود. و این بستن راه مبارزه سیاسی و نظری مردم است. اگر بر این منوال به نقد بر خورد شود، مثلاً احزابی فکر کنند برخورد حزب ما استالینیستی است و چون ما خود را استالینیستی نمیدانیم و بخاطر استالینیستی خواندن ما جنگ را با او شروع کرده و وانمود کنیم مقصر طرف مقابل است، چون شرط ما یعنی استالینیستی خواندن ما را قبول نکرده است! هیچ چیزی کاریکاتوری تر از این بهانه نمی تواند وجود داشته باشد. در حالیکه اصل

آزادی بیان و فعالیت سیاسی مردم را بر این می گذارند که شهروندان و هر سازمان سیاسی در بیان آزادانه اندیشه و وجدان خود در نقد کردن احزاب اجتماعی آزاد است. نباید به هیچ موانعی همچون تهدید، جنگ نظامی و زندان روبه رو شود. شرط آزادی مردم، آزادی در انتقاد سیاسی با هر زبانی و تا هر سطحی که خود آنها تشخیص می دهند، می باشد. اینکه آن حزب مثلاً حزب دموکرات، بورژوایی است یا نیست با استفاده از مکانیسم دیگری ثابت می شود و نباید آن را بر اصل محدود کردن آزادی بیان مردم گذاشت و مساله را به قلمرو جنگ نظامی کشاند. تهدید جنگ نظامی احزاب اپوزیسیون، به این دلیل مخرب و ارتجاعی است که دامنه انتقاد مردم را محدود می کند.

علاوه بر نکات فوق و برعکس نتیجه گیری آقایان حاتم منبری، هیمن سیدی، معروف کعبی، حسین شبق و ناسیونال چپ های کومه له جدید، علت جنگ حدکا با کومه له، تشخیص نادرست کومله از موقعیت طبقاتی حدکا و بورژوا خواندن وی، یا سیاست غیر کردهای درون کومه له "اتحاد مبارزان کمونیست" و هیچ کدام از نکاتی که آنها بدان اشاره نموده اند نبوده بلکه حقیقت امر این است که حدکا به مثابه یک حزب سیاسی متعلق به طبقه بورژوا و استثمارگر، به فعالیت آگاهگرانه- طبقاتی، رشد و بیداری کارگر و زحمتکش کردستان به منافع طبقاتی خود، نه تنها سمپاتی نداشت و خود را شریک آن نمی دانست، بلکه فکر میکرد آن تلاش برای وی ثمری در بر نخواهد داشت و آن نهضت را خطر بالقوه و کابوسی برای آینده حزب دموکرات می دانست. هر چه وزن کومله کمونیست سنگین تر می شد به تبع وزن حدکا سبک تر. به کمک ابزار و اهرم هایی چون توسل به برانگیختن تعصبات کورمذهبی و رشد ناسیونالیسم علیه کمونیسم، علیه آزادی زن و ایجاد تفرقه بین مردم (جنگ ترک و کرد)، و تنها خود را طرف معامله با جمهوری اسلامی و سازش و مذاکره با آن دانستن، تمام تلاش خود را به کار بست ولی بدلیل حقانیت ما و تناقض منافع حزب دموکرات با کارگر، باز نتوانست از این طریق تماماً جلوی رشد فعالیت کمونیستی کمونیست ها را بگیرد. آن حمله نظامی مکمل هجوم آراء و افکار بورژوازی به زحمتکشانی بود که جرزه داشتند در مقابل گنده دماغی فرهنگ بورژوایی کارفرماها و اشراف شهر، فرهنگ فئودالیستی مالکان، ملاها و کدخدای ده قد علم کنند. حمله نظامی در کنار سلاح زنگ زده تحمیق مرتجعین جهت مرعوب کردن هر کارگر و زحمتکشی بود تا نگذارد که به خود اعتماد کند و ابراز وجود کند

و پا را از خط قرمز ارزشها و استانداردها و مقدسات جامعه بورژوایی فراتر نهد و علیه آنها من - من و تو - تو کند. هدف حدکا از جنگ سلب اعتماد از زحمتکشان مارکسیست و کمونیست کردستان بود. در نتیجه قصد دست و قلم و زبان بستن زحمتکشان "بجرم" مبارزه سیاسی داشت! زیرا هر کارگر و زحمتکشی که بخواهد با الیت متخصصان و پروفیسورهای بورژوا از منافع و شخصیت خود دفاع کند با تئوری شما "به من بگوئید بورژوا جنگ می شود" وی را به سوراخ بخزند تا اجازه سر بر آوردن و ابراز وجود زحمتکشان در مقابل مرتجعین را ندهد و بنام دفاع از ملت کرد، شرایط استثمار کارگر کرد رامهیاتر کند. برای سد کردن روند رو به رشد و اعتلا، متأسفانه دست به اسلحه برد تا اسلحه را هم آزمایش کند و به این شکل بالاخره در کنگره 6 قرار جنگ سراسری علیه کومله راصادر کرد و به پیشروان آن روز جامعه کردستان اعلان جنگ کرد! اینها علت اصلی جنگ حدکا با کومه له بود. اما می تواند دلائل جانبی تری هم بوده باشد که این دلائل بسیار فرعی تر هستند و نباید به هیچ وجه روی علت اصلی جنگ که فوقا به آن اشاره شد، سایه بیاندازد.

واقعاً در صورتی که مردم احساس کنند با سازمانی اختلاف سیاسی دارند، باید چگونه بدون ترس آن را بروز دهند؟ "با من موافق باش و بگو انقلابی تا جنگ نشود"، سیاست پرهیز از جنگ نظامی نیست، بلکه علیرغم تمایل احتمالی آقایانی چون حاتم منبری که کومله را هم مقصر در آن جنگ می داند، پیش کشیدن "با من موافق باش و بگو انقلابی تا جنگ نشود"، تئوری ادامه جنگ بین احزاب سیاسی مخالف همدیگر در آینده است. زیرا هم اکنون تعداد زیادی فکرمی کنند حدکا حزب بورژوازی کرد است. حدکا به اینها چکار می کند؟ جنگ؟ یا باید مردم برخلاف تمایل و وجدان خود و از ترس اینکه حدکا انتقاد سیاسی را تحمل نمی کند، دامنه باور و اعتقادات سیاسی خود را محدود کنند؛ یا از ترس بروز جنگ از مطرح کردن انتقادات خود صرف نظر کنند و یا پبه درد و رنج جنگ زیانبار دیگری با وی را به تن بمالند؟! حدکا باید دقیقاً انتقادی را تحمل کند که خلاف میل وی باشد. مردم سفیه نیستند اگر مخالف او نباشند از او حمایت می کنند. حدکا هر تعبیری از خود داشته باشد، نباید و حق ندارد در هیچ موردی بازور اسلحه مانع آزادی بیان دیگران شود.

آن جنگ بسادگی می توانست پیش نیاید، اگر حزب دمکرات طالب آن نبود. جنگی که ما همیشه میخواستیم از وقوع آن جلوگیری کنیم. جنگی که ضرر و زیان فراوانی به

کارگران و جنبش کمونیستی ایران وارد کرد. اغلب کسانی که آن زمان در تشکیلات ما بودند شاهد هستند که ما چگونه هر روز به کمک مردم روستاها هر جا که به آنها دسترسی داشتیم، با طومارنوسی و صدور قطعنامه، خواستار آتش بس فوری می شدیم. حتی قطعنامه های مردم روستاهایی که خواستار آتش بس فوری کومله و حدکا بودند را از رادیوهای وقت حزب کمونیست ایران و کومله پخش می کردیم. اما حدکا قطعنامه ها را پخش نمی کرد و آنها را نادیده می گرفت. هر وقت حدکا می خواست آن جنگ می توانست فوری قطع شود، تا مردم از جمله من و حاتم کمتر داغدار شویم. ولی ما با وجود اینکه علیه ادامه جنگ بودیم قادر به توقف آن نبودیم؛ چون حدکا اسیر و اعداممان میکرد.

چنانکه ما روشن ساختیم، شیوه برخورد امروز کسانی که ما به آنها اشاره کردیم، علت جنگ حدکا با کمونیست ها را بورژوایی خواندن وی توسط کومله می دانند راه حل اصولی جهت جلوگیری از این جنگ در آینده نیست بلکه سوژه ادامه آن است. اگر ترجمه این موضع و بازبینی را به سالهای ۶۶-۱۳۶۳ برگردانیم، نتیجه همان چیزی می شود که شد. اینکه کدام یک از ما می تواند ادعای خود را ثابت کنند و اینکه وی ارتجاعی است یا نه، مسئله ای در قلمرو داشتن آزادی برای اثبات یا رد آن است. هر شخصی که فکر می کند حدکا یک حزب بورژوایی و ارتجاعی نیست، می تواند از حق آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی خود برای اثبات نظرات و تزهایش استفاده کند. حق آزادی یعنی آزادی مخالفان سیاسی در انتقاد کردن با هر لحن، با هر شیوه بیان و با هر شدت و حدتی که خود فکر می کنند مثمرتر است. والا آزادی را برای موافق خود خواستن چه معنی ای دارد؟ راه منطقی و اصولی جلوگیری از پیش آمدن چنین سناریوی خطرناکی در آینده کردستان این است که حزب دموکرات از هم اکنون تعهد کند که آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی را برای همه به رسمیت بشناسد و با هیچ سازمان سیاسی منتقد خود، بخاطر انتقاد و اختلاف سیاسی و تبلیغ و ترویج علیه آن دست به اسلحه نخواهد برد. در غیر این صورت، تز "به من نگویید بورژوا تا جنگ نشود" تئوری شروع دوباره جنگ است. این هر حزبی را مجاز می کند که اگر مردم یا سازمانهای سیاسی مثلا مجاهدین را "فاندمانتالیست" بدانند، آنها دست به اسلحه برده و جنگ و درگیری با منتقدینشان را آغاز کنند. این تئوری، تئوری از قبل دهن مردم را دوختن است. و به این اعتبار ضد رشد فکری جامعه، ضد تکامل و پیشرفت، و خواستن تمکین از سوی مردم به شرایط تعیین شده موجود

از طرف احزاب است و بر این اساس بر دامنه آزادی مردم از انتقاد از آنها کاسته شده و به رشد دیکتاتوری می انجامد. پس لازم به توضیح بیشتری نیست که چرا این شروط ارتجاعی و ضد مردمی است. تا این قسمت از بحث، از نظر حقوقی، تنظیم رابطه بین احزاب و رعایت قوانین مبارزه مدنی روشن شد که حدکا به هیچ بهانه و تحت هیچ عنوانی محق نیست مانع آزادی اندیشه و مبارزه سیاسی مردم شود.

6- جنگ حزب دموکرات با کمونیست ها، خدمت به جمهوری اسلامی

جنگ حزب دموکرات با کمونیستها، توان و ظرفیت ما و بخشهایی وسیعی از مردم معترض کردستان در مبارزه با جمهوری اسلامی را کاهش داد و خدمت بزرگی به جمهوری اسلامی کرد. پروسه اشغال مناطق آزاد شده و تثبیت رژیم در کردستان را سرعت بخشید. روحیه مردم مبارز و آرایخواه را در برابر حکومت سرکوبگر اسلامی و مزدوران محلی تضعیف نمود. خوشبینی و اعتماد مردم به درایت و مسئولیت پذیری نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی را کاهش داد. توقع، انتظارات و رادیکالیسم جامعه را محدود نمود. در نتیجه جنگی که حزب دموکرات بر ما تحمیل کرد، ما صدها رفیق کمونیست و اعضای، جنبش سرنگونی طلبی جمهوری اسلامی، صدها مبارز پیگیر، انقلابی و صادق خود را از دست دادیم!

تا قبل از تصویب جنگ سراسری در کنگره شش حدکا در سال ۱۳۶۳، هر بار که درگیری نظامی پراکنده بین نیروهای ما و آنها پیش می آمد؛ ما از طریق تکیه بر قدرت خود و رادیکالیسم مردم جامعه، رابطه دیپلماسی و یا میانجیگری سازمانهای سیاسی مانع تبدیل شدن آن به جنگ سراسری میشدیم. اما حدکا در ادامه سیاست کنگره ششم، تصمیم قاطع خود را به سراسری کردن جنگ با ما گرفت. بر این اساس روز به روز جو را متشنج تر میکرد و بالاخره درآبان ماه ۱۳۶۳ در منطقه اورامان* طی یک درگیری چند رفیق ما را به قتل رساند. بدنبال این اقدام، هیئتی بنام هیئت تحقیق مرکب از اتحادیه میهنی کردستان عراق، کومه له و حزب دموکرات تشکیل شد تا راه حل سیاسی برای مسأله، یعنی پرهیز از جنگ نظامی پیدا شود. اما حدکا، صادقانه حاضر به همکاری و تفاهم برای حل اختلاف نبود و در نتیجه توهم این حزب به قدرت خویش عکس العمل اش را تند تر کرده بود. حداقل باید در نتیجه آن عمل جنایتکارانه دو کار می کرد: ۱. بخاطر حمله نظامی و کشتن رفقای ما رسماً از کومه له عذرخواهی می کرد. ۲. تعهد خود را به رعایت آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی اعلام می کرد. ولی متأسفانه زیر بار هیچ کدام نرفت. از منظر ایشان هیئت تحقیق، وسیله و امکانی نبود تا به کمک آن مانع جنگ شد، بلکه پروژه آماده سازی ذهنیت مردم و صفوف آنها برای جنگ سراسری بود. در طی نزدیک به یک سال کومه له تمام تلاش خود را به کار گرفت که حدکا را متوجه کند به حقوق پایه ای و آزادیهای سیاسی مردم کردستان (مافه سهره تابه‌کانی خهلکی کوردستان) احترام

بگذارد و به شیوه سیاسی با مخالفان سیاسی خود مبارزه کند نه از طریق برخورد نظامی. با این همه نه تنها با هیئت تحقیق مسئولانه رفتار نکرد بلکه عملاً تلاش هیئت تحقیق را به بن بست رساند و بی ثمر نمود. از طرفی دیگر، دست به حمله نظامی زده و پس از کشتن تعداد زیادی از نیروهای ما حتی دیگر حاضر به عذرخواهی نبود، هیچ، با این بهانه که کومه له باید وی را "انقلابی" و نه بورژوازی بخواند می خواست کومه له دست از اصول خود بکشد. یعنی علیه بورژوازی، افشاگری و تبلیغ و ترویج نکند. با آن اقدام غیراز تسلیم علنی و آشکارا هیچ راهی برای ما باقی نگذاشت! فقط دو راه موجود بود: یا تسلیم یا جنگ!

ما بعنوان نیروهای خود آگاه کمونیست در مقابل بورژوازی، در چنین موقعیت ویژه ای، همزمان درگیرمبارزه مسلحانه هم با رژیم و هم با حزب دموکرات بودیم. اگر شما در این موقعیت قرار می گرفتید کدام را انتخاب می کردید، جنگ یا تسلیم؟ ما صدای اعتراض کارگر در مقابل زورگویی و گنده دماغی طبقه سرمایه دار بودیم. این سیاست حدکا میبایست از طرف ما با قاطعیت کامل جواب می گرفت که جواب هم گرفت. این حزب، تغییر بافت اجتماعی و نفوذ کمونیسم در کردستان را دست کم گرفته بود. ایشان قاطعیت و پابندی ما به دفاع از منافع کارگر و زحمتکش و آزادی سیاسی مردم کردستان را دست کم گرفته بود. ایشان شاید کمتر متوجه بود ما به همان شدت که طرفدار مبارزه آرام و سیاسی هستیم؛ به همان شدت و قاطعیت در مقابل قلدری و جنگ طلبی وی مبارزه می کنیم. این بار کمونیست ها، نه تنها باید در مقابل رژیم کثیف جمهوری اسلامی می ایستادند، بلکه باید جواب سیاست کثیف ضد کارگری و ضد آزادی "بورژوازی به قدرت نرسیده" حدکا را نیز میدادند. حدکا با تحمیل جنگ مسلحانه بر ما در سراسر کردستان، قصد داشت با زور و قلدری که صفت مشخصه احزاب بورژوا - ناسیونالیست بی مایه در کردستان است، مانع فعالیت کارگری کمونیست ها شود و از این رو ما ناچار بودیم که علاوه بر دفع حملات آنها به تعرض کوبنده نیز پردازیم. ما ناچار به اجرای دهها حمله و ضد حمله نظامی آنها شدیم. تسخیر دو بار مقرهای آنها در جنوب کردستان (آژوان و ۲) در بهار و تابستان ۶۴ در "نهرمه لاس" و "توه سوران**" دو نمونه از تعرضات مهم و جسورانه ما به این حزب مرتجع است که بعداً به یکی از آنها مفصل تر اشاره خواهیم کرد. احزابی مثل حزب دموکرات، به همان اندازه که در مقابل رژیم های منطقه ملایم و آشتی جو هستند، در مقابل کارگر و کمونیست، دیکتاتور، خشن و بی انصافند و

این سیاست جنگ طلبانه آنها میبایست از طرف کمونیست ها با قاطعیت کامل جواب میگرفت حتی به قیمت جانباختن رفقای عزیزی که چند نفر از آنها، از دوستان شخصی من بودند. (از جمله صالح رنجبر، معروف به صالح میانه) در سالهای اول پیشمرگ بودنم، در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسای بسر میبردیم. این شرایط بسیار سخت ناشی از وضع ویژه ای بود که حزب دموکرات با تصویب سیاست ارتجاعی اش در کنگره شش به ما تحمیل کرد. حدکا میخواست تنها آگاهی وارونه ملی بگوش مردم برسد. ایشان از مبارزه کمونیست ها در آگاه کردن کارگر و زحمتکش به منافع طبقاتی خود میترسید و میدانست هر چه فضا آرام و سیاسی باشد کمونیست ها بیشتر رشد میکنند و زیرپای اش بمثابه یک حزب ارتجاعی خالی ترمی شود و این وضع به ضرر او تمام میشود. هر سال در درجه اول و اساساً از روی ماهیت ارتجاعی و ضد آزادی خود از طرفی و از طرف دیگر برای چراغ سبز نشان دادن به جمهوری اسلامی که تا کدخدایی کردستان را به هدیه بگیرد، اگر جایی زورش میرسد سازمانهای چپ را مورد حمله نظامی قرار میداد. بطوریکه در فاصله سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ در مناطق کامیاران، بوکان، مهاباد و مریوان چند مورد دست به اقدام نظامی علیه ما زد که هر بار منجر به جانباختن دهها رفیق ما و کشته شدن ده ها نفر از افراد تفنگچی خود میشد.

جنگ حزب دموکرات با کمونیست ها، موضع سازمانهای اپوزیسیون

موضع سازمانهای اپوزیسیون بورژوازی ایرانی در قبال جنگ حزب دموکرات با ما، مثل اکثر گذارگاههای مهمی چون مبارزه سیاسی کارگران و کمونیست ها با بورژوازی، بیانگر درک محدود آنها از آزادی فعالیت سیاسی و مخالفت کارگران با سلطه جویی طبقه سرمایه دار در جامعه بود. آن جنگ، بار دیگر پوچ بودن و بی ربط بودن آنها با آزادی و از جنس خود حزب دموکرات بودن آنها را به نمایش گذاشت. حساب توده ای ها و اکثریتی ها را باید کمی از حساب دیگر سازمانهای اپوزیسیون متفاوت کرد. چون توده ای ها و اکثریتی ها اپوزیسیون و تماماً خارج از رژیم نبودند و حتی فراتر از "لیبک" گفتن حدکا رفته و عملاً در (رکاب امام) بودند و در همراهی با گله های (خط امامی) مستقیماً با تأیید نظام جمهوری اسلامی، علیه مبارزین و سازمانهای اپوزیسیون، جاسوسی میکردند. موضع باقی سازمانهای اپوزیسیون در قبال جنبش سرنگونی طلبی رژیم در قضیه جنگ تحمیلی به کومه له

از سوی حدکا، ناروشن، محدود نگرشانه و غیر انقلابی بود. حزب دموکرات محق بود از سازمان مجاهدین خلق انتظار بیشتری داشته باشد، چون مدتی در "شورای ملی مقاومت" (که مجاهدین همه کاره اش بودند) عضویت داشت. مجاهدین اگر چه مثل سایر اپوزیسیون بورژوائی آن زمان ایران، قلدری دموکرات علیه چپ جامعه را محکوم نکرد، ولی در عین حال علیرغم داشتن سمپاتی بیشتر با سیاست های عمومی حدکا، علناً از جنگ او علیه کمونیست ها حمایت نکرد. (اینجا وارد علت و چند و چون آن نمی شوم). بخشهایی منشعب سازمان چریکهای فدای خلق ایران و راه کارگر و... هر کدام نیروی محدودی در منطقه بودند، بنابه ماهیت و اهداف طبقاتی-اجتماعیشان نه تنها در مورد جنگ افروزی و جنگ طلبی حدکا علیه کمونیست های کردستان، بلکه در تمام مقاطع مهم و تعیین کننده مبارزات کارگران و کمونیست ها با بورژوازی و احزاب مربوطه در ایران، حتی يك بار قادر به اتخاذ سیاستی درست نشدند. در این مورد خاص هم، در دفاع از آزادی فعالیت سیاسی، بی کفایت تر، بی لیاقت، پرت و غیره انقلابی تر از آن بودند که اهمیت دفاع ما از آزادی فعالیت سیاسی در مقابل جنگ طلبی حدکا علیه کارگران و زحمتکشان را درک کنند. بخشی از آنها هنوز جنگ حدکا با کمونیست ها را "برادرکشی" می نامند! آنها مرزبندیشان با ناسیونالیسم آبیکی تر از آن بوده و هست که انتظار موضعگیری رادیکال و درستی در قبال آن مسئله از آنان داشت. سازمانهای اپوزیسیون بورژوائی ایرانی اهمیت مبارزه و قاطعیت ما را علیه قلدری موضع راست و ضد کمونیستی حدکا، نمی فهمیدند. نمی فهمیدند چه عرض کنم، بهتر است بگویم آنها خود پای بندیشان به حق آزادی فعالیت سیاسی برای کارگر و زحمتکش کردستان در مبارزه علیه بورژوازی، به اندازه پای بندی خود حزب دموکرات به آزادی است و این یعنی صفر. این سازمانها بعد از جدایی ما از حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری و سپس تشکیل حزب کمونیست کارگری- حکمتیست؛ همچنان، موضع خصمانه اشان را با ما حفظ کردند و باب دوستی را با آنهايي که در حزب کمونیست ایران ماندند باز کردند، طوری که گویی با آنها یکی بودند و مشکل شان با ما (کمونیسم کارگری) بود. از این رو آنها مبارزه کمونیست ها در بدست آوردن حق آزادی فعالیت سیاسی علیه جنگ افروزی و قلدری حدکا را برادر کشی می نامیدند! وصف "برادر کشی" از جنگ ما با حدکا، علاوه بر کتمان ماهیت این دو نیرو و شرقی بودن و ارتجاعی بودن این عبارت، از نظر ترکیب نیروهای ما هم، کاملاً غلط

بود. چرا نه "جنگ خواهر کشی"؟! زیرا تعداد تلفات رفقای دختر ما در جنگ با حدکا در سالهای ۶۶-۶۴ بیشتر از تعداد تلفاتی بود که در جنگ با رژیم متحمل شدیم. تاثیر منفی جنگ حدکا علیه کمونیست ها حتی به نوعی از نظر عاطفی بر جامعه سایه انداخته بود که شاعر زیبا کلام، معروف و ناسیونالیست "شیرکو بی‌که‌س" هم تحت تاثیر آن، شعر جالب "بهیان" را برای رفیق جانباخته "بهیان بهرقرو" که یک دختر کمونیست جوان بود و بدست حزب دمکرات کشته شد را در ۱۶ ماه ژوئن ۱۹۸۵ در روستای "به‌رگه‌لو" (سرود(1)). من اینجا آخرین پاراگراف این شعر طولانی و زیبا که به زبان کردی است را همراه با ترجمه آن را می آورم که از جنبه ناسیونالیستی آن، صرف نظر کنید و فقط به اهمیت شرکت زنان در مبارزه مسلحانه در کردستان که سنت ما بود، توجه نمائید قابل تعمق است. ترجمه شعر از زبانی به زبان دیگر، بندرت عین آن خواهد بود. با این حال این ترجمه شعر است:

فارسی

بهیان، بهیان، بهیان!
تا دیروز روستای بهیان
نام و نشان و جای بهیان
ناپدید بود همچو مروارید عمق دریا
اما امروز روستای بهیان
"به‌رقرو"ی اطراف مریوان من
شده همه نقشه ایران
شده چشمان کردستان.
بهیان، بهیان، بهیان!
دگر بهیان فقط تنها
درخت گیلاس مریوان و ایران نیست
چشمه‌ی سنندج و بوکان نیست
امروز، فردا و آینده هم
دیگر بهیان دختر کوچولوی
مادربزرگ کردستان است.
دیگر بهیان از هم اکنون
ستاره‌ی سرخ درخشان
همه زحمتکشانش جهان است!

کردی

بهیان، بهیان، بهیان!
ههتا دوینی دی‌که‌ی بهیان
ناونیشان و شوینی بهیان
بزر بوو وەک مرواری ناوینی دریا
به‌لام نه‌مرو دی‌که‌ی بهیان
"به‌رقرو"ی لای مەریوانم
بوو به هه‌موو نه‌خشه‌ی ئیران
بوو به چاوانی کوردستان.
بهیان، بهیان، بهیان!
ئیتیر بهیان هه‌ر به‌تەنها
دارگیلاسی مەریوان و ئیران نییه
کانی سنه و بوکان نییه
نه‌مرو و سبهینی و داهاتووش
ئیتیر بهیان کیزوله‌که‌ی دایه‌گه‌موره‌ی کوردستانه
ئیتیر بهیان له ئیستەوه
ئەستیره سووره‌گه‌شه‌که‌ی
هه‌ش‌ارانی گشت جیهانه!

یک حمله بزرگ و کوبنده

اول بهار (روز نوروز) ۱۳۶۴ ما با یک حمله بزرگ و کوبنده به مرکز فرماندهی حزب دمکرات در جنوب کردستان، آن را تسخیر کردیم. تمام وسائل تدارکاتی، مقادیری تسلیحات، چند رأس اسب (اسبها وسیله نقلیه آنها بود) به غنیمت ما در آمد. ولی قبل از شروع عملیات (اشتباه) اتفاقی برای نیروهای ما پیش آمد که بی نهایت به نفع حدکا تمام شد: بر اثر یک اشتباه در اجرای طرح در یکی از جبهه ها، همزمان نیروهای سنندج (گردان های شوان و گردان آریز) و هم نیروهای گردان کاک فواد، هر کدام واحدهایی را جهت در هم کوبیدن سنگرهای مقدم دیده بانی اردوگاه حدکا که مشرف بر اردوگاه "نه رمه لاس" بود سازمان داده بودند. به دلیل تاریکی شب، ناآشنایی و بی دقتی فرماندهی آن جبهه؛ دو واحد از نیروهای گردان شوان و گردان کاک فواد، قبل از شروع زمان مقرر عملیات باهم درگیر می شوند. این اشتباه علاوه بر جانباختن دو رفیق و زخمی شدن چند رفیق دیگر در همان لحظه اول، باعث آمادگی نیروهای حدکا شد و باعث شد که ما با صرف تلاش و زمان بیشتری بتوانیم آنها را فراری بدهیم. نیروهای حزب دمکرات عملاً از ساعت 3 بامداد تا 6 بعد از ظهر مقاومت کردند. ما بر اثر خستگی زیاد نتوانستیم و نخواستیم نیروهای در حال فرار آنها را دنبال کنیم و حتی نتوانستیم کشته های آنها را که در میادین جنگ بجامانده بودند تا روز بعد دفن کنیم. نیروهای حدکا به طرف روستاهای "بایر" و "بورده مه" از توابع شهر سقز و دیگر روستاهای منطقه سرشيو مریوان متواری و پا به فرار گذاشتند. برای یک لحظه فضای جنگی را ترک کرده و به نقل خاطره ای در این رابطه مطلب را دنبال کنیم:

"خوشی تسخیر مقرهای جنوب حزب دمکرات "آژوان" برای من فقط تنها در این نبود که جواب درست و کوبنده ای به قلدری حدکا داده و از نظر نظامی و سیاسی زمینه پیروزی ما را در جنگ هموار کرد، بلکه اتفاقاً بعد از تسخیر مقر حدکا در بهار ۶۴ بود که من برای اولین بار در زندگیم مشروبات الکلی "ویسکی" می نوشیدم. در انبارهای تصرف شده حدکا علاوه بر اسلحه و مهمات، مقداری ویسکی نیز به غنیمت ما در آمده که واقعا غنیمت بود. روز بعد از تصرف مقرهای آنها، مسئولین دستور دادند که برای درکردن خستگی اجرای عملیات و جشن پیروزی تصرف مرکز جنوب حدکا ویسکی به غنیمت گرفته را هر چند نفری با هم (جای شما

خالی) سر بکشیم. در همینجا یادآور شوم با جرعه اول ویسکی، برداشت شبه اسلامی در فرهنگ ایرانی در مورد مصرف الکل هم برایم روشن شد. تا قبل از آن، من هم فکر میکردم شاید نوشیدن مشروب الکلی انسان را به بیراهه بکشاند! چرا که نفوذ فرهنگ مذهبی یک نگرش منفی در مورد مصرف مشروب شکل داده است. گویی وقتی انسان آنرا بنوشد، دیوانه میشود و به جان این و آن می افتد! ولی هنگامی که آنرا نوشیدیم، واقعی تر شدم و فهمیدم انرژی و رغبتم به واقعیت ها بیشتر شده، از عشق به آزادی انسان گرفته تا عشق به زندگی، زیبایی و (عشق به دختران که در آن زمان علیرغم همه مشکلات جنگ پارتیزانی باز ۷۰٪ فکرم به آن مشغول بود)، کم و زیاد چطور هستی آنطور خودت را بیان میکنید. پرده ها را کنار میگذارید و هر چه در سر دارید کم و زیاد بروزش میدهی. اگر کسی تا قبل از نوشیدن مشروب، قصد انجام کاری را نداشته باشد، قطعاً با نوشیدن آن به سرش خطور نمی کند. آنچه من از آن یاد گرفتم این بود که آدم خودش را "سانسور" نمیکند و مقداری راحت تر به بروز تمایلاتش برخورد میکند. در فلسفه ایرانی- اسلامی بروز تمایلات انسانی است که مرز ممنوعه است و بخصوص اگر تمایلات "جنسی" باشد. یکی از عوامل اصلی برخورد منفی به مصرف مشروبات الکلی در این فرهنگ، همین بروز تمایلات جنسی است که منفی به حساب میآید".

حداقل برای من روشن نبود که رژیم متوجه خستگی و کمبود مهمات ما در جنگ با حزب دمکرات شده بود و میخواست از فرصت استفاده کند، و یا از روی طرح و برنامه از پیش تعیین شده بود، که روز بعد از تصرف آژوان به ما حمله کرد؟ هنوز سرخوشی ویسکی به غنیمت در آمده از سرمان نپریده بود، که با رژیم جمهوری اسلامی از سه جبهه یکی از طرف روستاهای "برده ره شه" و "دوپلوره" دوم از سمت روستاهای "وشکه لان" و "قامیشه" و سوم در بلندی های "کانی شکره" و ارتفاعات انجیران درگیر شدیم. با انرژی ای که از پیروزی بر حدکا و ویسکی به غنیمت در آمده گرفته بودیم، برق آسا حمله رژیم را نیز در هر سه جبهه در هم شکستیم. اما متأسفانه در حین پیشروی رفیق عزیز عادل پایگلان(عادل هورامی) جان باخت. جان باختن رفقای عزیز اقبال کاظمی، یدی محمدی(نه وهره) و همایون فارس در جریان تصرف مقرهای حدکا در روز قبل و عادل هورامی عزیز در روز بعد، شادی و خوشیمان را بر هم زد. درست است که کمونیست ها جانباختگان خود را در هاله ای از تقدس مذهبی نمی پیچند و با ادامه راهشان آنها را عزیز و گرامی

میدارند، ولی جان باختن هر رفیق دردی فراموش ناشدنی است. از آن موقع تا بحال هر وقت ویسکی می نوشم در دنیای رویا به میان آن عزیزان همسنگر در اولین تجربه فراموش ناشدنی مشروب نوشیدم، میروم و خود را در جمع آنها احساس می کنم! همینکه دنیای رویاها تمام میشود و هر کسی به دنیای خود باز میگردد، تنها یاد عزیزشان همراه با احساس مسئولیت در قبال همه آن عزیزان با من میماند.

در آن روزها "نان و درگیری" میخوردیم. تعرض به این یکی تمام نمی شد، باید حملات آن دیگری را دفع میکردیم. در آن مدت من پنجاه و سه بار در جنگ مسلحانه شرکت کرده بودم که از شلیک چند گلوله و در رفتن از کمین دشمن گرفته تا ۱۶ ساعت جنگ بیوقفه و رو در رو با نیروهای نظامی جمهوری اسلامی و نیز حدکا را در برمی گیرد. اگر بخواهم به دو نمونه از سخت ترین آنها اشاره کنم، تصرف دو بار مقر فرماندهی مرکزی نیروهای نظامی حدکا در در "نرمه لاس" و "توه سوران" بودند که در فرهنگ تاریخ جنگهای ما و حدکا به جنگهای (آزوان) معروف اند. اگر در مورد من که بیشتر در دسته های سازمانده و در کمیته بخش ها که معمولاً در مقایسه با واحدهای گردان کمتر در کار نظامی صرف شرکت میکردند فشار کار نظامی تا این حد که وصف کردم زیاد بود، حال تصور کنید که رفقای که در گردان بوده اند باید چندین بار در آن مدت، درگیر جنگ شده باشند؟ فشار این وضعیت باعث شد که عده زیادی تاب مقاومت نیاروند و صف ما را ترک کردند. با باز شدن جبهه دیگری و بدلیل فضای میلیتاریستی آن زمان کردستان، کار سیاسی دسته های سازمانده و کمیته بخش ها در میان مردم هم جدا از فعالیت نظامی نبود. این عرصه ها بسیار محدود شده و داشت به بن بست می کشید. ولی این نهادها پیش از سراسری شدن جنگ با حدکا، به اندازه واحدهای گردان درگیر عملیات نظامی نمی شدند. دسته های سازمانده از آنجا که واحدهای کوچکی بودند و کارشان بیشتر علنی بود، با وجود اینکه کار صرف نظامی نمی کردند، ولی همیشه هم از جانب رژیم و هم از طرف حدکا در معرض خطر بودند. باز شدن جبهه دیگری در رابطه با حزب دموکرات، باعث شده بود که کار سیاسی و توده ای این سازمانها هم تحت تاثیر فضای نظامی شدیدتری قرار بگیرد. چون حدکا هم مثل خود ما پارتیزان بودند و برخلاف رژیم جای ثابتی نداشتند و ممکن بود هر جا و هر لحظه درگیری پیش آید.

شاید عجیب به نظر برسد که در تمام این دوران فقط دو مورد زخم سطحی برداشتم. البته از آن نظر سطحی بودند که هنوز زنده هستم والا هنوز تاثیر یکی از زخم های

جنگ پارتیزانی بر بدنم مانده و در تحرک، مشکلاتی برایم ایجاد کرده است. واقعاً آن دوران، دوران سختی برای ما کمونیست‌ها بود. هرکسی که در آن دوران سخت و آزمایشی تشکیلات ما، جان بدر برده است، مثل این می‌ماند که از یک هواپیمای سقوط کرده، از مرگ حتمی، و یا از حملات رژیم اسلامی به کمونیست‌ها در سال شصت در زندانهای ایران جان سالم در برده باشد. آنچه بما کمک می‌کرد که از این مراحل سخت، پیچیده و پر خطر سربلند بیرون بیاییم، ایمان به کمونیسم، باور و عشق عمیق به آزادی، تلاش و پیگیری کمونیستی در عمل بود. علاوه بر اینها، نقش توده‌های مردم کارگر و زحمتکش در حمایت مادی و معنوی از ما، جایگاه مهمی در تسهیل کردن این پروسه داشت. کارگران و زحمتکش‌شان از جنگ افروزی حزب دمکرات بر علیه ما، بسیار ناخشنود و در مواردی نگران ما بودند. علیرغم تنگدستی و خطراتی که هم از جانب رژیم همیشه جنایتکار اسلامی، و هم از طرف حزب تا اکنون ارتجاعی و کهنه پرست دمکرات تهدیدشان میکرد، باز این مردم، در هوای سرد زمستان، در شبهای تاریک و بارانی بهار، در گرمای سوزان تابستان راهنمای ما، تدارکات ما، و یار و یاور ما بودند. برای ما، غذا و تدارکات و برای زخمی‌هایمان دارو و امکانات تهیه می‌کردند. در هرگروه و جمعی که برپا می‌شد، مخالفت خود را با جنگ طلبی حدکا که در اصل یک نوع حمایت از کومه له قدیم بود، اعلام می‌داشتند. در کنار همه آن سختیها، خاطرات شیرینی از موضوعات جالب و از شوخی‌های آنها، از وسوسه، تزلزل مردم در آن زمان دارم که نشانه رابطه صمیمانه و رفیقانه ما و مردم کارگر و زحمتکش منطقه بود. شرم بر حزب دمکرات باد که آن شرایط سخت و پرتلفات را بر ما و مردم کردستان تحمیل کرد. امیدوارم این درسی باشد که مردم کردستان هرگز اجازه تکرار آن سناریو را به حدکا و یا هیچ شاخه دیگری از ناسیونالیست‌ها ندهند.

دفع یکی از حملات نظامی حزب دمکرات

چند ماه از حملات آبان و بهمن ۶۳ حدکا به ما و حمله بزرگ و کوبنده ما به مرکز فرماندهی آنان و تسخیر آن در روز نوروز ۱۳۶۴ می‌گذشت و روز به روز جنگ سخت تر، پیچیده تر و خونین تر می‌شد. تقریباً سراسر کردستان هر هفته شاهد زد و خوردهای نظامی و تلفات سنگین از دو طرف بود. در این فاصله بارها واحدهای هر یک، به کمین دیگری افتادند و صدها نفر از طرفین کشته شدند! ولی هنوز سرنوشت

جنگ قطعی نشده بود. ما هر هفته و هر روز در انتظار حمله آنها بودیم. علاوه بر تصرف مقر فرماندهی نیروهای نظامی حدکا در منطقه جنوب کردستان، چند حمله آنها به قصد بازپس گیری این مناطق نیز دفع نمودیم.

واحدهای مریوان در تپه های مشرف بر روستای "دولپوره" آماده باش بودیم. شایع بود که حدکا از شمال تا جنوب کردستان تفنگچی هایش را جمع آوری و متمرکز کرده است تا برای انتقام شکستش از کومه له، در جنگهای اول بهار ۱۳۶۴، حمله کند. فکر می کنم در روز ۲۶ خرداد ۱۳۶۴ بود که از چند جبهه به ما حمله کردند. قرار بود این بار به رژیم جمهوری اسلامی و بورژوازی محلی و صفوف خود، نشان دهد که شکست شان از ما، در جنگهای قبلی تصادفی و به دلیل نبودن فرماندهی و نیروی کافی بوده است که آن حزب در اختیار داشت. حدکا این بار، می خواست به همه نشان بدهد که اشتباه قبلی را تکرار نخواهد کرد. نامبرد کومه له را نیرویی ضعیف معرفی کرده و گفته بود "اگر یک قابلمه دلمه جلوی شان بگذارید" آن را تمام نمیکنند. از نیروهایی که تا آن وقت با کومه له درگیر نشده بودند و طعم تلخ شکست از تعرض کومه له را نچشیده بودند از منطقه پیرانشهر، نرده و شمال کردستان که هنوز از ما ضربه نخورده بودند، تا نیروهایی که با ما دست و پنجه نرم کرده بودند اما هنوز توهم داشتند، با فرماندهی آقای سرگرد علیار، تمرکزی قوی به جنوب کردستان گسیل داشتند. مدتی بود در انتظار چنان روزی بودیم. عملیات بسیار بزرگ و وسیعی بود. هر چه عملیات بزرگتر و وسیعتر می شد هماهنگی و کنترل آن برای فرمانده هان سخت تر بود. نفرات اول بیشتر از همه اضطراب داشتیم. هر بی دقتی در کم و زیاد کردن طرح از سوی هر یک از افراد ما ممکن بود باعث از دست دادن جان خود و دیگران شود. همه از پیچیدگی و سختی طرح و آماده باش طولانی تحت فشار عظیمی بودیم. آن شب کسی زیاد فرصت پیشنهاد کردن و حق اظهار نظر نداشت. روال مسائل نظامی همین است و برعکس کار سیاسی در حین اجرا جای زیادی برای اظهار نظر نمی ماند. بیشتر از روی طرح از پیش تعیین شده حرکت میکردیم. وقتی با مانعی روبرو می شدیم همه با شدت و تحت فشار فضای جنگی به آن برخورد میکردیم. حتی صدای از ضامن خارج کردن تفنگ یا "چرکه" دکمه بی سیم ها در تاریکی و سکوت مطلق شب، بلند بنظر می رسید. نفس در سینه هایمان حبس شده بود. هر پیام بی سیمی و هر تغییری در نقشه، دقت کامل میخواست چون نمیتوانستیم با صدای بلند صحبت کنیم و زمان زیادی برای هیچ کاری نداشتیم.

در این موقعیت، هر لحظه حکم ماه را داشت. (این لحظات از زمان شروع عملی جنگ سخت تر است. تمام حواس، فکر، چشم و گوش به نحوی به سمت جلو مشغول هستند طوری که در حین راه رفتن احساس نمی کنید روی زمین راه می روید). به سایه هر قلوه سنگ (گاه بهرد) و بوته هر گون و گیاهی در شب مشکوک میشدیم. با اولین رگبار دشمن به واحدهای دیواندره همه چیز ۱۸۰ درجه تغییر کرد. جرقه شروع این حمله به واحدهای دیواندره و مریوان، مشرف بر بلندیهای "برده ره شه" و "دولپوره" بود. سپس جنگ از چند جبهه "شایین"، "نهرمه لاس" و "میشیاو" شعله ور شد و به گردانهای ناریز و گردان شوان؛ و از سمت مغرب یعنی روستاهای تخریب شده منطقه شلیر "کانی شکره" و "کانی کونه مشکه" به مواضع ما حمله کردند. همه احساس میکردیم این جنگ، جنگ سرنوشت ساز و سختی برای ما خواهد بود. ناگهان از چند جبهه به مثابه باران، گلوله و آتش از آسمان بر سنگرهای ما می بارید. از این لحظه به بعد، یک ساعت کمتر یا بیشتر، در تمام بلندیهای سر شیو مریوان و سقر، مرز شلیر و در دره های شلیر، بلندیهای "نهرمه لاس" و "میشیاو" به طول چند کیلومتر آنچه میدیدیم فقط رگبار و تبادل آتش لاینقطع آرپی جی، "ب ۱۰"، قناسه BKC و اسلحه خودکار ریز مانند کلاشینکف و ژ. س از دو طرف بود که پرتو گلوله آرپی جی مثل فشفشه های شب کریسمس شهرهای بزرگ اروپائی تمام دره ها، کوه و کمر مجاور را تا روشن شدن هوا روشن نگه می داشت. در ساعت ۳ و نیم شب با اولین هجوم مهاجمین، چند سنگر کلیدی و چند تپه استراتژیک به تصرف آنها در آمد و چند تن از رفقای ما جان باختند. در چند ساعت اول، هر چند لحظه موقعیت جبهه ها عوض میشد. هر چه زمان میگذشت مقاومت ما شدید تر و پیشروی طرف مقابل کند تر می شد. مهاجمین به هر کوه و تپه ای حمله میکردند، پیشمرگان کمونیست کومه له مثل خود آن کوه محکم، استوار و شجاعانه طوری دست به مقاومت می زدند که گویی خود بخشی از سنگینی و سختی سنگهای آن کوه هستند و تکان نمیخورند. آتش سلاحهای ب ۱۰، آر پی جی و اسلحه ریز آنها بنحوی متمرکز روی سنگرهای ما می بارید و برق آسا یورش میکردند که گویی دو طرف تمام تجربه، هنر، فن و تاکتیک نظامی آن چند سال جنگ پارتیزانی را برای آن جنگ می خواستند! اکثر جبهه ها خواستار مهمات بیشتری بودند. تعداد جانبازان و زخمیها ما رو به افزایش بود. بجز مجروح شدید، امکان انتقال زخمیهای سطحی به پشت جبهه وجود نداشت. اصلاً پشت جبهه امنی نبود! نزدیک نیمروز شد و

امیدواری مهاجمین کم کم به ناامیدی مبدل می شد. خبر عقب نشینی آنها در بعضی از نقاط مهم بگوش رسید. تا نزدیکی ظهر هنوز دلهره ای که ناشی از مشخص نبودن موقعیت جنگ بود، در چهره رفقا هویدا بود. جبهه ما داشت تقویت میشد و از این پس متوجه شدیم که حزب دموکرات در اکثر جبهه های دیگر شکست خورده و سرنوشت جنگ تقریباً مشخص شده بود و تنها امیدش به آن نقاطی که ما در آن درگیر بودیم، بود. از بعد از ظهر، تلاش آنها دیگر نه برای پیروزی بلکه برای نجات خود از دستان قاطع ما بود. حدود عصر در هیچ کدام از جبهه ها، مطلقاً توانائی مقاومت نداشتند و با دادن تلفات زیادی فرار کردند. کومه له از طریق رادیو به مردم منطقه پیام داد که اجساد ۲۴ تفنگچی حدکا را که نتوانسته بودند همراه خود ببرند و در میدان جنگ به جامانده بود، را در روستاهای مجاور خاکسپاری کنند. واحدهای فراری حزب دموکرات، بطرف روستاهای سرشیو سقر گریختند و هرگز تماماً به هم ملحق نشدند، زیرا تعدادی متزلزل شده و از حدکا کناره گیری کردند و تعدادی به زندگی عادی بازگشتند. به این صورت جنگ سخت و خونین بین نیروهای ما و تفنگچی های حزب دموکرات، با فرار آنها و پیروز ما تمام شد. این بار هم تمام نیروهای آنها را با فداکاری و قاطعیت کمونیستی شکست و فراری دادیم و با فداکاری و از جان گذشتگی طرح و نقشه کثیف و ارتجاعی و جنگ طلبانه حزب دموکرات علیه کارگر و کمونیست را بشکست کشانیم؛ تا هر نیروی مرتجعی که روی ظرفیت ارتجاعی حدکا علیه چپ و کمونیست جامعه کردستان حساب باز کرده بود، متوجه شود، که دیگر نه حدکا آن حزب دموکراتی است که بتواند کدخدایی خود را بر مردم کردستان تحمیل کند و نه مردم کارگر و زحمتکش کردستان کدخدایی او را قبول میکنند. یکی از عوامل مهم پیروزی در هر جنگی، اهدافی است که آن نیرو تعقیب می کنند. هر کدام از ما پیشمرگان کومه له می دانستیم که حزب دموکرات چگونه در اواخر ۱۳۶۳ تلاش ما برای جلوگیری از جنگ نظامی با این حزب را بی ثمر کرد. هر کدام از ما می دانستیم که آنها چگونه پیشمرگان سازمان پیکار را در شهر بوکان بی رحمانه تیرباران کردند. میدانستیم، آنچه ما از ایشان میخواستیم، حق آزادی مبارزه سیاسی، یعنی ابتدایی ترین و اصولی ترین حقوق مردم در مبارزه سیاسی بود. اگر حزب دموکرات این بدیهیات سرش نمیشد، برای ما فقط یک راه مانده بود: و آن این بود که سرش را به سنگ محکم بکوبیم.

آنها در طول جنگ ارتجاعی شان با ما، تلفات زیادی به کارگران و جنبش کمونیستی

ایران وارد کردند. تعداد زیادی از رفقایمان را از ما گرفتند و فضای خشن و جنگی را به مردم کردستان و به جامعه حاکم کردند. تنها جمهوری اسلامی نبود که می خواست با توسل به زور و فضای خشن نظامی، آزادی مردم کردستان را از آنها سلب کند، حزب دموکرات هم با آن تصمیم کثیف و ارتجاعی، عملاً این کار را کرد. اما در مقابل، از آن تاریخ به بعد، در کردستان ورق توازن قوا و مناسبات بین نیروهای درگیر را به نفع کمونیسم برگرداندیم و تاریخی نوینی را در مبارزه طبقاتی با نیروهای نماینده بورژوا و پرولتاریا گشودیم. سنتی را پایه گذاری کردیم و ساختمانی را پایه گذاشتیم تا شکل دیگری از ابراز وجود اجتماعی کارگر، جدیت در اصول، رشادت در عمل و ابراز وجود سیاسی و سازمانی را به مثابه صاحبان اصلی جامعه و امید بخش، در قلب مردم زحمتکش و محروم که در فرهنگ بورژوازی آنها را (لات و لوت و عمله میخوانند) جاری کردیم! برای بار دیگر مشخص شد که کارگران و زحمتکشان نباید به هیچ نیروی بورژوازی اعتماد کنند که آزادی آنها را محترم بشمارد. دفاع، جنگ و مقاومت ما، مواضع آمرانه این حزب در برخورد با مردم فقیر و زحمتکش و نوکر منشی در تعامل با دولتهای منطقه را به هم زد. حزب دموکرات اگر بدلیل نداشتن پلاتفرم عدالتخواهانه، مترقی و نوآوری در جامعه کردستان، حریف ما در مبارزه سیاسی نمیشد، قرار نبود اجازه بدهیم با زور اسلحه خود را به مردم جامعه تحمیل کند. اما متأسفانه این پیروزی با بهای سنگینی بدست آمد و فقط در آن جنگ، ۱۶ رفیق کمونیست را از دست دادیم! ۱۶ عاشق آزادی، ۱۶ قهرمان از خود گذشته، ۱۶ عضو حزب کمونیست ایران تنها در این جنگ و در کل حدود ... نفر از نیروهای ما جان باخت و زخمی شدند، تا حزب دموکرات نتواند دهان مردم کردستان را بدوزد. حدکا حتی بیشتر از ما تلفات داد. ما مطلقاً طرفدار جنگ نظامی با حدکا نبودیم. اما به اندازه قاطعیت و پایبندی ما به مبارزه آرام و سیاسی، مبیایست، در مقابل قلدری و جنگ طلبی این حزب، از منافع کارگران و زحمتکشان و آزادی سیاسی مردم کردستان دفاع میکردیم. برای من این مهمترین جنگی بود که در طول آن چند سال مبارزه نظامی تجربه کردم که خوشبختانه با تلاش و فداکاری کمونیستی آنها را سر جایشان نشانیدیم.

* چکیده نظرات نمایندگان کومه له در هیئت تحقیق : (1) "سپیده دم ۲۵ آبانماه بین ساعت ۶ تا ۶ و ربع تعدادی از پیشمرگان کومه له برای روانه کردن چند خانواده که از نوسود به پاوه میرفتند، از شهر

نوسود خارج میشوند. در محلی بنام "قله‌وزه" واقع در ۷۰۰ متری شهر نوسود پیشمرگان حزب دمکرات که قبلاً در همان محل مستقر شده بودند، راه را بر پیشمرگان کومه له گرفته و به بهانه تفتیش وسایل خانواده‌ها کوشیدند با ایجاد جو ارباب پیشمرگان کومه له را وادار به درگیری سازند. اما وقتی موفق به اینکار نمیشوند خود مستقیماً به پیشمرگان کومه له تیراندازی میکنند. (۲) بلافاصله پس از تیراندازی در "قله‌وز" پیشمرگان حزب دمکرات بوسیله آ.بی.جی و سلاحهای دیگر مقر کومه له در نوسود را مورد تعرض قرار می‌دهند که در نتیجه یکی از پیشمرگان کومه له بنام ادیس محمدی شهید میگردد؛ پیشمرگ دیگری زخم بر میدارد و ۴ پیشمرگ دیگر کومه له نیز به اسارت گرفته میشوند، مقر کومه له هم تماماً توسط پیشمرگان حزب دمکرات تصرف میشود و کلیه وسایل داخل آنرا می‌برند. (۳) پس از تصرف مقر یکی از پیشمرگان کومه له بنام دارا اسعدی در باغهای نوسود به محاصره تعدادی زیاد از پیشمرگان حزب دمکرات درمی‌آید و در حالیکه زخمی بوده است توسط پیشمرگان حزب دمکرات اعدام میگردد. (۴) مابین ساعت ۳ و ۳:۳۰ نیم بعداز ظهر تعدادی از مسئولین و پیشمرگان حزب دمکرات چهار پیشمرگ کومه له بنام های طلایه علی رمایی، علی آرمان (مشهور به علی فارس)، عبید صوفیه و مدریک یوسفی (مشهور به ربیوار پلنگانی) را از زندان بیرون آورده و به محلی بنام "دره هرات" در ۵۰۰ متری شمال غربی شهر نوسود می‌برند و در آنجا آنان را به رگبار بسته و اعدامشان میکنند. (۵) ساعت ۴ بعداز ظهر تعداد زیادی از پیشمرگان حزب دمکرات در باغهای قسمت پایین نوسود به تعقیب پیشمرگان کومه له پرداخته و آنان را مورد یورش قرار میدهند و درگیری ایجاد میشود. در این درگیری یکی از پیشمرگان کومه له بنام بختیار خالدي که موفق به عقب نشینی نشده بود، بعد از چند دقیقه در همانجا بدست پیشمرگان حزب دمکرات اعدام میشود. (۶) ساعت ۷ و نیم صبح همان روز بدنبال یورش به مقر کومه له در نوسود پیشمرگان حزب دمکرات در شوشمه نیز در حالیکه از قبل در بلندبها و بر سر راهها مستقر شده بودند یورش به سوی کمیته تشکیلات اورامان کومه له را آغاز میکنند که به درگیری انجامید. در نتیجه این درگیری ۲ پیشمرگ حزب دمکرات بنامهای ثروت احمدی، ولی عوضی و دو پیشمرگ کومه له به نامهای رحیم الهی و مام محمد باوان شهید میشوند. و مقر کومه له نیز بتصرف پیشمرگان حزب دمکرات درمی‌آید. (۷) پیشمرگان حزب دمکرات پس از تصرف مقر کمیته کومه له در اورامان تمام وسایل آنرا میدزدند و مقر را به آتش میکشند. (۸) در همان ساعت پیشمرگان حزب دمکرات در بلندبهای پشت مقر کومه له، دو پیشمرگ کومه له بنامهای نصرت الله بهمنی و مسعود محمدی (مشهور به توفیق) را که مجروح بدستشان میافتد به رگبار بسته و آنها را اعدام میکنند. (۹) پیشمرگان حزب دمکرات يك پیشمرگ زخمی کومه له بنام شیخ علی و يك پیشمرگ پزشکبار کومه له بنام فرح ادمن را که در ۲۰ متری مقر در چادر درمانگاه کومه له بودند اعدام کرده و چادر درمانگاه را با جنازه های این دو شهید به آتش میکشند. (۱۰) در جریان رویدادهای ۲۹ آبانماه اورامان تشکیلات حزب دمکرات تعداد زیادی از هواداران کومه له را دستگیر میکنند و ضمن اذیت و آزار و اهانت روانه مقر کمیته شهرستان حزب دمکرات در دره تپه کرده و آنها را زندانی میکنند. "منبع، کمیونست شماره ۱۶ ارگان حزب کمونیست ایران، سال دوم شماره ۱۶ ۳۰ بهمن ماه ۱۳۶۳.

**** "ته‌رمه‌لاس" و "توه سوران" در منطقه شلیبر از سمت جنوب هم مرز با روستاهای "برده ره شه" و "دوپلوره" از سرشویو مریوان، از سمت شمال هم مرز با روستاهای "بابیر" و "بورده مه" از توابع شهر سقز و از سمت مغرب با روستاهای تخریب شده منطقه شلیبر از کردستان عراق بود که مقر فرماندهی نیروهای نظامی حزب دمکرات در جنوب کردستان در سال ۱۳۶۳ تا زمان تسخیر آن توسط ما در بهار ۱۳۶۴ آنجا مستقر بود.**

- (1)- منبع: کتاب "روشنک" نوشته محمد جعفری
2- بخشهای این مطالب در همان کتاب است

7- برخورد آنتاگونیستی حزب دمکرات با آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی

مشخص شد یکی از اختلافات پایه ای، اصولی و همیشگی ما با حزب دمکرات بر سر نپذیرفتن آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی از جانب وی است. آنها مدعی هستند آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی لازم نیست، چون هرج و مرج (آناشیسیم)، بی بند و باری و... از سروکول جامعه بالامی رود و شیرازه جامعه از هم می پاشد. چند لحظه مثل حدکا فکر کرده و فرض کنیم آزادی فعالیت سیاسی با قید و مشروط خیلی بنفع انسان است. فرض کنیم حدکا و طرفداران وی از سر دلسوزی برای امنیت و آسایش همه مردم طرفدار آزادی فعالیت سیاسی با قید و شرط هستند. بیابید برای مدتی تعبیر وی از آزادی... را بپذیریم و بپذیریم که اگر فعالیت سیاسی بی قید و شرط باشد بسود کارگر نیست؛ به این دلایل آزادی... نه تنها لازم نیست بلکه بحال جامعه مضر هم هست، یا غیر عملی است یا کسانی امثال آنها نمی گذارند اجرا شود و غیره. در هر صورت آزادی فعالیت سیاسی در منطق آنها باید هم محدود و هم مشروط باشد. این تز چند تناقض لاینحل، پیچیدگی و اشکال اساسی دارد:

1- باید این قید و شروط شامل چه چیزی باشد و کدام حریم و محورها را در بر بگیرد؟ بر پایه کدام اصول مرز این حریم ها و محورها مشخص و تعیین خواهد شد و شاخص سنجش درستی و معیار اندازه گیری آنها چیست؟

2- مرجع نهایی ای که قید و شرط فعالیت سیاسی را مقرر نماید کیست؟ جواب فیلسوف بورژوای یکجانبه نگر به هر دو بند، حاضر است. پاسخ بند اول: حریم نهادهای مقدس، امنیت ملی (ملت - کشور) و مقدسات مذهبی مردم هستند! پاسخ بند دوم: پارلمان، لیدر احزاب سیاسی، شاه، رئیس جمهور، رئیس عشیره، رهبر مذهبی و مراجع تقلید حدود و ثغور آزادی را تعیین خواهند کرد. تناقضات این متدلوزی بسادگی عیان است، زیرا این نهادها تا زمانی که جامعه طبقاتی است بی طرف نیستند. اگر اینها حریم آزادی فعالیت سیاسی را تعیین نمایند، چه پیش خواهد آمد؟ چند شق با عمق اقیانوس آرام از تفاسیر مجازی بوجود می آید. فعلاً از توضیح مفصل اینکه پارلمان، دولت، احزاب سیاسی و... خود از کجا خط میگیرند؛ از خامنه ای یا حوزه علمیه قم، از ایدئولوگهای بورژوا یا از نیاز بازار و کسب سود بیشتر؟ میگذرم. (معمولاً در اتاق های فکری خارج از این نهادها، سیاست دولت، رئیس جمهور، احزاب سیاسی و... تعیین می شود. به این دلیل انسانهایی مرتجع و احمقی

چون خمینی و منتظری الگوی بنی صدر، بازرگان، سروش، نگهدار و برخی از جریانات سیاسی می شوند). تاریخ مبارزه طبقاتی ثابت کرده که این مراجع ذیصلاح نیستند. برخی از موازین حقوق بشری که اکنون مبنای قانون اکثر کشورهای اروپایی است در صد سال گذشته حریم ممنوعه این مراجع بوده (و برخی از آنها) هنوز هم هستند. مردم آزادیخواه در پروسه تاریخی با به مصاف کشاندن این نهادها (بقتل رساندن فلیپ ۱۶ پادشاه فرانسه در انقلاب کبیر ۱۷۸۹) توانسته اند آزادی های بدست آمده را به نرم جامعه تبدیل نمایند. سؤال این است که مردم چگونه و چه زمانی مجاز هستند این مراجع را چلنج کنند و در تور مقدسات آنها گیر نکنند؟ مبحث آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، مبحثی در قلمرو آزادی افراد در چالنج کردن نهادهای حاکمیت تاریخی جاقفاده اجتماعی مانند دولت و نهادهای مذهبی می باشد که در حکم قوه قهریه در مقابل مردم قرار دارند. قائل شدن هر گونه تبصره بر آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، دست این نهادهای مافوق مردم را باز می گذارد که به میل و برداشت و بنفع خود تبصره وارد کرده و آزادی را با دستی بدهند و با دست دیگر از شهروندان بگیرند. آخرین دست آوردهای انسان در سند حقوق بشر و در کشورهای اروپایی در مورد حرمت انسان؛ مرز میان آزادی فعالیت سیاسی با جرم را تفکیک نموده است. اگر مثلاً کنگره نمایندگان سراسری و محلی شوراهای مردمی آینده ایران، ما کمونیست ها و کارگران صلاحیت نهایی نداشته باشیم قانون وضع کنیم، شما و یا ایشان چرا صلاحیت دارید؟ در آینده مورد نظر ما، نمایندگان و شوراهای سراسری و محلی مردم قوانین وضع خواهند کرد. موازین قانون ما برای فعالیت سیاسی، آزادی بی قید و شرط است. در نتیجه:

اولین کاری که باید کرد، رمزگشایی مفهوم زمینی اصطلاح "مقدسات مردم" است. آنچه هیئت حاکمه و اپوزیسیون بورژوازی مقدسات مردم می نامند، مقدسات مردم نیست، مقدسات بخشی از مردم یعنی هیئت حاکمه است. مردم از خود مقدسات ویژه ندارند. مذهب، گرایشات سیاسی- طبقاتی و مکاتب اجتماعی پرچم خود را دست مردم می دهند، حرف خود را در دهان مردم می گذارند و مقدسات خود را تبدیل به مقدسات مردم می نمایند. مردمی واحد و مقدساتی واحد وجود ندارد. اگر مردم چیزی را مقدس بدانند به آن توهین نمی کنند. این تصویر که گویا مردم خود به مقدسات خویش توهین میکنند درست نیست. منافع مشترک در جوامع طبقاتی وجود ندارد. مقدسات قاتل و مقتول، زندانی و زندانبان، کافر و مذهبی، کارگر و سرمایه دار یکی

نیست. جامعه سرمایه داری چنان طبقاتی است که فاصله مابین اغنیا و فقرا در آن بیش از ارتفاع کوه های هیمالیا است. افزایش دستمزد کارگر به قیمت کمتر شدن سود کارفرما تمام می شود. رشد مزایا و دست مزد کارگر به ضرر استثماریان است. نظم و مقررات موجود سند بی حقوقی و بردگی کارگر است و هراز چند گاهی برای دفاع از موجودیت خویش و تغییر (لغو) قانون "مقدسات مردم" باید دست به اعتصاب محلی و عمومی و ریختن به خیابانها بزند. آزادی فعالیت سیاسی با قید و مشروط بسود کارگر و تکامل جامعه نیست، وی را در برابر دولت و قانون گذاران سرمایه داری، خلع سلاح می کند. قائل شدن هر قید و شرطی برای فعالیت سیاسی، هر کدام دره ای عمیق ایجاد می کند که هر حزب، مذهب و حکومتی آن را با تفاسیر و تعبیر خود معنی میکند. انتهای این سناریو، اجازه ندادن به مردم بی قدرت و تحت ستم است که بدون اجازه هیئت حاکمه، دست از پا خطا نکنند. برای احقاق حقوق خود باید همیشه زیر زمینی و با ترس از نیروهای سرکوبگر این دولت و آن حزب، دامنه مطالبات و آزاد اندیشی خود را محدود نمایند. این نسخه جمود و استوپ تاریخ است. این مانع فعالیت آگاه گرانه شهروندان می شود. نداشتن آزادی، ناپختگی سیاسی، ترس و ریاکاری را رواج خواهد داد. قید و شرط بستن به آزادی فعالیت سیاسی راهکاری سهل تر، مدرن تر و انسانی برای مبارزه سیاسی جلوی پای جامعه نمی گذارد. تعصب، خشونت و پیچیدگی بیشتری ایجاد می کند. اگر مردم آزاد باشند، ساده و طبیعی آنچه را درست می دانند در انظار عام بگذارند؛ احتیاجی به دورباطل و از پشت سر غذا خوردن نیست. اگر انسان آزاد باشد تا از جاده ی صاف و هموار مسیر زندگی بهتر خود را دنبال کند، چرا به کوره راههای ناهموار می زند؟ بخشهای زیادی از فرهنگ انتقامجویی، کینه توزی، بغض و اقدامات خشن مردم از سیستم موجود و از نبود آزادی و نداشتن امکان بروز افکار و علایقشان به طور معمولی و طبیعی، منتج شده است.

در زمینه راه یافتن مبارزه سالم سیاسی احزاب اپوزیسیون مخالف همدیگر بدون جنگ و خون ریزی، مساله به این صورت مطرح می شود: مقدسات شما هرچه هست برای خودتان و بالعکس، آیا اینقدر درایت دارید و مسئول و متمدن هستید که یک موازین پیشرو داشته باشیم که در آن آزادی همه تضمین شود و ما احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی متوسل به اسلحه و جنگ نظامی علیه همدیگر نشویم؟ صحبت بر سر جلوگیری از جنگ نظامی و تکرار نشدن تجربه ی تلخ ۶۷-

۱۳۵۹ است. آیا شما موافق حفظ جامعه مدنی هستید؟ اگر جامعه مدنی داشته باشیم باید قوانین مدنی برای ابراز وجود و مبارزه سیاسی در آن تعیین کرد. اگر موازین جامعه، سکولار و پیشرو نباشد؛ هیچ تضمینی وجود ندارد که مردم آزادانه و بدون ترس انتخاب کنند. هر نیروی مزدور، تاریک اندیش و گانگستری می تواند به بهانه "دفاع از مقدسات سکت خود" مدنیت جامعه را بهم بزند. ضروری خواهد بود و ناچار هستیم با قانونی کردن آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی، جامعه را در برابر هر گروه بهانه جو و نامسئول و اکسینه کنیم تا از هیچ جریانی قبول نکنند که آزادی کسی را زیر پا بگذارد. قوانین مبارزه شما برای مردم با افکار متفاوت، جز بن بست و آچمز نیست و تنها راه برون رفت از این معما، آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی است.

رمز گشایی مفهوم مقدسات ملی

حکومت نژادپرست اسرائیل، هفتاد سال است که بخاطر امنیت مقدسات ملت یهود، مردم یک کشور دیگر را آواره و به نیستی و نابودی کشانده است. جمهوری اسلامی هم مقدسات ملی و مذهبی "مردم ایران" را مثل چماق بر بالای سر هرگونه مبارزه ضد رژیم و بر حق مردم آزادیخواه گرفته و هر گونه دگراندیشی را بعنوان جرم، محاربه با مقدسات مردم ایران و امنیت کشور و براندازی؛ با زندان، شکنجه و اعدام پاسخ می دهد. مرز میان مبارزه سیاسی و نقد آرا و افکار اجتماعی از جرم و جنایت جدا است. این تردستی و وارونه کردن حقیقت توسط نیروهای بورژوایی است که مبارزه سیاسی را معادل جرم و جنایت میگیرند. جرم، جنایت، تهدید فیزیکی و توهین به شکل ظاهری انسان را با آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی اشتباه نگیرید. ما کمونیست ها مخالف توهین، افترا و هتک حرمت انسان هستیم (اما تنها مخالف هتک حرمت نجیب زادگان و الیت "با کلاس" جامعه نیستیم)، بلکه مخالف هتک حرمت زن که در مذهب نیمه انسان محسوب میشود — مخالف هتک حرمت کودک، کارگران بیکار و حاشیه نشینان جامعه و همه انسانها هستیم. کدام اقدام جرم است و کدام نیست، چه کلمه ای توهین آمیز است و چه نیست، بخشاً به منافع و نظر کسانی مربوط می شود که خودشان از آزادی بیان چه تلقی ای داشته باشند و بین کارگر و بورژوا کجایستاده باشند؟ در اغلب موارد اگر موضوع خاصی را با هر شاخصی بسنجید، توهین آمیز نیست. اما پیروان دینی، فرقه ای و یک جریان سیاسی

آن را توهین و اهانت به خود می‌گیرند. (مثال بهانه جویی حزب دمکرات از ما که بهانه‌ای برای به راه انداختن یک جنگ خونین برای آنها شد).

رمز گشایی مفهوم مقدسات مذهبی

با محترم شمردن مقدسات مذهبی کسی نمی‌تواند بی‌خدایی را تبلیغ و ترویج کند، چون در همان نقطه اول به جرم تکفیر و توهین به مقدسات مذهبی مردم، توسط دولت سر از سیاهچال‌ها در می‌آورد و طرفداران مذهب، فتوای قتل وی را صادر خواهند کرد. گالیله و تمام دانشمندان لامذهب، در مقابل قدرت مطلقه کلیسا و دستگاه مذهبی زمان خود، به جرم شک و توهین به مقدسات مردم به پای محاکمه بردند. نهضت رنسانس انقلاب 1789 فرانسه، به یمن مبارزه علیه مقدسات مذهبی در همه عرصه‌ها سلطه اشرف را بر انداخت. مگر هگل و داروین با پذیرش قید مقدسات مذهبی می‌توانستند به اکتشافات بزرگ خود دست یابند؟ به نظر مسلمانان هر بحث و نقدی در مورد نداشتن وجود خدا، کفر است. تا 2 سال قبل، پاپ مخالف سرسخت استفاده مردم آفریقا از گندم بود و با این جنایت، انسانهای زیادی جان خود را از دست دادند. مسلمین نقد قوانین شریعت در مورد کودک آزاری، (ازدواج محمد با عایشه)، تعدد زوجات و... را توهین قلمداد می‌کنند. فتوای خمینی به سلمان رشدی را به یاد دارید؟

آزادی این نیست که شما آزاد باشید هر چه که دوست دارید (اصول خود) تبلیغ کنید ولی به دیگران اجازه تبلیغ اصول و تفکری را که دوست دارند ندهید. آزادی یعنی اگر شما آزاد هستید بگویید خدا هست، منطقاً من هم باید آزاد باشم بگویم خدا نیست. اگر من آزاد باشم بگویم کمونیسم، یعنی علم‌رهایی طبقه کارگر، شما هم باید آزاد باشید بگوید کمونیسم یعنی بردگی طبقه کارگر و عکس این، بشر نمی‌تواند از آنچه بدست آمده فراتر رود و نباید بر روی پله نردبان موجود تکامل بشر تا ابد بر یک پله بماند. باید آزادی برای هر دوی ما وجود داشته باشد. آنگاه مناظره خواهیم کرد که در آن مورد که من می‌گویم زن و مرد باید برابر باشند، شما هم تبلیغ کنید که خیر نباید برابر باشند چون در کتابهای آسمانی آمده است که خدا خودش هم مرد است. بیایید تا تضمین کنیم همه بطور مساوی آزاد باشند، کمونیست‌ها تبلیغ کنند آزادی و برابری برای انسان مفید است، شما هم آزاد هستید تبلیغ کنید خیر، نابرابری بهتر است. ما می‌گوییم نباید کارگر استثمار شود و ظلم شایسته انسان نیست، شما هم

مثل همیشه عکس آن را تبلیغ کنید. (نباید انسانها برابر باشند و باید همیشه عده ای از انسانهای بیکار، بی مسکن و استثمار شوند). ما میگوییم، باید امکانات اقتصادی، مادی و معنوی فقط در تملک و انحصار قشری از مردم جامعه نباشد، بلکه باید در خدمت و دسترس همه انسانهای جامعه قرار داشته باشد؛ و هیچ کسی نباید گرسنه، بی مسکن و بی دارو بماند. شما هم در مقابل ما کمونیست ها بگویید: خیر؛ باید مثل همیشه همه امکانات در انحصار یک طبقه باشد و اشکالی ندارد اگر طبقه ای در جامعه نتواند به اندازه کافی از محصول تولید دست خویش بهره مند شود. ما میگوییم برای آزادی فعالیت سیاسی نباید هیچ کسی به زندان برود، شما هم بگویید خیر، غیر از طرفداران (ناسیونالیست ها، اسلامی ها و اهل کتاب) آنهایی که موافق باورهای ما نیستند حق ندارند عقاید خود را تبلیغ کنند و چیزی به مردم بگویند. ما معتقدیم اقلیت حق دارد تلاش کند خود را اکثریت کند، شما مجازید بگویید خیر، فقط اکثریت حق دارد و باید عقاید شان آزاد باشد. آنگاه متوجه خواهیم شد کدام اقلیت و کدام اکثریت خواهد شد.

اگر هر جریانی مثل شما، جمهوری اسلامی و حکومت شاه در قبال کمونیست ها، مغرضانه رفتار کنند؛ چگونه کمونیست ها اکثریت خواهند شد؟ حکومت شاه ضد کمونیست بود، جمهوری اسلامی ابزارهای ضد کمونیستی را از او به ارث گرفته و اکنون شما برایمان قید و شرط تعیین می کنید و میخواهید قوانین آنها راجع به آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی ابقاء کنید! در نتیجه نسل به نسل جای ما کمونیست ها در زندان شاه، جمهوری اسلامی و... در تبعید باشد و آن وقت ریاکارانه بگویند "شما اکثریت نیستید". کشتاری که سردمداران شما نسبت به ما کرده اند به تنهایی کافی است تا چند نسل از مردم جرئت نکنند کمونیست شوند. شما میخواهید این فاکت ها را قلم بگیرید. گویا چون " دوران کمونیسم بسر آمده است" مردم ما را قبول ندارند و شما حرف دل مردم را می زنید! خیر، شرایط به گروگان گرفتن زندگی و جان مردم، گروگان گرفتن امکانات اقتصادی مردم، اهرم هایی در دست حکومتها هستند تا آزادی مردم در انتخاب را سلب کنند. با ابزار ترس، محرومیت و اشاعه خرافات مانع روی آوری مردم به فعالیت سیاسی و کمونیستی می شوند. سیطره و کنترل دولت بر کل شئون زندگی شهروندان و از این طریق مهار کردن و وابسته کردن و به گروگان گرفتن معاش مردم بوسیله اهرم های قدرت، آزادی کامل بیش از ۸۰ درصد مردم را سلب کرده است. تا عوض نمودن این وضعیت، انتظار اکثریت شدن

کمونیست‌ها غیر واقعی و امکان‌ناپذیر گردد. آن حداقل حقوق بشری که قبل‌گام و قله رفیع تمام جنبش دموکراسی‌خواهی جهان شده، تازه برای احزاب دموکرات کشورهای شرقی، غیر ضروری بنظر می‌رسد، زیرا یک بخش از حقوق آزادی فعالیت بی‌قید و شرط سیاسی که ما مطالبه می‌کنیم، در منشور حقوق بشر و کشورهای پیشرفته برسمی شناخته شده است. شما احزاب دموکرات شرقی حتی از همکیشان اروپایی خود به مراتب عقب مانده تر هستید.

برای حزب دموکرات راه سومی وجود ندارد

طبقه کارگر در کردستان یک موجودیت اجتماعی است. آنهایی که در کردستان از طرق مختلف کار کرده و مزد دریافت می‌کنند، یک بخش از این طبقه را تشکیل می‌دهد. آنهایی که در بازار کار کردستان هضم نمی‌شوند و مانند کارگران اروپای شرقی که برای پیدا کردن شغل به کشورهای اروپای غربی مهاجرت می‌کنند، به شهرهای خارج از کردستان روی می‌آورند. صف کارگران فصلی پیش و پس از انقلاب ۵۷ ایران، کارگران سدسازی، جاده‌سازی و راه و ترابری، کارگران برق کار، لوله‌کش، حمل و نقل-رانندگان، مکانیک، خبازان و رفتگران این را به ما می‌گویند. کارگران شرکت‌های بزرگ و کوچک، کارگران رستوران‌ها، غذا خوریها و بیمارستانها این حقیقت را بر ما روشن می‌کنند. کارگران کشاورزی و اقتشار اجتماعی که نیمه زندگیشان از محل کشاورزی و نیمه دیگر از محل کارگری تأمین می‌شود این را بر ما روشن می‌کنند. مضاف بر اینها، کردستان ایران با تمام ویژگیهای سیاسی، از آنجا که خود یک کشور مستقل نیست، واحد پول رایج، سیستم بانکداری، صنعت و تولیدات صنعتی و تمام سوخت و ساز اقتصادی آن تابع سوخت و ساز اقتصادی نظام سرمایه‌داری خشن ایران است و اگر کسی این مولفه‌ها را انکار کند، هدفش تنها مخدوش کردن استقلال طبقاتی طبقه کارگر کردستان و وابسته خواندنش به بورژوازی کرد است.

حداکثر چه بخواهد و چه نخواهد این کارگران احتیاج به تشکل، اتحادیه، سندیکا، شورا و حزب سیاسی خود دارند. بنابه تعریف، هر جا کارگر باشد بحث کمونیسم هم هست. با جنگ روانی حداکثر "کمونیسم برای کردستان زود است، اگر کمونیست‌ها در ایران و کردستان بقدرت برسند ایران و کردستان را مثل شوروی، چین، کامبوج، آلبانی، کره شمالی و کوبا خواهند کرد" و یا "کمونیسم شدنی نیست یا طبقه کارگر در

کردستان نیرویی نیست"، این طبقه را مرعوب نمی کند که دست از تلاش برای بهبود زندگی و آرمان رهایی بخش خود بر دارد. بهتر این است حدکا مبحث کمونیسم شدنی است یا نیست را به طبقه کارگر و نیروهای مدعی کمونیسم در کردستان بسپارد، چرا که ایشان متخصص این عرصه نیستند. از شواهد می شود نتیجه گرفت که این نیروها با تبلیغات سمی حدکا از مبارزه خود برای تعالی بشر دست برنمی دارند و جنگ هم نشان داد که به کارگیری زور هم کارساز نیست و آنها را خانه نشین خواهد کرد. اگر حدکا مثل هر جریان مرتجع و ضد کارگری، این واقعیتها را به رسمیت نشناسد و به سرکوب و حمله نظامی به کارگر و احزاب آنها متوسل شود، در آن صورت، همان آینده ای در انتظارش خواهد بود که در انتظار همه دیکتاتورهای جهان بوده و هست. انتخاب با ثبات، استوار، مترقی و راه حل سومی برای حدکا وجود ندارد. البته من متخصص و استراتژیست جنبش ناسیونالیسم نیستم و نسخه ای برای آنها ندارم. اما بعنوان پای بندی به یک اصل انسانی و کمونیستی، تمام مردم جامعه را دعوت می کنیم که راه درست و مسالمت آمیز که همان آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی است را انتخاب کنند. هر گونه خشونت اعمال شده از طرف حاکمان و نیروهای اپوزیسیون بورژوائی در برابر اعتراضات مردم محکوم است. اعمال خشونت از سوی حدکا در برابر کارگر و کمونیست ها، جامعه را به عقب می برد و اختناق را رشد می دهد و در نهایت به عمر جمهوری اسلامی می افزاید. بیست و پنجم ماه ژانویه ۲۰۱۱

8- اسطوره جمهوری خودمختار مهاباد، هم واقعیت هم افسانه

ناسیونالیست های کرد بطرز عجیب و اغراق آمیزی اسطوره جمهوری مهاباد را ستایش می کنند. آنها گاهی با غرور، گاهی مظلومانه، گاهی تهاجمی، گاهی تدافعی، گاهی با بیم و تردید، گاهی خوش باورانه؛ روزی با کینه و نفرت و دشمنی، روزی آشتی جویانه، زمانی با فرصت طلبی، روزی سازش کارانه، گاهی با بزرگ نمایی، روزی فقیرانه، ایامی دراماتیک، گاهی شاعیرانه و البته همیشه غیر موشکافانه با ترکیبی از توهم و خلسه، در مدح آن می نویسند، بزرگش میکنند، بمناسبت های متعدد در ستایش آن مراسم و یاد بود برگزار می کنند و از کاه جمهوری مهاباد کوه می سازند! انسان متعجب است یک جمهوری چند ماهه، در یک شهر کوچک با جمعیتی 25 هزار نفره آن زمان مهاباد، بدون داشتن ارتباط با سایر مناطق و

شهرهای اصلی کردستان؛ مانند کرمانشاه و سنندج و غیره، بدون هیچ دستاوردی در زمینه تصویب یک قانون، یک مصوبه، یک قرار و یک ماده پیشرو در خصوص مساله آزادی زن، دهقانان و بدون پیاده کردن یک فرهنگ پیشرو و حتی بدون شرکت یک زن در آن! یک جمهوری که بیشتر محصول شرایط تاریخی ویژه آن زمان و تجدید آرایش قدرت های بزرگ امپریالیستی بود تا نتیجه فعالیت آگاهانه تشکل ها، سازمانهای توده ای و قیام مردم؛ یک جمهوری که در سایه ارتش سرخ و حضور نیروهای متفقین در آذربایجان و شمال ایران تأسیس شد و با توافق و رفتن آنها برچیده شد. زمان کوتاه آن را موجه دانست و به پیام آن توجه نمود! تشکیل آن در سایه ارتش سرخ را نادیده گرفت؛ چون تعداد کشورهای جهان که با نقشه و گونیای کشورهای امپریالیستی تأسیس شده اند و به روی نقشه جهان آمده اند مانند اسرائیل و برخی از شیخ نشین هایی عرب کم نیستند. دخالت ناچیز مردم را نادیده گرفت و آن را مثلاً به پایی شرایط نوشت و به پیامی که در برداشت توجه نمود. در این حالت هم مگر جمهوری خودمختار مهاباد چه پیامی برای مردم داشت؟ ابژکتیو و منصفانه! کجای آن بزرگ و با اهمیت بود که باید این همه در وصف آن گفت، نوشت و نوستالژی کرد و اسطوره ساخت؟ اگر با معیارهای متحول کننده و نه متدلوزی تقدس مآبانه شبه مذهبی، آن را بسنجیم، هیچ تأثیر مثبتی از آن بر زندگی اجتماعی اکثریت مردم نمی یابیم. آری، اما ارزش این رویداد برای ناسیونالیسم کرد، دقیقاً در این است که هیچ کدام از آن ارزشهایی ریشه ای و متحول کننده در زندگی دهقانان و زحمتکشان کردستان نداشته است.

با این همه چرا ناسیونالیسم کرد تا این حد راجع به جمهوری خودمختار مهاباد اغراق و بزرگ نمایی می کند؟ ناسیونالیسم همه جای دنیا همیشه در صدد هویت تراشی ملی است. باید جایی شروع به تاریخ سازی کرد. قهرمان پروراند. برای آینده مورد نظر خود، تاریخ گذشته مورد نظر خود را ساخت و از آن همت طلبید. مزید بر اینها، با منطق جهان امروز، آنها محق هستند بگویند: "همه ناسیونالیست ها پرچم دارند، اکثر کشور مستقل دارند، در سازمان ملل و غیره سری توی سرها دارند. کرد هم باید در سازمان ملل نماینده داشته باشد. کرد هم دوست دارد دولت خود را داشته باشد، کرد هم حق دارد استقلال، خودمختاری، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را داشته باشد. سرزمین و منابع طبیعی اش به یغما برده نشود، زبان و فرهنگ خود را داشته باشد. ناسیونالیسم کرد دوست دارد بحساب بیاید و شخصیت ملی خود را داشته

باشد و نزد اربابان قدرت تحویل گرفته شود".

جمهوری خودمختار مهاباد تداعی کننده همه این فاکتورها برای ناسیونالیسم کرد است. جمهوری خودمختار مهاباد (مصداق عینی برای رد نظر) کسانی است که میگویند کرد نمی تواند حکومت داشته باشد چون بنیه اقتصادی خود کفا ندارد، چون منابع نفت، گاز و طلا ندارد، چون راه آبی به دریا ندارد و چون جمعیت (نیروی انسانی) کافی برای اداره مملکت ندارد. چون کردستان از نظر صنعتی توسعه یافته نیست، چون از نظر تاریخی هیچ گاه حکومت نداشته است. چون صلاح الدین ایوبی هیچ وقت هویت خود را کرد اعلام نکرد بلکه خود را یک سردار اسلامی معرفی نمود. کریم خان زند حکومت کردی به معنای متعارف نداشت. این تازه قسمت استدلال آمیز و توصیه های حکیمانه و خفیف تر قضیه از جانب رقبای ناسیونالیست در رد هویت ناسیونالیسم کرد هستند. حالت تهدید آمیز و خشن تر (استدلال) مسأله این است که دولت های ترکیه، ایران، عراق و سوریه نمی گذارند. آنها کرد را این گونه خطاب می کنند: "شما هویت ندارید، شما هیچی نیستید (ناسیونالیست ها همدیگر را با این معیارها می سنجند). در نتیجه فکر کردن به کشور مستقل و حکومت کردی بیهوده است". در جواب به همه این مشکلات و برای التیام درد ناسیونالیسم کرد، ایشان جمهوری خودمختار مهاباد را نشان می دهد. جمهوری مهاباد طلسم را شکست، دلگرمی بوجود آورد و امکان پذیر بودن حکومت کردی را نشان داد. دیگر مهم نیست آن رویداد خود واقعی بود یا افسانه، مهم این است که چه تصویری از آن به جامعه داد. این همه در مورد "جمهوری سرفراز مهاباد" ادعا میکنند واقعا باید دید که اصلاً سری داشت تا فراز باشد؟ هسته اصلی این رویداد تاریخی خیلی خلاصه به این شرح است:

در جریان و پس از پایان جنگ جهانی دوم و ورود ارتش سرخ به آذربایجان، روسای عشایر و مالکین با رهبری قاضی محمد (در قسمت سوم این کتاب تا حدودی به بستر شکل گیری ک.ژ.ک و حدکا اشاره شد که اینجا لازم به تکرار نیست)، به امید استقرار حاکمیت ملی در کردستان با همفکری و کمک شوروی، جمهوری خودمختار مهاباد را تأسیس میکنند. روسای عشایر و قاضی محمد تا عقب نشینی ارتش سرخ از ایران، در سایه کشمکش قدرتهای جهانی با رژیم شاه سازش نکردند. اما بعد از آرایش جدید بین فاتحین جنگ دوم جهانی و عقب نشینی ارتش سرخ از ایران، قاضی محمد رهبر جمهوری... برای سازش با حکومت مرکزی با پای خود

به استقبال تیمسار همایونی رفت و خود را تسلیم حکومت شاه جنایتکار کرد، که متأسفانه بعدها بیرحمانه توسط حکومت شاه اعدام شد. رئیس عشیره معروف به ملا مصطفی بارزانی که فرمانده نیروی های جمهوری خودمختار مهاباد بود، پس از حمله نیروهای ارتش ایران در ۱۷ ماه سپتامبر ۱۳۲۶ به همراه نیروهای باقی مانده دولت خودمختار به روسیه گریختند.

هنوز بحث بر سر داشتن حکومت و کشور مستقل است و نه ماهیت حکومت و دولت. اما مخالفت کردن من با تمام پلاتفرم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناسیونالیسم و جمهوری مهاباد از بیخ و بنیان متفاوت است، منظور این نیست که کرد حکومت ندارد. بنظر من حق تشکیل کشور مستقل کردستان همان اندازه حق مردم کردستان است که حق هر مردم دیگری در هر گوشه ایی از جهان. دلیلی ندارد به خاطر کرد بودن حقی که به مردم هر کجای دنیا رواست را از آنها سلب کرد. بودن جرم نیست. اما کل جوهر مسأله بر سر ماهیت ملت، کشور و حکومت است که طبقاتی هستند و تمام طبقات یک جغرافیا را به اسم ملت در یک کیسه ریختن غیر طبقاتی و غیر علمی و غیر واقعی است. چنین تعریفی از حکومت و دولت، بمنظور دشمنی با استقلال کارگر در آن جامعه می باشد. تمایز من اینجا مشخص می شود. مخالفت من همین جا شروع می شود که استقلال، حکومت، دولت، پرچم ملی، آزادی فرهنگی و زبان رسمی معادل آزادی و خوشبختی و آسایش همگانی مردم یکی گرفته شود! مشکل من اینجاست.

مگر ۲۰۰ کشور ملی، با استقلال، حکومت و فرهنگ و زبان رسمی و... عملاً^۱ توانسته اند در جهان جنگ را ریشه کن کنند، نابرابری طبقاتی و فقر را از بین ببرند، آزادی و برابری شهروندان را در همه سطوح اجرا کنند؟ حتی یکی از آنها توانسته دستمزد پرداخت کردن و دستمزد گرفتن (نظام دستمزد و سیستم پولی) را از دور خارج نماید؟ حال اگر کشور مستقل کردستان به این لیست اضافه شود، قضیه چه فرقی می کند؟ تنها یک رقم به لیست آن ۲۰۰ کشور اضافه شده است. حال اگر جمهوری خودمختار مهاباد به اهداف خود یعنی دست یافتن به استقلال، حکومت، پرچم و آزادی فرهنگ و زبان رسمی رسیده بود چه فرقی با کشورهای برزیل، هند، پاکستان و ترکیه که استقلال، حکومت، دولت و زبان و فرهنگ رسمی دارند داشت؟ بچه های خیابانی برزیل و هند خیلی خوشبخت هستند و مردم آنها خیلی برابرند؟ حکومت آنها برای کارگر خیلی عادل است؟ استقلال از کی، حکومت کدام طبقه، چه

نوع دولتی، آزادی کدام فرهنگ و پرچم؟ بدلیل پاسخ ناروشن به این سئوالات و حس ناسیونالیستی است که در هر کشوری مردم به تنگ آمده، سلطه حکومت های مرتجع و دیکتاتور را برمی اندازند؛ ولی بخشاً حکومتی مرتجع تر و کثیف تر جایگزین می کنند.

دولت، ابزار سرکوب یک طبقه علیه طبقه دیگر است و ملت خیالی و پوچ است طوری که کسی نمی تواند یک خصوصیت مشترک و ویژه (یک ملت) را از نظر علمی ثابت کند. این یک اصل هویتی جامعه شناسی علمی و مارکسیستی است. گویی هر ناسیونالیستی که ملت خود را دوست داشته باشد و تقدیس کند، از این قاعده مستثنی می شود. حال اگر "کرد" ملت و دولت نداشته است کسی که برای به وجود آوردن آن مبارزه می کند بدلیل "کرد بودن" نفس کار و ماهیت این دو را عوض می کند، یعنی نفس ارتجاعی بودن تلاش ملت سازی به انقلابی؛ و ناسیونالیسم از ضد کاری بودن در خدمت کارگر تغییر ماهیت می دهند! این از نظر نظری مساله. بلحاظ تجربی و عملی هم معنی زمینی ناسیونالیسم به زبان جنبش ها و شورشهای اجتماعی که خود را در پاکسازیهای قومی، گورهای دستجمعی، کوره آدم سوزی ها و تنفر پراکنی ترجمه می کند.

برای ما کمونیست ها، رفع ستم ملی حال چه از طریق جدایی و تشکیل کشور مستقل و خواه بوسیله رفراندم و ماندن در ایران به عنوان شهروندان متساوی الحقوق، قله رفیع رهایی و سوسیالیسم نیست. کار ما با طبقه کارگر دو طرف خاتمه یافته نیست. وظایف ما در قبال طبقه کارگر با حق جدایی و تشکیل یک کشور مستقل "ملت" که مورد نظر کردستان باشد، تمام نمی شود. مناسبات اقتصادی و سیاسی داخل کشور جدید تابع کشمکشها و تحولات دیگری است که تاثیر نفس استقلال بر آن، از پیش قابل پیش بینی نیست. اراده ملت از روی چه معیاری تعیین می شود که روشن گردد فلان تصمیم خواست اصیل خود ملت است؟ پروسه ای که می گذارند تا تصمیم ملت معلوم شود، چیست؟ چگونه می توان اثبات کرد که جدایی فلان ملت، اراده خود آن ملت بوده است و دست هیچ قدرت خارجی (آمریکا، انگلیس، روسیه و...) و احزاب ناسیونالیست از هر دو طرف در آن نبوده است؟ اینها نکاتی هستند که ما پیشروی و پسروی مردم در اعمال اراده خود را با آنها می سنجیم. نکاتی مانند آیا طبقه کارگر بعد از جدایی و تشکیل کشور جدید، به چه میزان به گرفتن اختیار سرنوشت خویش دست یافته اند، چه حقی در زمینه تشکل، اتحاد صفوف خود و رفاهیات بدست آورده

که پیش از استقلال آنها را نداشتند. اینها تعیین می کند که کدام اقدام را در دستور خواهیم گذاشت. ما نه برای ماندن در ایران و نه جدایی و تشکیل کشور مستقل چک سفید امضاء نمی کنیم. اگر جمهوری خودمختار مهاباد اهداف ناسیونالیسم کرد را متحقق می کرد؛ استقلال، حکومت، دولت، آزادی فرهنگی و زبان رسمی و پرچم را به ارمغان آورده بود، اگر قاضی محمد مثل علی عبدالله صالح ۳۰ سال، عین حسنی مبارک ۳۰ سال یا همچون حافظ الاسد مادام العمر رئیس جمهور می بود، پرچم کردستان مثل اغلب مناطق ترکیه بر بالای بامهای خانه های مردم کردستان برافراشته بود؛ باز کارگران کردستان باید با آنها مثل هرکارگر کمونیستی در ایران، در ترکیه و در پاکستان به آن سمبل های بورژوازی برخورد می کرد. یعنی برای آزادی و سعادت بشر اول باید با آنها تعیین تکلیف کند. یک بار برای همیشه باید روشن ساخت و توضیح داد که افسانه جمهوری خودمختار مهاباد از کجا آمد، چه کسانی آن را ساختند و چه پیامی در بر داشت؟ تا این سراب و افسانه سازی را پایان داد. البته حدکا مختار است آن را به عرش اعلا ببرد، هر چه رنگ و روغن هست همراه با پارچه رنگارنگ به چوب علم جمهوری مهاباد آویزن کند. اما ما که دست (اسطوره آفرینی و شعبده بازی) نیروهای بورژوازی را خوانده ایم، متوجه هستیم زیر آن رنگ و روغن غیر پوسیدگی و نسخه استثمارکارگر، هیچ چیز با ارزشی نیست. برپایی جمهوری خودمختار مهاباد برای کارگر، زن و دهقان، رویداد مهمی نبوده و نیست، میخوانند مهم جلوه اش دهند. این رویداد، شهادت هیچ کارگر کردی در مقابل صاحت کارکرد را بالا نمی برد، تداعی کننده هیچ ارزش تساوی طلبی بین انسانها نیست. اگر با معیار مساوات طلبی، عدالت خواهی و مدرنیسم آن را قضاوت کنیم، به تغییر در زندگی مردم کارگر و زحمتکش کردستان آن را بسنجیم، آنگاه بی اهمیت بودن و پوچ بودن آن برای مردم روشن تر خواهد شد. ارزش این واقعه نزد کارگران و زحمتکشان کردستان، شبیه به قصه و افسانه های پوچ شاهزادگان گرفتار دست دیو در ایام قدیم است تا یک تحول اجتماعی و یک رویداد پیشرو، مدرن و مهم در زندگی مردم کردستان.

حل مسأله کرد

پس از فلسطین، مهم ترین مسأله ستم ملی در خاورمیانه، مسأله کرد است. نظر به اهمیت آن، کمونیست های کشورهای که معضل کرد دارند، نمی توانند آن را لاینحل

بگذارند. کمونیست های غیر کرد، یعنی کمونیست های متکلم به زبانهای ترکی، فارسی و عربی، شاید درک این مساله آنگونه که هست آسان نباشد و یا ضروری به نظر نرسد، چون خود آنها به این لحاظ در موقعیت کارگران و مردم کردستان قرار ندارند. مردمی که به زبان کردی در هر سه کشور تکلم می کنند تحت فشار هر سه حکومت ناسیونالیست و ضد کارگری این کشورها هستند. اما درد چیزی و درمان چیز دیگری است. مساله ستم ملی بدون نقد عمیق، همه جانبه، قاطع و بی تخفیف ناسیونالیسم بطور کلی و به مثابه یکی از ارکان ایدئولوژی بورژوایی، و نقد عمیق، ناسیونالیسم شونیستی حکومتهای ترکیه، ناسیونالیسم فارس (عظمت طلب ایرانی) و ناسیونالیسم عرب، نمی توان مشخصاً به نقد ناسیونالیسم کرد پرداخت. ناسیونالیسم کرد، بخشاً معلول آن سه جنبش ناسیونالیستی مقتدر دیگر در این مناطق است. اگر من مشخصاً بطور موردی به نقد ناسیونالیسم کرد می پردازم، به این دلیل است که در قدرت شریک نشدن او با حکومتهای رقیب اش، هنوز ادعای نوعی رادیکالیسم که تا حدودی خصیصه مبارزه ناسیونالیسم با سلطه فنودالیسم در قرون هجده و نوزده بود را با خود حمل کرده و یدک می کشد و برای خود موقعیتی اپوزیسیونی و مظلوم نمایانه و به نوعی محق بودن و داشتن برتری آرمانی بر ناسیونالیست های حاکم ترجمه می کند.

درباره مساله کرد تا به ایران مربوط می شود، این حکومت اسلامی بود که برای باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، جنگ مسلحانه را به مردم کردستان تحمیل کرد. با جهاد خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ علیه مردم کردستان، مساله ستم ملی وارد فاز پیچیده تری شد. مردمی که در جریان قیام مسلح شده و طعم آزادی را چشیده بودند دیگر به سادگی به سیاست سرکوبگرانه ی رژیم تن نمی دادند و نمی خواستند دستاوردهای خود را از دست بدهند و از شعارها و مطالباتی که با انقلاب مطرح شده بود، دست بردارند. رژیم به منظور باز پس گرفتن این دست آوردها و آزادیها، جنگ مسلحانه را به مردم تحمیل کرد. تصمیم قاطع کمونیست های کردستان به مقاومت هم، جهت حفاظت از آزادی و تداوم انقلاب پنجاه و هفت بود. انقلاب پنجاه و هفت، آزادی احزاب و سازمانها، تشکل های توده ای، فعالیت مطبوعاتی و اعتماد به نفس مردم کارگر و زحمتکش را به همراه داشت. بیست و هشت مرداد، روز زورآزمایی انقلاب و ضد انقلاب، دروازه عبور رژیم جهت سرکوب و در هم شکستن سازمانهای رادیکال و تثبیت ارزش های سخیف اسلامی به جامعه؛ و از

زاویه دید کمونیست های کردستان هم، سنگر دفاع از انقلاب و نه گفتن به کل حکومت اسلامی بود.

با فرمان حمله نظامی خمینی (جمهوری اسلامی) به کردستان، ناسیونالیسم کرد در ایران جان تازه ای گرفت. نمی شد مدعی حق ملت کرد بود و نظاره گر این وضعیت شد. ادعای مبارز بودن و همراه مردم بودن را داشت اما شریک مقابله با این لشگر کشی نشد. چون برای آنها در حکم عقب ماندن از قافله بود. علاوه بر اینها، ناسیونالیسم کرد در ایران، از موقعیت خود بعنوان شریک قدرت هیئت حاکمه بسیار ناراضی بود، چرا که جدی گرفته نمی شد و جایگاهی که شایسته خود می دانست، برایش قائل نبودند. بنابراین، فرصت بوجود آمده را غنیمت دانسته و برای قبولاندن خود به آنها حداکثر استفاد را کرد. ناسیونالیسم کرد (با سبک خود) در کنار جریانات رادیکال کردستان، شریک مقابله با این لشگر کشی جمهوری اسلامی شد (1). و به این خاطر، اعتباری برای خود کسب کرد. در عین حال، تاریخ مبارزه ناسیونالیسم کرد با رژیم جمهوری اسلامی، تاریخ سازش وی با آن نیز هست. و این مبارزه و مقاومت هیچ گونه حقانیت مضمونی و محتوایی به جنبش ناسیونالیسم کرد، بخصوص حزب دموکرات نخواهد بخشید. اینک از هردو سو ناسیونالیست های حاکم و اپوزیسیون میخواهند آن مبارزات را تماماً بحساب ناسیونالیسم و کرد بودن مردم کردستان بگذارند، این درست نیست. در این پژوهش ما نشان خواهیم داد دو جنبش ناسیونالیسم و کمونیسم و دو نیروی آنها در کردستان پس از غالب شدن مناسبات سرمایه داری، همیشه آشکار و پنهان در عرصه های مختلف اقتصادی، صنفی، سیاسی و نظامی در حال کشمکش همزمان با دولتهای منطقه و هم با همدیگر بوده اند. گاهی در کنار هم و اغلب در مقابل حکومت های ایران، در جنبش مبارزه سیاسی- نظامی مردم کردستان حضور داشته اند و هر کدام اهداف متفاوت خود را دنبال می کرده اند. اتفاقاً این برخورد سرکوبگرانه رژیم بود که جو و فضای دیگری بر روند مبارزه سیاسی مردم تحمیل کرد و مسیر مبارزه را چرخاند. یعنی در نتیجه شکست انقلاب بود که جنبش ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران، فرصت سر بلند کردن را پیدا کرد.

نقطه عزیمت ناسیونالیسم مطلقاً رفع ستم ملی و مساله زبان کردی یا مردم کردستان به چه زبانی صحبت کنند نیست. مساله زبان محملی برای اهداف سیاسی و داد و ستد و شریک حاکمیت شدن ناسیونالیسم کرد با حکومت های مرکزی است. امروز چه

زبانی بهتر و ابزار مناسب تری برای بهره مندی از دست آوردهای علمی در سطح جهانی و به تبع آن در سطح یک کشور است، یک مساله تخصصی و کارشناسانه است و می تواند در مورد آن صحبت کرد و نظر داد. اما تا جایی که مسائل سیاسی را بار آن نکرد و یک پلاتفرم و پرچم طبقاتی - سیاسی ویژه به آن آویزان نکرد. این یک سطح از مبحث است، سطح دیگر مساله این است که می توان به زبان کردی هم مبارزه طبقاتی و کمونیستی و هم بورژوازی کرد. زبان بورژوازی کرد (ناسیونالیسم کرد) در بر خورد به کارگر و کمونیست کرد دارای، همان مضامین و جوهری است که ناسیونالیسم عرب، ترک و فارس در برخورد به جنبش کارگری و کمونیست ها در این مناطق دارد. زبان مشترک چیزی را از ماهیت تضاد منافع طبقاتی بورژوازی کرد و کارگر کرد تغییر نمی دهد.

یاد آوری این مساله مهم است که نباید مبارزه علیه یکی از شاخه های ناسیونالیسم به سود شاخه های دیگر آن تمام شود. نقد ناسیونالیسم کرد از کانال نقد ناسیونالیسم — شوینیسیم ترک، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیسم عربی می گذرد. ناسیونالیسم ایرانی هم، چنان فضایی ایجاد کرده که با هر صد نفری که صحبت کرده ام، تقریباً ۷۰٪ آنها از همان کلمه اول گفتند: آقا شما کرد هستید؟ ایشان فارس بودن خود را فرض می داند و از روی لهجه من، که نه به مهارت وی، لهجه "شکر فارسی" را تکلم می کنم، نمی تواند بی تفاوت باشد، بلکه کرد بودنم را به من یاد آوری میکند تا فارس بودن خود را به رخ بکشد. تعدادی از مردم عادی متوجه برداشتی که پشت این "آقا شما کرد هستید" نیستند. معنی "آقا شما کرد هستید" این است که درست است که فارسی صحبت می کنید ولی حواست باشد هنوز آن فارسی ای که باید نیست، با لهجه است! کسانی که کرد زبان هستند، وقتی با زبان فارسی صحبت می کنند، در سطح فرهنگ غالب جامعه که فرهنگ هیئت حاکم است، کمتر از بقیه تحویل گرفته می شوند زیرا برای آنها در بیشتر موارد فارسی را با همان لهجه مخصوص (به متکلمانی که زبان مادریشان فارسی است) صحبت کردن؛ مهمتر از مضمون و محتوا است. مگر تا وقتی که متوجه شوند که شما اساساً به اصالت قومی (زبانی) و برتری یک زبان بر دیگری معتقد نیستید و بطور کلی، با ناسیونالیسم مخالف هستید. فرهنگ ناسیونالیستی فضا را برای این تفکیک تنگ کرده است و قضاوت اولی و اجتماعی ناسیونالیسم شوینیسیم ترک، فارس عظمت طلب ایرانی و عرب (که مردم عادی را به حاشیه رانده است) پیش داوری ایجاد نموده که

مردم کرد زبان به لحاظی (منفی) با بقیه تفاوت دارند. اصطلاحی هست که میگوید: "روباه تا قباله خود بخواند، پوستش را کنند". برای نمونه من در مسافرت به ترکیه (سالهای ۲۰۰۶-۱۹۹۳) چنان زیر فشار جو ضد کرد هیئت حاکمه دولت ترکیه قرار گرفتم که به همراهیان خود توصیه کرده در حین مسافرت به آنجا، جلوی چشم ماموران دولتی تا عبور از مرز، باهم کردی صحبت نکنیم(2). خودآگاهی وارونه ملی فضای ساختگی که مردم فکر کنند دلیل تکلم به زبان کردی باید احساس کهنتری کنند. مثل موقعیت نابرابر زن در جامعه مردسالار که او را کمتر از مرد بحساب می آورد. خودآگاهی وارونه ملی نمی تواند برابر رفتار کند. در مواردی چپهای تماما نبریده از ناسیونالیسم آن طرف سکه رانشان خواهند داد و به نشانه ارفاق به ناسیونالیسم کرد، اگر اقدام شیرینی از مردم کرد زبان میبینند می گویند "کردها همه آدم های خوبی هستند". آن اقدام شیرین را بحساب کمونیست بودن ما، و انسان گرایی مردم کردستان نمی گذارند، بلکه بحساب کرد بودن می گذارند! نمی توان در نقد این فرایند تنها به نقد ناسیونالیسم کرد اکتفا و آن را محکوم کرد و از مردم کردستان خواست که دست از ناسیونالیسم بکشند، اما حکومتهای ناسیونالیست که در قدرت هستند، نقد نشده و بحال خود رها شوند تا در لفافه میراث فرهنگی، (میراثی که همیشه مایه گمراهی کارگراست) مبارزه با تجزیه طلبی و پاسداری از "تاریخ و تمدن ملت"، حماقت جنبش ناسیونالیستی حاکم را به فرهنگ مردم تبدیل نموده و آن را مایه افتخار قلمداد کنند. باید از طریق تقویت جنبش کمونیستی در منطقه، سنت های دارای برخورد برابر هستند را از زیر نفوذ سنت های که برخورد نابرابر ناسیونالیستی رواج می دهند تمیز داد. ما کمونیست ها، مخالف پرچم ملی، مرز، ناسیونالیسم و تقسیم مردم بر این اساس، نه تنها وقتی که نیروهای در حال ساختن پرچم جنبش ملی گرایي ترک و کرد و ... هستند و میخواهند جهت اعاده سهمشان، کشور را "تجزیه" کرده و ناسیونالیسم حاکم رابه چالش بکشانند آن را جهل و خرافات و ضد کارگری میدانیم؛ بلکه، دقیقاً زمانی هم ناسیونالیسم در مسند حاکمیت و هیچ ادعایی بر تجزیه کشور نداشته و خواهان حفظ تمامیت ارضی است، عینا خرافات، جهالت و ضد انسانی میدانیم. نقد ملی گرایی، تاکتیک کمونیستی نیست، بلکه اصول پایه آن است. باید این اصول پایه در تمام جوانب بمثابة نقدی ریشه ای به معضلات بشری با انگیزه یافتن یک راه حل عمومی انسانی درک شود. نه فقط آن پرچم مخالفت با ناسیونالیسم "ملت" های که در حال ساختن هستند ترجمه شود، ولی موافق نوعی از آن (پرچم

ملت خود) بود. آسان خواهد بود برای ناسیونالیست های این طرف که ناسیونالیسم طرف مقابل را بی رحمانه نقد کنند، اما این اهمیت ندارد، مگر بطور کلی و از جمله ناسیونالیسم در حاکمیت خود را نیز بیرحمانه نقد کنند. اساس کار این است. نقد ناسیونالیسم جاده یک طرفه نیست. اگر ما مخالف پرچم، مرز و تقسیم مردم بر اساس هویت ملی هستیم چرا باید موافق نوعی از آن بود؟

بالاخره لازم به تذکر است که نباید تلویحاً تصویر ناروشنی داد که این نقد، فقط محدود به ناسیونالیسم کرد است. نقد ما از موضع کمونیستی، نقد همه شاخه های آن و قابل تعمیم به انواع آن است. اگر چه این کتاب مشخصاً در مورد حدکا است، ولی مخاطب ما تنها ناسیونالیسم کرد نیست، مخاطب این نقد، کل مکتب جهانی ملی گرایی است. اگر مثلاً کمونیستی در تهران کلمه کرد را از این اثر بردارد و فارس را بجای کلمه کرد بگذارد، یا در تبریز، ناسیونالیسم ترک را و در بلوچستان، ناسیونالیسم بلوچ را و در اهواز، ناسیونالیسم عرب را بجای کلمه کرد بگذارد، اصول نقد یکسان و معتبر می ماند. چنانچه نقد به مذهب نمی تواند صرفاً به نقد اسلام محدود بماند بلکه باید کلیه سیستم ایده آلیستی و کلیه مذاهب با تمام شاخه ها و شعبات آن را در بر بگیرد. در جهان بینی کمونیسم، نقد اسلام، نه تنها دادن آوانس به مثلاً مسیحیت یا یهودیت نیست، بلکه زدودن کل سیستم و صنعت مذهب در کلیت آن، از جمله جهالت مسیحیت و یهودیگری نیز، است. دقیقاً نقد ما به ناسیونالیسم کرد، همان نقد به ناسیونالیسم فارس، ترک، بلوچ و عرب است. در جای دیگر مفصلاً خاطر نشان خواهیم کرد که انواع مختلف ناسیونالیسم عصر ما صرفنظر از ویژگی هایشان همه داری خواص ذاتی مشترکی هستند و نباید به ذهن خواننده متبادر شود که ناسیونالیسم کرد در اصول پایه تافته جدا بافته از همتاهای خود است و یا باعث شود که نقد آن، آوانس و امتیازی به نفع دیگر ناسیونالیست های حاکم باشد. اجازه نمیدهیم سوء تعبیر شود که این فقط ناسیونالیسم کرد است که ارتجاعی، عقب مانده، ضد کارگر، ضد کمونیسم، بیگانه ستیز و نسخه ابدی کردن تفرقه مابین مردم بوده و به این اعتبار ضد انسانی است؛ این صفات مستتر در تمامی جنبش های ناسیونالیستی دنیای معاصر است.

اقتضای پاکسازی های قومی در کشورهای بالکان، تخریب اردوگاهها و شهرهای فلسطین توسط اسرائیل و... سیاست و عمل ناسیونالیسم و طبقه بورژوا در قرن ۲۱، نشان می دهد. کسی که نظاره گر این فجایع باشد و هنوز بر ناسیونالیسم پافشاری

کند، متأسفانه تنها با نصیحت و تبلیغ و ترویج مجاب نمی شود. تبلیغ و ترویج و مجاب کردن جای خود دارد و همیشه یک رکن از کار تعطیل ناپذیر ماست؛ اما باید کارگر و کمونیست جامعه به قدرت، تشکل و نیروی خود متکی شود و در هر عرصه ای ایشان را به پذیرش واقعیت های جدید دنیای امروز کردستان وادار کند و جانب دیگر فعالیت خود یعنی نصیحت، تبلیغ و ترویج و مجاب کردن را تکمیل کند.

هدف حزب دموکرات رفع ستم ملی نیست

اشتباه محض است اگر تصور کنید که حزب دموکرات جهت رفع ستم ملی و حل مساله کرد مبارزه می کند. خیر. هویت ملی، فلسفه وجودی احزاب ناسیونالیست است. آنها تا زمانی که در اپوزیسیون هستند، ستم ملی و هویت ملی را بعنوان ابزار، اهرم و پرچم بسیج عمومی مردم به دور پلانتفرم سیاسی خود و دادن یک اعتبار معنوی - مضمونی رادیکال به پلانتفرم ارتجاعیشان، آن را علم می کنند. هنگامی که در حاکمیت هستند، آن را می خواهند تا مثل هر حکومت ناسیونالیست دیگری، به بهانه خطر هجوم دشمن خارجی، کارگر را بترساند و مانع اتحاد آنها شوند. با در دست داشتن ابزار تفرقه ملی، مرز میان دوست و دشمن مخدوش خواهند کرد و کارگر راحت دشمن را شناسایی نمی کند، خود را خودی و ته دل کارگر را خالی کرده و مانع اتحاد آنها شوند و خود را دلسوز و نه دشمن مردم، اعلام نمایند. با در دست داشتن ابزار تفرقه ملی، مرز میان دوست و دشمن را مخدوش کرده و مانع از این می شوند که کارگر به راحتی قادر به شناسایی دشمن باشد. پرچم هویت ملی پرده ابهامی است که بورژوازی چهره ضد کارگری خود را با آن می پوشاند تا مانع پی بردن به واقعیت های ورای آن شود. بدین وسیله هر بخشی از کارگران اسیر حکومت های بورژوائی نتوانند با کارگران بخش های دیگر، علیه بورژوازی هر دو طرف متحد شوند و صف مستقل از آنها تشکیل بدهند. بنابر این، هر گونه ادعای حدکا دال بر رفع ستم ملی و حل مساله کرد، پروپاگاندایی بیش نیست و هیچ اعتباری ندارد. هستی آنها با تولید و باز تولید هویت ملی و تکریم تمایزات ملی و ناسیونالیسم گره خورده است. اگر هویت ملی و ناسیونالیستی را از آنها بگیرید، هیچ حرفی برای مردم بخصوص برای کارگر کرد ندارند و برای بودن باید مدام هویت ملی خود را حفظ کنند. تفرقه را تعمیق بخشند، هویت بتراشند، از نو آن را خلق کنند، به آن شاخ و برگ بدهند و برای مخلوق خویش تاریخ بسازند. در نتیجه استراتژی ایجاد تفرقه

میان مردم منتسب به ملت های متفاوت است و همیشه بانی تفرقه به وجود آمده میان مردم را خارج از محدوده مرزها جستجو می کند. همیشه هویت تراشی کذایی ملی سرلوحه تمامی طرح ها و برنامه های آنها است. هرچه راجع به مدارا کردن، تفاهم و مصالحه می گویند، با فرض رسمیت دادن به هویت ملی متفاوت خویش است. لذا ادعای تفاهم و مصالحه آنها عملاً پوچ و دروغ و غیر صمیمانه و غیر واقعی است. ایشان با هویت ملی کاردارند تا بوسیله آن سهم خود را بدست آورند. تا مشروعیت اجتماعی کسب نمایند. هویت ملی میخوانند تا پشت آن، هویت طبقاتی خود را از چشم کارگر پنهان نمایند. هویت ملی می خواهند تا کارگر، تمایز طبقاتی خود را با بورژوازی به زحمت تمییز دهد. تا هر کارگری خواستار صف مستقل کارگری شد، از حق اعتصاب و تشکل، از افزایش دستمزد، از کاهش ساعت کار، از اتحاد کارگری، از هویت انسانی و حکومت کارگری دم زد و یا خواستار سوسیالیسم شد، زیپ دهان وی را با مهملاتی چون " ما اول کرد هستیم، اول باید ستم ملی را رفع و مساله کرد حل شود، اول باید حکومت ملی داشته باشیم " ببندند و سدی غیر قابل عبور در برابر تحرکات کارگری بسازند.

بدون فضا سازی و خصومت ملی و ایجاد تفرقه و هویت تراشی، بازار بسیج نیروی ناسیونالیسم بی رونق می شود. بودن آن نمی تواند زندگی کند، همان گونه که ماهی بدون آب. هر وقت کارگر و مردم آزادیخواه اقدامات وی را بنقد بکشند و خواستار جدایی دین از دولت، آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، تشکل مستقل کارگری، حق اعتصاب، افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار، اتحاد بین المللی، بیمه بیکاری و خواستار سوسیالیسم و حکومت کارگری باشند، با " سفسطه گری " بگویند فعلاً وقتش نیست از هویت کارگری خود حرف بزنید، باید دیدید حالا در چه مرحله ای هستیم؟ اول کدام مسئله اولویت دارد؟ فعلاً وقت این شعارها نیست. بورژوازی اهل سیاست است. شاید به وجود کارگر اعتراف کند و بگوید کارگر هم باید روزی صف مستقل، هویت طبقاتی و تمایز طبقاتی خود را داشته باشد. کارگر حق دارد اعتصاب کند، خواستار سوسیالیسم و حکومت کارگری شود، ولی امروز وقت آنها نیست. باید اینها را بگذارد برای زمانی که مناسب است. امروز اولویت ما این است که باید جایی داشته باشیم، باید دولتی داشته باشیم، پرچم و هویت خود را داشته باشیم. اجازه بدهید اول همه ما از کارگر و غیر کارگر جایی- کشوری داشته باشیم، تا بتوانیم به آن مطالبات هم بپردازیم. شما کارگران عزیز باید " آگاهانه " این مرحله از صف مستقل،

حق اعتصاب و تشکل، افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار و غیر برجسته نکنید. هویت کارگری، راه حل کارگری و سوسیالیسم و حکومت کارگری و (هرچه کارگری هست)، خوب است، اما حال و قتش نیست و باید آن را به مرحله دیگری موکول کرد. شرایط حکم میکند همه ما از کارگر و کمونیست و بورژوا امروز یک دل و یک صدا از اولی (ملت) شروع کنیم. اتحاد ملت در مقابل دشمن اصلی را حفظ کنیم. ما باید اول ستم ملی رفع و مساله کرد حل کنیم و حکومت ملی (فدرالیسم) خود داشته باشیم. وقتی انشالله از این مرحله عبور کردیم، فرصت پرداختن به بحث تمایز طبقاتی، هم می رسد. اما اکنون بحث تمایز طبقاتی، شورش کارگران علیه بورژوازی، تبلیغ و ترویج کمونیستی علیه احزاب ملی گرا پروسه "استقلال" و فدرالیسم یا خودمختاری را غیر ممکن، یا به تعویق می اندازد و این به ضرر کارگراست. باید کارگر "آگاهانه" در این مرحله از خواست صف مستقل کارگری خود، از حق اعتصاب... هویت متمایز خود و سوسیالیسم و حکومت کارگری به نفع سیاست های تک بعدی و نارسای، آنان صرف نظر نماید.

جواب کارگر سوسیالیست به همه این پندارهای حکیمانه، گویا و مشخص چنین است: شما جناب بورژوا "آگاهانه" در این مرحله مانع صف مستقل کارگر نشوید، حق اعتصاب و تشکل را تحمل فرمائید، افزایش دستمزد، کاهش ساعت کار، اتحاد کارگری، راه حل کارگری و سوسیالیسم و حکومت ما را تحمل نمایید، از دشمنی، تفرقه و هویت تراشی کذایی بین انسانها صرف نظر نمایید و اجازه بدهید از این طریق ستم ملی را رفع کنیم. شما اجازه بدهید بجای هویت ملی، هویت کارگری داشته باشیم. حکومتی که کارگر اتحاد طبقاتی خود را فدای آن نماید، صفوفش مستقل و مستحکم نشود، چهره دشمن طبقاتی اش را رو نکند، قدرت آن در تقابل قدرت و تشکل کارگر باشد، به چه درد ما میخورد؟ آن حکومت پیشکش شما چرا که ما آن حکومت را که به قیمت زبان کارگر را نزد کارفرما (هر کس که باشد کرد یا روسی) بستن باشد، نمی خواهیم. اتحادی که سعادت و خوشبختی کارگر را در اولویت چندم قرار بدهد، تشکلی که ضامن قدرت وی است را محدود نماید، اجازه تبلیغ و ترویج جهت افشا کردن چهره دشمن طبقاتی نداشته باشد، آن کشور، حکومت و وطن به چه درد ما میخورد؟ حتی اگر تشکیل شده باشد آن را بهم خواهیم زد و ناچاریم از نو، بر ویرانه های آن حکومت کارگری - دنیایی خود بنانهیم. ما باید این پرده را از روی چهره واقعی ناسیونالیسم برداریم و آنها را از حالت اسطوره به ابژکتیو در آوریم و ذات

واقعی اش را به جامعه معرفی کنیم. هدف ما هم از رفع ستم ملی و حل مساله کرد، و در آوردن این چماق از دست ناسیونالیست های هر دو طرف و خلع سلاح آنها، جهت اتحاد طبقاتی کارگر است.

گفتم هدف حزب دموکرات حل مساله ستم ملی نیست، میخواهد بر متن تعمیق بخشیدن به تمایزات ملی، عمارت فرمانروایی(دنیای خود) پرچم سیاسی، برنامه های اقتصادی و نظامی خود رایسازد. هویت ملی را وسیله معامله با تهران و حکومت های مرکزی قرار دهد. فدرالیسم را قبول دارد و سعی می کند که این فرهنگ را در ایران شکل بدهد و نهادینه کند. می خواهند ایران فدرالیسم باشد و در عین حال ثبات و امنیت سیاسی داشته باشد! خالد عزیزی دبیرکل یکی از احزاب دموکرات چنین میگوید:

" خواسته ما این است که ایران به صورت فدرال اداره شود. ما یک ایران دموکراتیک فدرال داشته باشیم. قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و قانونی در تهران متمرکز نشود. بقیه ملت های ایران در چگونگی شکل گیری ایران، تشکیل دولت ایران و تثبیت هویت ایران ذینفع باشند. ما این برنامه فدرالیسم را در کنگره چهاردهم حزب دموکرات کردستان قبول کردیم و سعی می کنیم که این فرهنگ را در ایران شکل بدهیم و نهادینه بکنیم که اگر ما می خواهیم در ایران ثبات و امنیت سیاسی داشته باشیم، باید دموکراسی وجود داشته باشد و در این دموکراسی باید به تنوعات سیاسی، فرهنگی، ملی و مذهبی ایران اعتراف شود. موقعی که این اعتراف انجام شد، می توانیم همه با هم ایران را اداره بکنیم. اگر بخواهم خلاصه بگویم، برنامه فدرالیسم برای ایران این است که در آن ملت های مختلف در چارچوب یک ایران فدرال حقوق ملی و فرهنگی خود را داشته و در تهران در چگونگی اداره کشور ایران ذینفع هستند. استراتژی حزب دموکرات کردستان، یک ایران فدرال است. اگر یک روزی قرار باشد دولت مرکزی، صرف نظر از هر هویتی که دارد، مسایل قانون اساسی را محور مذاکره با کردها قرار بدهد و از این راه دولت بتواند مشکلات سیاسی کردستان را به شکلی حل کند، ما آن را خوب و مثبت می دانیم. بنابراین به لحاظ اصولی مذاکره با دولت مرکزی درست است، منتهی جمهوری اسلامی ایران این استعداد را ندارد. اگر ما به مذاکره نگاه کنیم، طبعاً مذاکره اشکال مختلفی دارد". خالد عزیزی محاحبه با عنایت فانی (خبرگزار بی بی سی) بتاريخ سه شنبه دوم ماه مارس ۲۰۱۰.

اگر کرد هستی و میخواهید ستم ملی رفع شود، هویت ایرانی یعنی چه، چرا دست از سر ایران بر نمی دارید؟ اگر هم هویت ایرانی را حفظ می کنید، هویت کردی و ستم ملی یعنی چه؟ چرا فقط کرد باید دو هویت ایرانی و کردی را همزمان داشته باشد؟ تعدد زوجات را شنیده بودیم ولی داشتن دو هویت هم کردی و هم ایرانی (به طور همزمان) در یک کشور را نه! البته ایشان دو هویتی را تنها برای کرد مطالبه نمی کند، بلکه می خواهد هر کدام از "ملت" ها با حفظ هویت ملی خود یک هویت ایرانی هم داشته باشد. از منظر ایشان برای اینکه کرد به حق خود برسد، سعی می کند تا بقیه "ملت های ایران" را در چگونگی شکل گیری ایران دخالت بدهد. کار به تناقضات این فرمول یعنی ملت در ملت و دولت در دولت ندارد. مدعی است در تشکیل دولت ایران و تثبیت هویت ایران هم ذینفع است. غافل از اینکه با آن سیاست، (ادغام شش ملت در یک ملت و شش دولت در یک دولت) جنگها را شعله ور می کند که جنگ کشورهای یوگسلاوی سابق در مقایسه با آن هیچ خواهد بود. حدکا می خواهد به تنوعات سیاسی، فرهنگی، ملی و مذهبی ایران اعتراف شود.

مساله کرد یا با جدایی و استقلال و یا ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق در ایران قابل حل است. فدرالیسم، خودمختاری، خودگردانی و یا حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نسخه ابدی کردن تفرقه و دشمنی ملی میان این بخش از مردم با بخشهای دیگر است. از طرفی منفعت ناسیونالیسم کرد ایرانی اجازه نمی دهد عزیزی گویا، شفاف و بی اگر و اما همین را مطالبه کند و سر راست شعار جدایی و استقلال یا ماندن بعنوان شهروندان متساوی الحقوق را سر بدهد؛ و از طرف دیگر بخاطر وسوسه شریک شدن در اقتصاد ایران، شهامت ندارد جدایی و استقلال طرح کند. آن جاذبه و دلیلی است که برای رسیدن به آن با مساله کرد مثل کارت بازی، همیشه با آن بازی کند.

بیوگرافی شخصیت های حزب دمکرات "ملی کرد"

در دنیایی که موقعیت تولید کنندگان، (کسانیکه تولید میکنند و ثروت جامعه را می آفرینند) با محصول کار و مناسبات آن وارونه است، نتیجه کارکرد آن سیستم، طبیعا منجر به وارونه شدن مولفه های زیادی خواهد شد. دیوار کج دنیای وارونه از همین جا پایه ریزی خواهد شد. در این دنیای وارونه بعید نیست که جاهل را عالم، حماقت را درایت، بی شرفی را با شرفی، بندگی را آزادی، حمله را دفاع، جنگ طلبی را

صلح دوستی، مرتجع را رادیکال، سرکوبگر را انقلابی و دروغ را حقیقت جلوه دهند! چنین است برخی از آثار مورخین، تئوریسین ها، دانشمندان، شاعران و سیاستمداران بورژوا- ناسیونالیست معاصر. در این آشفته روزگار، ناسیونالیست ها به میل و سلیقه خود هر چند و هر کدام از این مولفه ها را در مورد شخصیت های ملی خود تغییر ماهیت می دهند. بیوگرافی شخصیت های (ملی کرد) حزب دموکرات به روایت ناسیونالیست ها در این متن " وارونه و تغییر ماهیت داده شده" جای خواهند گرفت.

اما انصاف حکم می کند که یک ملاحظه تاریخی را یادآور شد: در متن این ملاحظه تاریخی نه من و نه هیچ انسان واقع بینی این انتظار را ندارد که در عصر فنودالیسم و ملوک طوایفی، رهبران قیامها، شورشها و اعتراضات جامعه کردستان، شخصیت‌های لائیک، سکولار به معنای امروزی کلمه و مدرن و مترقی باشند. من چنان انتظاری ندارم و باید آنها را در متن دنیا و داده های زمانه خود آنها گذاشت و بر آن مبنا به قضاوتشان نشست.

ولی حتی درست وقتی که آنها را در متن داده های زمان خود آنها می گذاریم، انتظار اینکه خط و موضع حمایت از دهقانان علیه مالکین، طرفداری از ارزشهای مدرن بورژوازی انقلابی آن زمان؛ طرفداری دولت متمرکز و جنبش جهانشمول در مقابل محلی گری معاصرشان، برابری زن و مرد و آزادی طلاق وجود داشته باشند، انتظار زیادی نیست. ناسلامتی آنان انقلابیون زمانه بودند! ولی متأسفانه چنان که ذیلاً مشخص خواهد شد "رهبران کرد" انقلابیون رادیکال زمانه خود هم نبودند، برعکس، حفظ ارزشهای جامعه بدوی را امر خود دانسته اند. نکته تأسف آور در این رابطه، این است که اکنون احزاب و اشخاصی آنها را به عنوان رهبران و پیشوایان مردم کرد به ما قالب می کنند! چنانکه در ذیل خواهیم دید آنها خود سردمداران فنودال، شیوخ و مرتجعین بوده و بخشاً در اعتراض به روند جهانی شدن و شهری شدن جامعه بدوی کردستان قیام کردند. چنانکه تاریخ نشان می دهد از جنبش های مترقی زمانه خود گامها عقب بودند و حداقل خصوصیات بورژوازی مدرن در پاسداری از ارزشهای بورژوازی و لیبرالیسم را نمایندگی نکردند. با این همه امروز سازمانها و جریاناتی آنها را رهبران مردم دانسته و مراسم و جشن بزرگداشت و سالگرد قیام ها، تولد و وفات را برای آنها، تحت عنوان "بزرگان کرد" برپا می دارند. و با این کار جبهه ارتجاع امروز جامعه کردستان را در مقابل جنبش

آزادخواهی و مساوی طلبی طبقه کارگر تقویت خواهند کرد.

جنبش های شیخ سلام بارزانی، شیخ محمود حفید، شیخ سعید پیران (۱۹۲۵)، شیخ رضا درسیم و شیخ عبدالقادر از ناسیونالیسم معاصر ارتجاعی تر بودند. با توجه به اسم و رسم نامبردگان، مشخص است که به چه گرایش و اقشار اجتماعی متعلق بودند. می ماند رهبران معاصر تر و جدید ناسیونالیست، که لازم است آنها را کمی بیشتر به خوانندگان معرفی نمایم. چند فاکت و نقل قول از رهبران به اصطلاح مدرن تر آنها، جایگاه و دلمشغولی های آنها را نشان خواهد داد:

الف- آقای قاضی محمد: "قبل از اینکه قاضی به پست تریبون که در مرکز میدان چهارچراغ قرار گرفته بود برود، به اعضای کمیته مرکزی اعلام کرد: "بروید آن قرآن و نقشه کردستان بزرگ و پرچم کردستان را بیاورید." ... اعضای کمیته مرکزی ... قرآن مقدس به همراه پرچم و نقشه کردستان بزرگ را روی دست ملا حسین شکاک گذاشتند و به ... قاضی محمد روپوش قرآن و پرچم و نقشه کردستان را کنار زد و در مراسمی رسمی سوگند را به جای آورد و فرمود: "من به خدا، به کلام عظیم خدا، به میهن، به شرافت ملت کرد، به پرچم مقدس کردستان قسم یاد می کنم که تا آخرین نفس زندگی ام و تا آخرین قطره خونم با جان و مال در راه حفظ استقلال و برافراشتن پرچم کردستان تلاش کنم و نسبت به جمهوری کردستان و اتحاد کرد و آذربایجان مطیع و وفادار باشم." ص ۷۹ هاله کوک خاطرات غنی بلوریان. در جای دیگر باز به مناسبت شصتمین سالگرد جمهوری مهاباد، آقای رزگار رنجرو در هلند، در روز ۲۶ ماه ژانویه ۲۰۰۶ از زبان همسر آقای قاضی محمد (مینا خانم) نقل می کند و نویسد: "قاضی مطالعه زیادی داشت و خیلی خود را خسته می کرد نهج البلاغه، تفسیر قرآن و احادیث پیامبر رامی خواند." ملاحظه کردید که قاضی محمد که این همه جای افتخارشان است؛ چه مردی بوده و فکرش با ("کلام عظیم خدا، نهج البلاغه و احادیث پیامبر") مشغول بوده و چه منابعی را مطالعه کرده است! امروز از روی اجرای مفهوم "کلام عظیم خدا، نهج البلاغه و احادیث محمد قریشی" توسط جمهوری اسلامی و طالبان می توان باقی داستان را تا پایان متوجه شد.

ب- عبدالرحمن قاسملو رهبری وقت حدکا در انقلاب ۱۳۵۷ به خمینی لبیک گفت. در زمان جنگ مردم کردستان با رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ از پشت و از بالای سر هیئت نمایندگی خلق کرد، با رژیم باب مذاکره بازکرد و با این تکروری از اعتبار و اتحاد هیئت نمایندگی خلق کرد در مقابل رژیم کاسته شد و زمینه دودستگی

در آن را فراهم آورد. به رهبری ایشان حزب دمکرات ارتش و سپاه پاسداران را در سال ۱۳۵۸ در داخل شهر سنندج اسکورت کرد. حمله به مردم، تشکلهای توده ای و اعلام جنگ با سازمانهای کمونیستی و از جمله قتل عام پیشمرگان سازمان پیکار در سال ۱۳۵۹ در شهر بوکان، ترور صلاح شمس الدین مسئول اتحادیه کمونیست ها در جلوی در خانه اش در شهر مهاباد بدلیل تبلیغات سیاسی و روشنگری در مورد برنامه حدکا، همه در زمان رهبری عبدالرحمن قاسملو صورت گرفت. حمایت از شورای ملی مقاومت و پیوستن به مجاهدین، تصویب قطعنامه ارتجاعی جنگ سراسری علیه سازمان کردستان حزب کمونیست ایران- کومه له در کنگره شش این حزب در سال ۱۳۶۳ و کشتن بیش از ... حتی حزب دمکرات "رهبری انقلابی" در نتیجه برخورد نابرابر، تکروری و "لیست فیکس" قاسملو در سال ۱۳۶۸ انشعاب کرد. همه این "افتخارات" دستاورد های تاریخی این رهبر "کرد" هستند.

پ- رهبران متأخر حزب دمکرات از ریاست جمهوری خاتمی در دوره هشتم (جنبش دوم خرداد "انتخابات") دفاع کردند. از نظم نوین آمریکا حمایت کردند و رئیس جمهوری بوش را تبریک گفتند. حمایت از نامزدی مهدی کروبی در "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری وبالاخره تاسیس یزاکا، از شاهکارهای رهبران جدید تر حدکا هستند! تمام این رسوایی ها را به اسم منافع کرد مرتکب شدند. کجای این اقدامات به نفع کرد بود؟ قاضی محمد به استقبال سرلشگر همایونی می رور تا به کرد خدمت کند. قاسملو به خمینی لبیک می گوید و به کومه له جنگ تحمیل می کند تا به کرد خدمت کند! اینها فاکتهای مهمی هستند تا کارتاکتر رهبران قدیم و جدید این احزاب را بهتر شناخت. اسناد نشان داده اند، آرمان آنها در گذشته، دفاع از دهقان و زحمتکش نبود، همچنان که امروز در دفاع از منافع کارگر و راه حل کارگری نیست. عملکرد آنها حمایت از کارفرما و راه حل بورژوازی را به عنوان راه حل نهایی مسائل در مقابل راه حل کارگری قرار داده اند. وظیفه ما کمونیست ها، مردم معترض و همه آزادیخواهان واقعی است که مردم کردستان و کل منطقه را از سازشکاری این رهبران و احزابشان مطلع نماییم. تاریخ گذشته "رهبران کرد" قاضی محمد، جمهوری مهاباد، حزب دمکرات و ناسیونالیسم بطور کلی، نه تنها نقطه قوت مبارزه مردم کردستان برای آزادی، برابری و سعادت در این پروسه تاریخی نبوده و نیست، بلکه در پروسه این نقد و بررسی بافاکت نشان داده شد که آنها نقطه ضعف اساسی و بازدارنده مبارزه کارگر برای آزادی، برابری و

سعادت بوده و هستند. نه تنها نمی توان از روش آنها الگوبرداری و استفاده کرد، بلکه باید در تمام سطوح مبارزاتی، آرمانهای آنها، افق-جهانبینی و ارزشهای آنها را عمیقاً به نقد کشید. تاریخ مبارزه آنها برای نسل امروز کارگر و مردم کردستان نه تنها جای افتخار نیست، بلکه مایه تأسف عمیق، نگرانی، پشیمانی و تلاش برای جبران و تصحیح بدآموزیهای آنها است. دنبال سیاست رهبران قدیم و جدید حزب دمکرات افتادن، در سیاست امروز کردستان و ایران حماقت بزرگی است.

ت- اخیراً عبدالله مهتدی و اشخاصی از کومه له "عملکرد رهبران سیاسی کرد ایران در سال ۲۰۱۰" را به لیست رهبران کرد اضافه کرده اند و پراتیک (بیلان) یک ساله آنها را بعنوان رهبران کرد ارزیابی می نمایند. اینکه نویسنده آن مطالب خود تا چه حد سطحی نگرانه به جامعه و تناقضات آن برخورد می نماید که تمام طبقات یک جغرافیا را غیر طبقاتی و غیر علمی و غیر واقعی به اسم کرد، آن هم بمنظور دشمنی با استقلال کارگر، در یک کیسه ریخته است؛ هیچی از این حقیقت کم نمی کند که مرز کومه له یها با حزب دمکرات چنان شبیه بهم و ناسیونالیستی است که جامعه آنها را به یک چشم نگاه میکند و فرقی اساسی و مرزی بین رهبران کومه له و رهبران حزب دمکرات قائل نیست. در این بخش مشخصاً موضع نقد حزب دمکرات است، ولی در فرصت دیگری به آنها نیز خواهیم پرداخت.

قبلاً گفتیم که می توان گذشته را به گذشته سپرد. پیروزی و شکست جنبش های اجتماعی را در متن شرایط تاریخی خود آن جنبش ها باید بررسی کرد و نه با بینش و داده های امروز به قضاوت قاضی محمد و جمهوری مهاباد نشست. البته می توان از گذشته درس و تجربه اندوخت. گذشته ای که قابل دفاع باشد، گذشته ای که قابل تعمیم باشد و با روند تکامل زندگی امروز و فردای انسان برای آزادی وی در تناقض نباشد. دقیقاً این کاری است که ما انجام میدهیم. اگر قرار است از گذشته درس و تجربه اندوخت، اولین درسی و تجربه ای که باید آموخت این است که نباید اسپیر جنبش هایی که مبدا حرکتشان آزادی و مساوات کامل انسان نیست (صرفاً بخاطر یک سری تلاش تاریخی مردم و قربانی دادن آنها در آن راه)؛ شد. زیرا آنها خود اسپیر تناقضات ذاتی آن جنبش با منافع مردم بوده و هستند. جنبش های ملی در قرن ۲۱ در هر شکلی که خود را بروز دهند ارتجاعی هستند. حزب دمکرات یکی از احزاب این جنبش است. بر این اساس آنها را به مثابه پیشکسوتان، رهبران و بزرگان تاریخ به مردم معرفی کردن، فعالیتی بغایت ارتجاعی است. هر جا کسانی بخواهند

این کار را بکنند، باید بسیار متین، مستدل، با فاکت و با حوصله به حکم کارنامه آنها، این واقعیت راجلوی چشمشان گرفت. آنهایی که چشم دیدن واقعیت دارند را روشن کرد. بسیار متین و مستدل به آنها گفت که پدیده های تاریخی تغییر کرده اند، بافت اجتماعی جامعه کردستان تغییر کرده است، درک و توقع مردم از زندگی تغییر کرده است و شما هم باید تغییر کنید. اگر نسل قدیم حدکا و هر ملت پرستی، متاسفانه فرصت از دست داده است، نسل جدید هنوز شانس دارد. دروازه عبور از "رهبران و بزرگان عشایر و فنودال" بر آنها بسته نشده است. کل سیستم زندگی اجتماعی دنیا تغییر کرده و خط مشی ملت پرستی دیگر نمی تواند راهنمای مبارزین نسل امروز طبقه کارگر و مبارزین راه سعادت مردم کردستان باشند. شرط نجات مردم و بزرگ شدن آنها در گروه شهامت آنها در کندن و عبور از سنتها و فرهنگ بازدارنده این "قهرمانان، رهبران و بزرگان" و خط مشی سیاسی آنهاست. آنها قهرمانان نبودند، رهبر و بزرگان کارگر نبودند. لطفا افسانه از آنها نسازید. چه بسا امروز اگر در حیات بودند مثل وارثین خود علیه مبارزه جوانان برای خلاصی از فرهنگ اسلامی، علیه آزادی زن و علیه مبارزه کارگران بودند. آنها پدیده و تاریخ سپری شده هستند. تنها فرقی که وجود دارد این است که آن روزگار قاضی محمد و جریان اش شانس نداشتند که توسط یک جریان انساندوست، انقلابی، مدرن و کمونیستی مثل ما چلنج شوند؛ مفهوم "کلام عظیم خدا، نهج البلاغه و احادیث محمد قریشی" در قم، تهران، کابل و مگادیشو تجربه نشده بود و آنها به اندازه قد کوتاه و بنیه ضعیف فکری، سیاسی، اجتماع و طبقاتی آن زمان خود، هم خویشان و هم دنیای پیرامون را شناختند. اگر آنها در قید حیات بودند، چه بسا امروز با دقت به توصیه های ما برخورد می کردند و علیه مبارزه دهقانان و کارگران نمی بودند. اما امروز وارثین حدکا این شانس را دارند. جریان کمونیستی دیگری را می شناسند که به آزادی زن، به حقوق و حرمت کودک، به رهایی کارگر از استثمار و به مبارزه ضد خرافات مذهبی و رفع ستم ملی به نوع دیگری برخورد می کنند. اگر طبقات اجتماعی مشکلشان تنها کمبود معلومات و آگاهی بود، حدکا می توانست این کمبودهای معلوماتی خود را جبران کند و از جنبش کمونیستی یاد بگیرد و دست از آن خط مشی سیاسی که بجز بدبختی چیزی برای کارگران کردستان ندارد، بردارد. مجبور نیست مذهبی و عقب مانده باشد، مجبور نیست در برخورد به زن، دارای افکار قرون وسطایی باشد و مجبور نیست بین کارگر و بورژوا تا ابد طوق اسارت آور آرمانهای

بورژوازی به گردن آویزان کند. این شانس است که زمان قاضی محمد در 1325 نبود و شاید به این اعتبار بشود به گذشتگان ارفاق کرد و سخت نگرفت (اگر نهج البلاغه بخواند) چون بهترش را بلد نبودند و نمی شناختند. اما مخالفت کردن امروز حدکا با آزادی زن، با آزادی کارگر و کمونیسم به مراتب ارتجاعی تر از آن زمان است. تکرار اشتباهات آنها نابخشودنی است.

توهم به دولت مرکزی و مثل برادر کوچک و نحیف شریک شدن در قدرت درکنار هر رژیم و هر حکومتی، تاریخاً جزء کاراکتر رهبران ناسیونالیسم کرد و رکن جافتاده سنت سیاسی و طبقاتی احزاب دمکرات بوده و هست. از همین رو حزب دمکرات تا زمان حاضر، نه تنها منافع مردم کردستان، بلکه چند رهبر خود را قربانی آن توهم و سازشکاری با حکومت های مرکزی کرده است که اولین آن قاضی محمد و آخرین اشان آقایان قاسملو و شرفکندی بودند. و ناسیونالیسم کرد هر بار که خرابکاری میکند، بجای درس گرفتن و نقد خط مشی سیاسی غلط خود، از گذشتگان تاریخ و افسانه می سازد. چون نقطه عزیمت ناسیونالیسم حل مساله کرد نیست بلکه مساله کرد دست آویزی و وسیله شریک شدن وی در قدرت، برای چپاول کارگران کرد است. منظور ایشان از آزادی، ایجاد یک حوزه فعل و انفعال تولید و باز تولید اقتصاد سرمایه داری در کردستان است. تناقضات سیستم تولید و باز تولید که جامعه استثمارگر حول آن می چرخد و بانی کلیه تضادها و مناقشات اجتماعی تمام جوامع سرمایه داری است؛ هیچ گاه بطور ریشه ای مورد نقد احزاب دمکرات و ناسیونالیسم قرار نگرفته است.

- (1) این رادیکالیسم سازمانهای انقلابی و مردم کردستان بود که حزب دمکرات را به دنبال خود کشید و مانع سازش و تسلیم او در برابر جمهوری اسلامی شد. از ابوالحسن بنی صدر نقل قول آوردیم که حزب دمکرات کومه له را بخاطر توهم زدانی و آماده سازی مردم در مبارزه با رژیم در ۱۳۵۸ جنگ افروزی مینامید. حدکا مشوق مردم در مبارزه با جمهوری اسلامی نبود. از آنها منقول است که در زمان انقلاب وقتی مردم انقلاب می کردند حدکا در "گوش گاو خوابیده بود".
- (2) من چند مورد غیر مستقیم بدلیل کردی صحبت کردن در فرودگاه استانبول توسط ماموران ترکیه به بهانه های ... یک روز و حتی چند ساعت تأخیر از زمان ویزا، با مشکلات و جریمه رو به رو شدم.

9- انشعاب و اتحاد در حزب دموکرات

حزب دموکرات بعنوان یک جریان بورژوازی امکانگرا، خواهان (عاشق) تأمین سهم خود از ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر و شریک قدرت شدن در ایران است. برای متحقق کردن این هدف و بعهده گرفتن این سمت از هیچ اقدامی ابا ندارد و از هیچ پرنسیپ و اصول خاصی پیروی نمی کند. اگر تصور کند خواسته هایش با مذاکره و به بازی گرفته شدن توسط حکومت‌های مرکزی حاصل می شود، با جمهوری اسلامی مذاکره و سازش می کند، با جنگ حاصل شود جنگ می کند، در همراهی با آمریکا (بوش) حاصل شود با او همراهی می کند، با کراوت و تداعی کردن خود با "سوسیال دموکراسی" حاصل شود "کورته باسی له سه ر سوسیالیسم" می نویسد و کراوات می زند، با نی - "شمشال" - نواختن و تأسیس "اتحادیه علمای دینی (اسلامی) و ریش گذاشتن حاصل شود، شمشال می زند، ریش میگذارد و قرآن میخواند! با اتحاد با شاخه های دیگر ناسیونالیست ها حاصل شود، اتحاد می کند، با انشعاب حاصل شود، انشعاب می کند. بنابر این نباید از انشعاب و اتحاد هر از چند گاهی آنها متعجب بود، اینها، همزاد حزب دموکرات هستند. اتحاد و انشعاب آنها یک سرسوزن به مخالفت کردن با استثمار کارگر یعنی گره ای ترین معضل بشر در نظام سرمایه داری (نظام مورد تائید حدکا) مربوط نیست. در نتیجه، طبقه کارگر، کمونیستها و مردم آزادیخواه باید امر خود را پیش ببرند. ما نه در شادی اتحاد آنها دینفع هستیم و نه شریک غم و شیون جدایی اشان...

جدایی و انشقاق

در پایه ترین سطح تحلیل، جدایی و انشقاق در حزب دموکرات، تابع همان قانونمندی ذاتی رقابت و کشمکش بخشهای متعدد طبقه سرمایه دار بر سر تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط طبقه کارگر است. صحت درستی این تحلیل بر اساس این حقیقت است که بورژوازی بدون رقابت و جنگ چه با طبقه کارگر و چه با بخشهای دیگر خود، نمی تواند زندگی کند. رقابت، کشمکش و جنگ بورژوازی این کشور با بورژوازی کشور خارجی؛ رقابت، کشمکش و جنگ بخشهای بورژوازی "خودی" با هم و کل آنها با طبقه کارگر، جزء طبیعت و قانون اجتناب ناپذیر و مداوم حیات سیستم رقابتی سرمایه داری است. دامنه رقابت احزاب بورژوازی بر سر تصاحب

ارزش اضافه، محدود به ناسیونالیست های غیر خودی نمی ماند، بلکه منجر به رقابت و کشمکش بر سر نحوه تقسیم این ارزش اضافه، اجرا و پیشبرد سیاستهای اجرایی مربوط به سهم هر بخش از نعمت و ثروت جامعه در درون جریانات بورژوایی خودی خواهد شد. در ابعاد جهانی، جنگهای اول و دوم و در سطح کشوری، دست بدست شدن قدرت سیاسی بین این حزب و آن حزب در کل کشورهای سرمایه داری، در این متن قابل درک هستند. لذا در اولین قدم در بررسی هر جنگ و جدایی در صفوف جریانات بورژوایی، باید اصولاً متوجه این دینامیسم و اصول پایه ای بود که هدف آنها از جنگ یا جدایی از هم هر چه باشد، از مدار نظام کارمزدی و این یا آن شکل سرمایه داری خارج نمی شود. در نتیجه علیرغم شکل ظاهری، در اساس ماهیت آنها ارتجاعی است و بر سردفاع از طبقه ستمکش و استثمار شوندهگان در مقابل استثمارگران نیست. نحوه رقابت و کشمکش آنها باهم، در تحلیل نهایی دارای همان کاراکتری است که در کل، آنها را به تعیین تکلیف با یکدیگر و هم با طبقه کارگر و ادار خواهد کرد.

طبقه کارگر باید فریب شکل ظاهری این جنگ و جدال ها را نخورد، یعنی به اشتباه تصور کند که یکی از طرفین از جانب منطق و حقیقت، آزادی و برابری و سعادت طبقه کارگر و همه بشریت با آن یکی سر نزاع دارد. خیر. حتی اگر آن زمانی از کارگر اسمی بمیان می آورد، نه بعنوان طبقه کارگر و راه حل بشر برای خلاصی از وضع موجود، بلکه بعنوان اقتشار مستضعف، بیچاره و مظلوم جامعه که مستحق ترحم هستند، یا از آن جهت است که بخواهد حمایت کارگران را برای رسیدن بقدرت و تحقق شکل سرمایه داری مورد نظر خود جلب کند. ماهیت جنگ آنها باهم بسان جنگ دو گروه دزد می ماند که بر سر سهم خود بتفاهم نمی رسند. در حالیکه نسبت به صاحب اموال به سرقت رفته هیچ فرقی ندارد کدام یک از آن دزدها بیشتر یا کمتر سهم ببرد. البته در این یا آن مورد، ممکن است حق با منشیعین یا حزب مادر باشد و راجع به همدیگر حقیقت بگویند و اگر مقایسه کنید موضع یکی نسبت به دیگری "رادیکال" تر باشد. اما بحث این است که در این گونه موارد، ماهیت پایه ای یک جریان ملی را تا زمانی که به ارزش های کهنه از جمله حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، ناسیونالیسم، مذهب و کار مزدی وفادار است؛ تغییر نمی دهد و نباید جنگ، جدایی و انشعاب آنها مایه گمراهی ما شود. حتماً طبقه کارگر می تواند به مساله جنگ، جدایی و انشعاق آنها ابژکتیو رفتار کند و هر جایی ممکن بود از تضاد

آنها به نفع آزادی و سعادت بشر و تحکیم صفوف خود استفاده نماید و بیگانگی آن احزاب را واضح تر به جامعه نشان دهد. اما اول باید طبقه کارگر بر روی پای خود ایستاده باشد، شعار و پرچم متفاوت خود را داشته باشد و درک کند که این جبهه ثالثی است که از بنیان با جنگ و جدال ناسیونالیست ها با همدیگر متفاوت است. شرط سیاه لشگر نشدن کارگر و قطب نمای خود را گم نکردن، تنها در صورتی امکان پذیر است که این تمایز و تفاوت خود با آنها را واضح و گویا بداند. پیش شرط استفاده از تضاد آنها، این است که مکانیسم جنگ و جدال بورژوازی باهم را بر پایه قانونمند فوق الذکر، از قبل درک کرده باشیم. صف متفاوت و مستقل از آن احزاب داشته باشیم. اینها خطوط عمده متدلوزی مارکسیستی در برخورد با اتحاد و جدائی احزاب بورژوایی است.

این که اتحاد و یا جدائی بطورکلی درست یا غلط و یا مفید یا مضر است، طرح درست مساله نیست و خود به خود نه اتحاد و نه ماهیت انشقاق را مشخص نمی کند. پشت هر اتحاد و جدائی نیروهای سیاسی مجموعه دلالتی هست که اصولی بودن، منطقی بودن و کافی بودن آن مجموعه دلایل چه برای اتحاد و چه برای جدائی تعیین می کنند که فلان انشعاب یا فلان اتحاد لازم و درست بوده است یا خیر. اتحاد کی با کی؟ جدائی کدام جریان از کدام جریان؟ امروز انشعاب و جدایی ها به بخشی از تاریخ جریانات سیاسی تبدیل شده است. مسأله جدایی و انشقاق جریانات سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران (از چپ و راست) پس از انقلاب ۱۳۵۷، مختص حزب دموکرات و حتی یک جریان خاص اپوزیسیون ایرانی نیست و به این خاطر نمی توان به کسی بابت انشعاب خرده گرفت و یا دیگری را بابت اتحاد تحسین کرد. چیزی که باید در این رابطه مورد توجه قرار بگیرد، نحوه برخورد احزاب به جدایی ها؛ توضیح و روشن ساختن ماهیت اختلافاتشان و دلیل کشمکش آنها باهم می باشد. جدایی یا اتحاد آنها کدام منفعت را برای جامعه، برای کارگر و مردم آزادیخواه دارد و چه درسی می توان از آن گرفت؟ باید دید و فهمید که آن نیروها زیر چه فشارهای به هم چسبیده و زیر کدام فشار از هم جدا می شوند؟ چون پیروسه ای که انشعاب و جدایی ها در هر جریان صورت میگیرد، سر نخ از ماهیت آنان را به دست خواهد داد تا از منظر آن به کاراکن این جریانات نگاه کرد و به آنها پی برد. جریاناتی که با چاقو به آن بخش دیگرشان حمله ور شدند؛ جریاناتی که جدا شدگان خود را زندانی و حتی ترور می کنند، جریاناتی که تفاوتشان با دیگری یک خط (-) است چه آموزشی

برای مردم دارند؟

بکار گرفتن ابزار نقد در هر عرصه ای در پروسه تکامل زندگی اجتماعی انسان، نقش بسیار با اهمیت، عظیم، پیشبرنده و حیاتی داشته است. اما اختلافات بخشهای مختلف حزب دموکرات باهم، با تمام تنوع آن، چه منشعبین و چه جریان مادر، بر سر مساله منافع کارگر و زحمتکش جامعه نبوده و نیست، اختلافاتی خانوادگی بر سر تاکتیک، چگونگی نحوه اداره حزب و قدرت بوده و است. این اختلافات هیچ وقت، اختلافات پایه ای، ریشه ای، مضمونی و انتقاد اصولی به بستر پایگاه طبقاتی، ایدئولوژی و استراتژی حدکا که در هر اتحاد و جدایی شاخص اساسی هستند، نبوده است. انشعاب و جدایی های احزاب دموکرات، هیچ کدام بر سر پافشاری یکی از طرفین بر رادیکالیسم و منافع مردم ستمکش نبوده است. تا به اصول درک علت جدایی ها و انشعاب جریانات بورژوایی و حزب دموکرات بعنوان یک جریان مرتجع مخالف راه حل کارگری مسائل جامعه بر می گردد، اینها خطوط عمده برخورد درست ما می باشد که به لحاظ نظری توضیح داده شد. حال ببینیم فاکتھای واقعی چه چیزهای بیشتری راجع به احزاب ناسیونالیست کرد به ما می گویند.

جدایی "کمیته انقلابی" از حزب دموکرات

سلیمان معینی متولد ۱۳۳۳/۲/۱۷ و جانباخته به تاریخ ۱۳۶۸/۱۵/۵ همراه با اسماعیل شریف زاده، ملا آواره، محمود زنگنه، عبدالله معینی و خلیل شه وباش، در مخالفت و انتقاد از محافظه کاری حدکا در سال ۱۳۴۶ از آن جدا شدند و "کمیته انقلابی" را تشکیل دادند*. آن زمان با توجه به پیروزی کوبا، جنگ ویتنام و... جنبش جنگ چریکی در قسمت هایی از جهان و کشورهای آمریکای لاتین اعتباری داشت. کمیته انقلابی تحت تاثیر این فضا قرار می گیرد. اما برای راه اندازی جنبش مبارزه (مسلحانه) چریکی با حزب دموکرات به توافق نمی رسد و در عوض، خود اقدام به مبارزه مسلحانه می کند. تتی چند از جمله سلیمان معینی در سال ۱۳۶۰ مجبور به ترک کردستان ایران شده و به کردستان عراق می گریزند. آنجا در جوار حزب دموکرات آقای مصطفی بارزانی (برای خوانندگان معرف است) مدتی فعالیت می کند تا این که بعد ها بارزانی بدستور حکومت شاه ایران، سلیمان معینی را از بین می برد. نیروهای بارزانی ابتدا خلیل شه وباش را به وسیله عوامل خود ترور و سلیمان را زندانی می کنند که مدتی پس از ترور خلیل، سلیمان را نیز در روز ۱۳۵۵/

۱۹۶۸ می کشند و جنازه وی را در روز ۱۷/۵/۱۹۶۸ تحویل ارتش حکومت ایران در پادگان پیرانشهر دادند. کمیته انقلابی زیر فشارهای حکومت ایران، نیروهای بارزانی و از همه مهم تر، بدلیل بن بست افق سیاسی ناسیونالیسم کرد در آن زمان ایران، کمر راست نمی کند و اکثراً از بین می روند.

مساله از بین رفتن آقای عبدالله اسحاقی (احمد توفیق) ۱۳۵۱-۱۳۱۰ بسیار مبهم است. زیرا حزب دموکرات هرگز توضیحات لازم، روشن و مشخصی در این مورد به مردم ارائه نداد. همچنین راجع به اختلافات کمیته اجرایی به رهبری احمد توفیق و کمیته مرکزی توسط قاسملو، چیزی زیادی در دسترس نیست. جسته گریخته شنیده ایم و می شنویم که در سال ۱۳۴۲ کنگره دوم حدکا به همکاری رئیس عشیره مصطفی بارزانی در روستای سونی مخفیانه برگزار و در آن عبدالله اسحاقی با اسم مستعار احمد توفیق به دبیرکلی حزب منتخب شد. سپس، چه با توطئه بارزانی که برای خوش خدمتی به متحد خود یعنی حکومت ایران که می خواسته بمانند سلیمان معینی و خلیل شه و باش، توفیق را نیز از بین ببرد؟ و یا بدلیل نزدیکی بارزانی با ایران، جای اسحاقی تنگ شده بود و احتمالاً مجبور به گریختن از نامبرده شد. گویا احمد توفیق برای دریافت کمک جهت باز سازی حدکا عازم بغداد می شود. سپس در بغداد بر سر نحوه این همکاری بین ایشان و حکومت وقت عراق اختلافاتی درمیگیرد او را زندانی می کنند و در سال ۱۹۷۳ در زندان کشته می شود. بدلیل سیاست هم به نعل و هم به میخ زدن حدکا با بارزانی و رژیم بعث، مساله شفاف سازی قضیه برای آنان در دسر آور بود و است. به این خاطر هنوز به اندازه کافی مشخص نیست که اساساً با توطئه بارزانی یا حکومت بعث و یا هر دو باعث از بین رفتن نامبره شد. آیا دنبال کردن کیس وی و روشن شدن این مساله برای وارثین بعدی حزب دموکرات قابل دفاع است؟ مساله تا به مردم مربوط می شود، شفاف سازی این قضیه امروز معادله جدی ای را در کاراکتر طرفین این کیس تغییر نمی دهد. زیرا سابقه توطئه گری بارزانی و حکومت بعث عراق علیه مخالفین سیاسی خود جدا از مساله احمد توفیق هم آنقدر سیاه است که برای اثبات آن احتیاجی به شواهد و فاکت بیشتر نداشته باشیم. در مورد سیاست نان به نرخ روز خوردن حدکا و چشم پوشی از جنایات بارزانی و حکومت بعث، مساله بحدی واضح است که بی محل کردن کیس اسحاقی و یا قهرمان سازی از وی، روند سیاست های عمومی حدکا و وجه اشتراکات ناسیونالیستی آنان را تغییر نمی دهد.

ولی اینکه اگر عبدالله اسحاقی و کمیته انقلابی از بین نمی رفتند و سلیمان معینی، اسماعیل شریف زاده، ملا آواره و...جان نمی باختند آیا به یک ریشه یابی و گسست همه جانبه طبقاتی، هویتی، سیاسی و جنبشی از حزب دمکرات دست می یافتند؟ یا علیرغم اختلافاتی در این و آن مورد با قاسملو و بارزانی، باز مثل سایر اقمار (مکتب) جنبش ناسیونالیسم با فاصله دور و نزدیک، دور مدار و هسته اصلی این جنبش می چرخیدند؟ متأسفانه توطئه جنایتکارانه مصطفی بارزانی مرتجع و حملات حکومت جنایتکار شاه ایران، فرصتی به آنها نداد تا خود به این سؤال پاسخ گویند. از آنجایی که این فرصت به آنها داده نشد، امروز ما مجاز نیستیم در غیاب آنها رویدادهای پس از آنان را بنام ایشان منفی یا مثبت قضاوت کنیم. اما تا بهنگام جانباختن نامبردگان، قضیه آنطور بود، یعنی خط مشی ای جدا از خط مشی ناسیونالیسم نداشتند.

انشعاب حزب دمکرات "پیروان کنگره چهار"

در سال ۱۳۵۹ جریان "حزب دمکرات پیروان کنگره چهار" که شامل ۱۵ نفر از اعضاء کمیته مرکزی و علی البدل ها مرکب از غنی بلوریان، محمد امین سراجی، فاروق کیخسروی، رحیم قاضی، احمد عزیزی، محمد ماجد، رحمت پیروته سوری، کریم بیژن، عزیز محمد زاده و... از موضع پافشاری بر مفاد کنگره چهارم حزب دمکرات که موضع آشتی خواهانه و سازشکارانه با جمهوری اسلامی و پرو حزب توده داشت، از حزب مادر جدا شدند. آنها بر اجرای اسناد کنگره ۴ حزب دمکرات که در سوم بهمن ۱۳۵۸ برگزار شده بود، تاکید می کردند که در آن با اکثریت آراء ۵ ماده ذیل تصویب کرده بود: (۱) حزب دمکرات از جمهوری اسلامی پشتیبانی می کند. (۲) حزب دمکرات، آیت الله خمینی را رهبر جمهوری اسلامی می داند. (۳) حزب دمکرات از مرزهای ایران در کردستان محافظت می کند. (۴) حزب دمکرات علیه امپریالیسم مبارزه می کند. (۵) حزب دمکرات خواهان دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است.* انشعاب حزب دمکرات پیروان کنگره چهار بحدی از موضع راست و ارتجاعی بود و با خواست و منافع مردم آزادیخواه تناقض داشت که حتی مورد انتقاد شدید حزب مادر نیز قرار گرفت. اما این موضع راست و ارتجاعی حدکا پیروان کنگره چهار، بارانی از آسمان بی ابر نبود؛ آنها، در دامن سنتهای حزب دمکرات پرورده شده بودند. ریشه و زمینه چنین موضع راست،

ارتجاعی و پرو جمهوری اسلامی حدکا پیروان کنگره چهار، ابتدا به ساکن نبود، دقیقاً ریشه در منافع، خط سیاسی و مفاد اسناد کنگره چهارم حزب دموکرات (که با اکثریت آراء تصویب شده بود) داشت. باید انتظار داشت که روزی درخت باغ ملی-مذهبی حزب دموکرات، میوه "شیرینی" مانند حزب دموکرات پیروان کنگره چهار بیار آورد***. حدکا شاید بتواند گناه تولد بچه نامشروع "حزب دموکرات پیروان کنگره چهار" خود را بگردن تجاوز به زور جمهوری اسلامی و حزب توده از گردن خود بیاندازد، اما تصویب 5 ماده ارتجاعی فوق الذکر با اکثریت آراء را نمی توان بگردن کسی دیگر انداخت.

انشعاب و اتحاد حزب دموکرات "رهبری انقلابی"

آقایان جلیل گاردانی، حسن رستگار، هاشم کریمی، حسین مدنی، کمال کریمی، نبی قادری، عثمان رحیمی و... به همراه جمع زیادی از کادرها و پیشمرگان حزب دموکرات در سال ۱۳۶۶ از حزب دموکرات انشعاب کردند و "رهبری انقلابی" تشکیل دادند. مثل هر جدایی در جنبش ناسیونالیسم کرد، جدایی آنها از حزب دموکرات به رهبری قاسملو، کمتر نتیجه گسست از بستر سیاست های عمومی حزب دموکرات و فکر شده بود. بیشتر اعتراض به تک روی قاسملو و لیست "فیکس" ایشان و نتیجه شکست سیاستهای حزب دموکرات در مذاکره با جمهوری اسلامی بود. (متأسفانه مدتی بعد آقایان قاسملو، عبدالله قادری و فاضل ملا محمود توسط حکومت جمهوری اسلامی در مذاکره ترور شدند). عضویت حزب دموکرات در "شورای ملی مقاومت" گرهی از مشکلات وی باز نکرد و بی هیچ دستاوردی از آن خارج شد. جنگ با کمونیست ها (کومه له قدیم) نتیجه مورد نظر حدکا را بیار نیلورد و کلی ضربه تشکیلاتی، سیاسی و معنوی به صفوف آن وارد آورد. انشعاب "رهبری انقلابی" بی ربط به این فاکتورها نبود.

از طرف دیگر، آن ایام هنوز ستاره بخت "نجات کرد" در پشت ابرهای تاریک گرد و غبار صحرای عربستان و کویت طلوع نکرده بود. آمریکا هنوز به عراق حمله نکرده بود و نیروهای ناسیونالیست کرد عراقی در ایران بسر می برند و با شهرداری سلیمانیه به تمام شروط صدام حسین راضی بودند؛ ولی این صدام بود که آنها را قبول نمی کرد. مجموعه این فاکتورها، دست بدست هم داده و زمینه بن بست و بی افقی ناسیونالیسم کرد در آن زمان را بوجود آورد. جدایی حزب دموکرات

رهبری انقلابی، ناشی از این وضعیت بود و نه تغییر ریل طبقاتی، هویتی و جنبشی. تنها موضع رایکال حدکار رهبری انقلابی مخالفت کردن وی با جنگ حزب دموکرات علیه کومه له قدیم بود.

اما هنگامی " نسیم آزادی" از لوله توپ و آگروز هواپیمای بمب افکن آمریکایی شروع به وزیدن کرد، "باران رحمت" گلوله، توپ و بمب های جنگ خلیج بر سر مردم عراق ریخته شد، گل های زمین حاصلخیز توهم جنبش ناسیونالیسم کرد به آمریکا، شروع به جوانه زدن کرد و شکفت. "باران رحمت" طوفان آمریکا زمینه اتحاد مجدد ناسیونالیسم کرد و هر دو بخش حدکار را فراهم آورد و پس از چند سال درد فراق و جدایی، مجددا باهم اتحاد کردند. اما رقص و شادی اتحاد تمام نشده بود، که مراسم سوگواری انشعاب دیگر شروع شد. مگر نگفتند "کرد بدبخت است؟" زیرا فرشته نجات "کرد" یعنی آمریکا برخلاف پیروزی برق آسای نظامی بر حکومت بعث در عراق، خود با تناقضات و لجنزاری که خود معمار ساختن آن بود مواجه شد و نه تنها سیاست "رژیم چنج" را کنار گذاشت، بلکه کل نئو کنسرواتیسم و بوشویسم و بلریسم هم شکست خوردند. با آن وضعیت دوباره ستاره بخت "کرد" در ایران خاموش شد! با خاموشی ستاره بخت "کرد" در ایران ابتدا جریانات جناح چپ ناسیونالیسم کرد (سازمان زحمتکشان و اقمار آن) امید خود را از دست دادند و انشقاق صفوف آنها را فراگرفت. متعاقبا و بدنبال آن جناح راست ناسیونالیسم کرد یعنی جریان حسن زاده در سال ۲۰۰۶ از جریان مصطفی هجری جدا شد و هر دو بنام حزب دموکرات فعالیت را ادامه دادند. من قصد وارد شدن به چند و چون تعریف طرفین از ریشه اختلافاتشان باهم در این تاریخ طولانی را ندارم، زیرا بقول معروف مگر دروغگو بتواند تمایز بین آنها را تشخیص بدهد. چیزی که اینجا مهم است و من دوست دارم روشن سازم، این مساله است که نه اتحاد و نه انشعاب آنها مطلقا بر سر آزادی طبقه کارگر نیست.

جدایی حزب دموکرات کردستان- ایران

حدکار در چند دهه گذشته استراتژی خود را بر مذاکره، انتظار و جنگ استوار کرده اند. آنها رمز بقای خود را مدیون این پراگماتیسم (بی پرنسیپی) خود در شکاف بین قدرتهای منطقه و جهان می دانند. اشغال عراق چنان امید به آمریکا را نزد جناح چپ و راست ناسیونالیسم کرد و ناسیونالیست پرو غرب ایرانی بوجود آورده بود که اکثرا

شال و کلاه کرده بودند تا در رکاب آمریکا مجاهدت کرده و بخشی از قدرت دولتی در ایران شوند. کردستان عراق نمونه ای برای آنها بود که رویای عراقیزه کردن ایران را در سر پیروانند. در ایام خوش بینی به نظم نوین جهانی و دکترین "ضربات پیشگیرانه" پیاده نظام و هم جهت با آمریکا در "جنگ با محور شرارتها و تروریسم" شد. رفت و آمد از شهر اربیل، کوه سنجاق و "زرگویزه له" به... خارجه - آمریکا منتقل شد و آن را بعنوان "دیپلماسی رشد یافته کرد" بخورد مردم میدادند. اما دیری نپایید که ستاره بوش و بلر رو به افول نهاد. افق ناسیونالیسم پروغرب از نوع ایرانی و کردی هم رو به افول نهاد. طرح جبهه کردستانی چسب درونی اتحاد نشد و به آنها انرژی زیادی نداد تا مدتی باهم سر کنند. بحث فدرالیسم با ناکامی مواجه شد و در نتیجه این وضعیت، حزب دمکرات و کل ناسیونالیسم کرد از چپ و راست دچار انشقاق شد. اثر این ناکامی ها نه تنها بر حزب دمکرات بلکه بر زندگی اردوگاهی ناسیونالیسم چپ و راست دیگر، در اطراف شهرهای اربیل و سلیمانیه و اردوگاههای زرگویز و زرگویزه هم سرازیر شد.

از زمان پایان جنگ سرد و پیروزی "دمکراسی" بازار آزاد و نظم نوین و حمله آمریکا به عراق "آزادی عراق"، نبض خوش بینی و بد بینی ناسیونالیسم پروغرب ایرانی و ناسیونالیسم کرد، با نبض موقعیت آمریکا می زد. دمای بدن آنها با آن بالا و پائین می شد، استخر و حوض چه! ناسیونالیسم کرد با دریای آمریکا جزر و مد می کرد و در نتیجه، انشعاب سال ۲۰۰۶ جریان حسن زاده از مصطفی هجری صورت گرفت. ایضاً، انشعاب سال ۲۰۰۶ جریان حسن زاده از مصطفی هجری ریشه یابی و گسست همه جانبه طبقاتی، هویتی، سیاسی و جنبشی نبود، معلول شرایط فوق الذکر (آمریکا) ناجی ناسیونالیسم پروغرب ایرانی و کرد بود. در زمینه های طبقاتی، هویتی، سیاسی و جنبشی تفاوتشان با هم یک خط (-) است. کسی بهتر از خود آقای خالد عزیزی دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران این خط (-) را توضیح نمی دهد. جهت سهولت کار توجه خوانندگان را به گوشه های از مصاحبه ایشان که فوقاً به تکه های از آن اشاره شد جلب می کنم:

عنایت فانی خبرنگار بی بی سی بتاریخ سه شنبه دوم ماه مارس ۲۰۱۰ این مصاحبه را در مورد جدایی و تفاوتهای دو حزب دمکرات انجام داده است.

عنایت فانی: آقای خالد عزیزی...

خالد عزیزی: ... تا آنجایی که به خط مشی و برنامه برمی گردد، آن موقع هیچ

اختلافی با همدیگر نداشتیم.

عنایت فانی: ولی الان دارید؟

خالد عزیزی: الان یک تغییرات جزئی پس از کنگره چهاردهم حزب دموکرات کردستان پیش آمده است. اما این تغییرات جزئی به هیچ وجه به این معنی نیست که ما اختلافی اساسی با هم تا آنجا که به استراتژی حزب برمی گردد، داریم. برای نمونه، هر دو بخش دموکرات فدرالیسم را قبول دارند، هر دو بخش دموکرات، حل مساله کرد را در داخل کردستان ایران تعقیب می کنند. تا آنجایی که به گذشته تاریخی حزب دموکرات کردستان و حزب دموکرات کردستان ایران برمی گردد، ما هیچ اختلافی نداریم. گذشته را متعلق به هر دو بخش دموکرات می دانیم. اگر ما به آن شکل کلاسیک و سنتی به تاریخچه احزاب نگاه کنیم آن موقع ایدئولوژی مبنای تفکر احزاب را تشکیل می داد، به همین دلیل بیشتر انشعاب ها و انشقاق ها جنبه ایدئولوژیک داشته است. منتهی ما الان در زمانه ای زندگی می کنیم که اصولاً ایدئولوژی در چگونگی شکل گیری استراتژی احزاب خیلی کم رنگ شده است. تا آنجا که به حزب دموکرات بر می گردد، حزب دموکرات ایدئولوژی مشخصی نداشته است... منتهی آنچه همیشه اشکال داشته، مکانیسم و چگونگی همکاری با همدیگر بوده است. در سال ۱۹۸۸ یک انشعاب دیگر در داخل حزب دموکرات سابق کردستان ایران اتفاق افتاد. این انشعاب هم جنبه ایدئولوژیک، سیاسی و فکری نداشت... تا آنجایی که به مسایل داخلی حزب برمی گردد و حزب دموکرات همیشه در ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته در آن زمینه مشکل داشته، این بوده که ما آزادی عقاید و آزادی در داخل حزب را بیشتر نهادینه کنیم؛ اینکه اعضای حزب بتوانند در خارج از حزب هم با نام خودشان در باره ی مسایل جدی صحبت کنند؛ اینکه با آمادگی بیشتری به کنفرانس ها و کنگره های حزبی برویم؛ اینکه رابطه حزب را با جامعه کردستان بیشتر و وسیع تر کنیم تا از این طریق مردم کردستان بتوانند در چگونگی شکل گیری افکار سیاسی در داخل حزب دخالت بیشتری داشته باشند.

عنایت فانی: آقای عزیزی، در کل خواسته شما چیست؟ برای چی شما دارید مبارزه می کنید؟ چه می خواهید؟

خالد عزیزی: خواسته ما این است که ایران به صورت فدرال اداره شود. ما یک ایران دموکراتیک فدرال داشته باشیم. قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و قانونی در تهران متمرکز نشود. بقیه ملت های ایران در چگونگی شکل گیری ایران، تشکیل

دولت ایران و تثبیت هویت ایران ذینفع باشند. ما این برنامه فدرالیسم را در کنگره چهاردهم حزب دموکرات کردستان قبول کردیم و سعی می‌کنیم که این فرهنگ را در ایران شکل بدهیم و نهادینه بکنیم که اگر ما می‌خواهیم در ایران ثبات و امنیت سیاسی داشته باشیم، باید دموکراسی وجود داشته باشد و در این دموکراسی باید به تنوعات سیاسی، فرهنگی، ملی و مذهبی ایران اعتراف شود. موقعی که این اعتراف شد، می‌توانیم همه با هم ایران را اداره بکنیم. اگر بخواهیم خلاصه بگوییم، برنامه فدرالیسم برای ایران این است که در آن ملت‌های مختلف در چارچوب یک ایران فدرال حقوق ملی و فرهنگی خود را دارند و در تهران در چگونگی اداره کشور ایران ذینفع هستند... بنابراین به لحاظ اصولی مذاکره با دولت مرکزی درست است، منتهی جمهوری اسلامی ایران این استعداد را ندارد. اگر ما به مذاکره نگاه کنیم، طبیعا مذاکره اشکال مختلفی دارد. استراتژی حزب دموکرات کردستان، یک ایران فدرال است. اگر یک روزی قرار باشد دولت مرکزی، صرف نظر از هر هویتی که دارد، مسایل قانون اساسی را محور مذاکره با کردها قرار بدهد و از این راه دولت بتواند مشکلات سیاسی کردستان را به شکلی حل کند، ما آن را خوب و مثبت می‌دانیم... مطرح شدن آن در این زمان به این معنی نیست که در حال حاضر جمهوری اسلامی این استعداد را دارد.

عنایت فانی: اگر این استعداد را ندارد، چرا شما این مساله را مطرح کردید؟
 خالد عزیزی: این همواره به عنوان اصولی از سوی حزب دموکرات کردستان مطرح شده است. اگر در آینده فرض کنیم جنبش سبز، آقایان خاتمی، کروبی و موسوی بخواهند جمهوری اسلامی را داشته باشند و اداره کنند و متد نسخه خودشان را داشته باشند، شاید آن موقع این راه مناسبی باشد که ما قانون اساسی را محور حل مشکلات قرار بدهیم. منتهی مساله کردستان ایران، همان طور که اشاره کردم مساله خواست و مطالبات کردها است در چهارچوب فدرالیسم...

مساله روشن شد. نه در این مصاحبه خالد عزیزی و نه در کل تاریخ اختلافات حدکا باهم، مطلقا یک کلمه از منافع طبقه کارگر، آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی مردم، آزادی زن و جدایی دین از دولت، اختلاف برسر مصاف با فرهنگ مردسالار در حدکا و چالنج کردن خرافات مذهبی صحبتی به میان نیامده است. چنانچه آقای عزیزی توضیح داد، خواسته آنها این است که ایران به صورت فدرال اداره شود.

قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و قانونی در تهران متمرکز نشود بلکه حزب دموکرات را هم شریک کنند. خواسته آنها این است که بقیه ملت های ایران در سهم بردن از دسترنج کارگر در مناطق خود با دولت مرکزی شریک شوند. همه در تشکیل دولت ایران و تثبیت هویت ایران ذینفع باشند! ماهیت قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و قانونی در تهران هر چه باشد مهم نیست، مهم این است که حزب دموکرات در چگونگی شکل گیری ایران، تشکیل دولت ایران و تثبیت هویت ایران ذینفع باشد. این تنها معیار همکاری حدکا با حکومت مرکزی است! واقعا هر کارگر آگاهی این مصاحبه عزیزی را بخواند، تمام ادعای حدکا و مضمون آن خواسته ها که جز نسخه ابدی کردن تفرقه قومی و جاودانه کردن شرایط استثمار کارگر نیست را، همچون ماده سمی و مضر بحال جامعه، به زباله دان خواهد ریخت.

اگر از منظر اتحاد و انشعاب هم به کار اکثر احزاب ناسیونالیست و منشعبین از حدکا نگاه کنیم، مضمون اختلافات رادیکال نیست و اشکال اجرایی آنها نیز غیر از هتک حرمت مخالف سیاسی خود، بی رحمی نسبت به هم، توطئه و متوسل شدن به قدرتهای استثمارگر هیچ درسی دال بر نقد عمیق، رادیکال، چاره اندیشی ریشه ای، رفع تناقضات هویتی و برنامه ای نداشته است.

* در مورد تاریخ تولد و تاریخ جانباختن سلیمان معینی از نوشته های سرهنگ چیا در سایت "4 روز هه لات" استفاده کرده ام.

**منبع: کتاب "ناله کوک" خاطرات غنی بلوریان ص 398

*** "روز ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ رفراندوم تعیین شکل دولت ایران بود. ما رهبران حزب دموکرات در جلسه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفتیم که در رفراندوم شرکت کنیم و به مردم اطلاع دهیم که به گرمی از رفراندوم استقبال کنند، بلافاصله ... به ما خبر رسید، که شیخ عزالدین حسینی علیه رفراندوم بیان نامه ای منتشر کرده و شرکت مردم در آن را حرام دانسته است. این خبر ناخوشایندی برای همه اعضای مرکزی حزب بود... عمل شیخ عزالدین تاثیر بدی بر قاسملو گذاشت و او را صد و هشتاد درجه تغییر داد و در نتیجه قاسملو گفت: " ما نباید در رفراندوم شرکت کنیم، مشارکت ما در رفراندوم موجب سبک شدنمان است و مردم طرف شیخ عزالدین را می گیرند و ما نیز دست خالی خواهیم ماند." ناله کوک ص ۳۶۶.

10- حزب دموکرات درس نمی گیرد! (I)

بخشهای اصلی این مطلب در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۷ و ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۵ نوشته شده است. اما از آنجایی که موضوع مربوط به یکی از رویدادهای مهم تاریخی جهان معاصر یعنی اشغال عراق، احتمال حمله آمریکا به ایران و موضعگیری حزب دموکرات در آن ایام است، به بحث امروز ما مربوط می باشد و درج مجدد آن مفید خواهد بود. برای اینکه مستند پروژه افشاگری و نقد سیاست های حدکا را در این موارد پیش برده باشیم، گفتاری از آقای مصطفی هجری دبیر کل یکی از جناحهای حزب دموکرات در مورخه ۲۱ ماه مه ۲۰۰۷ در دانشکده علوم سیاسی صلاح الدین اربیل، که تماماً دعوت از آمریکا برای حمله به ایران و دخالت و شکل دادن به حکومت آینده این کشور است، بعنوان نمونه و همچنین در پایان، مطلبی از رحمان حسین زاده تحت عنوان "همکاری با آمریکا، یعنی دشمنی با مردم" که جواب به آقای هجری است را، نیز درج می کنم.

اشغال عراق، احتمال حمله آمریکا به ایران و موضع حزب دموکرات

تا قبل از حمله ۲۰۰۳ آمریکا به عراق، مطلقاً نه از موافقین و مخالفین این حمله و نه از موافقین و مخالفین رژیم بعث حتی یک بار نشنیده بودم که کدام محله در بغداد "شیعه نشین" و کدام محله "سنی نشین" است. ولی همین که آمریکا و شرکاء، پایشان به عراق باز شد، بمنظور تضعیف مبارزه مردم در مقابل اشغالگران عراق، این عبارت (طلائی) "محله شیعه نشین و سنی نشین" را با مجاهدت میدیای مزدور بر سر زبانها انداختند و مد کردند. اکنون با انفجار هر بمبی در عراق می گویند: انفجاری در منطقه "صدر" که عمدتاً شیعه نشین است، انفجاری در منطقه "منصور" که عمدتاً سنی نشین است و غیره. اگر موفق شوند و اینطور پیش بروند، جنسیت، ملیت و مذهب راه ها و جاده های عراق را نیز تعیین خواهند کرد! هرگز به منظور پشت این عبارت فکر کرده اید که ذکر محله عمدتاً سنی یا شیعه نشین یعنی چه؟ آیا چه خیر و برکتی برای اشغالگران عراق دارد که این تقسیم بندی که ساکنین یک محله "عمدتاً سنی باشند" یا "عمدتاً شیعه" را بر سر زبان انداخت و آن را وارد "ادبیات و فرهنگ" مردم کرد؟ یعنی ای مردم جهان! این سنی ها هستند که در مقابل شیعه ها و شیعه ها در مقابل سنی ها ایستاده و دشمنی آنها باهم باعث این

انفجارها، ترور، آدم ربایی و ناامنی مردم و ویرانی عراق شده است! تا قبل از اشغال عراق ما مردمان مبارز زیادی در مقابل رژیم بعث داشتیم. کسی سؤال نمی کرد و نمی دانست چه کسی سنی و چه کسی شیعه است. اکنون مزدوران نظم نوین (دمکراسی) حساب شده و آگاهانه این عبارات را خلق کرده، تبلیغ می کنند تا در پس اینگونه عبارت، نسخه، طرح و برنامه دامن زدن به خصومت، دشمنی و ویرانگری بیشتر عراق راپیاده کنند. چرا در کنار هر خیر دلخراش کشته و لت و پیر شدن انسانهای گرفتار در آن وضعیت، سعی در جلب توجه مردم جهان به مقوله مذهب است؟ به دو دلیل: اولاً، آنها ظرفیت اپدمیک و پروس کثیف و کشنده مذهب در خاورمیانه را می دانند و دوم این که؛ میخواهند اذهان عموم را منحرف کنند که آنچه در عراق روزانه علیه بشریت اتفاق می افتد نه نتیجه جنگ آمریکا و جنبش دمکراسی غرب و هم پیمانانش، بلکه نتیجه ترکیب ناهمگون جمعیت چند در صد سنی و شیعه در فلان محله در عراق است. این اهدافی است که از این تبلیغات کثیف دارند. هنر شعبده بازی، دروغ پراکنی، سفسطه بازی، دغل کاری، ریاء کاری مدیای مزدور اینها مگر حد و حصری دارد؟ نتیجه این تبلیغات یعنی باید عراق را به دو کشور سنی و شیعه تقسیم کرد و مثلاً ۴۰٪ در صد سنی هایی که در محله ۶۰٪ شیعه نشین ساکن اند را پاکسازی کرد. خوب، تکلیف باقی مانده ۶۰٪ شیعه های مناطق سنی نشین چه می شود؟ پاکسازی!

آمریکا و هم پیمانانش تجربه ظرفیت مخرب تقسیم بندی افراد بر اساس مذهب و قومیت را در یوگسلاوی و کشورهای بالکان داشتند. تفرقه و ایجاد هویت ضد انسانی در مقابل هویت انسانی، استراتژی آمریکا است. و گر نه، از کدام ثبت احوال تمام شناسنامه های مردم عراق را صادر و کجای آن نوشته شده شیعه یا سنی؟ آویزان کردن مدال هویت مذهبی به سینه مردم، پیامی برای مدارا کردن آنها با هم نیست، نسخه ای برای شعله ور کردن کوره جنگ قومی و مذهبی با همدیگر است. هم اکنون مدرسه و کارخانه ای در عراق نمانده است که شاگردان و کارگران آن را به شیعه و سنی دسته بندی نکرده باشند. تا در نتیجه این دسته بندی، کی زورش بیشتر بود در صد کمتر را پاکسازی کند. اینجا انسان به عمق حماقت و جهالت و کثافت مدیای غربی و مدیای مزدوران آنها در منطقه، در کشاندن مردم عراق به این روز پی می برد. این سیاست گمراه کننده ای است تا ذهن مردم را از پیامدهای نظم نوین در عراق مخدوش کنند. نیروهای مرتجعی که خود بارها به

دست بوسی صدام رفتند؛ بر سر قبر خمینی گریه کردند و با جمهوری اسلامی و با آمریکا همکاری کردند، این بلا را بر سر مردم عراق آوردند و اکنون می‌خواهند بگویند آنچه در عراق اتفاق افتاده، می‌افتد و خواهد افتاد، نتیجه جنگ آمریکا نیست، بلکه همان گونه که گفته شد، آن را ناشی از وجود جمعیت ناهمگون شیعه و سنی در عراق قلمداد می‌کنند. در حالیکه مسأله کاملاً بالعکس است، آنچه شیعه و سنی را بجان هم انداخته محصول جنگ و سیاست آمریکا و قومپرستان و متحدین آن و تقسیم کردن مردم آن کشور بر حسب مذهب و ملیت است. این سیاستی است که آمریکا و هم‌پیمانان او به آن نیاز دارند و به آن دامن خواهند زد. به تبعات این سیاست ارتجاعی، اگر فردا هر بمبی به سر مردم ایران ریخته شود، آن را ناشی از بلوچ، کرد و فارس بودن مردم ایران در بوق و کنرا کنند و نه از سیاست آشوبگرانه و قلدرمنشانه (رژیم چنج) نظم نوین آمریکا. تقسیم ایران به ملیت‌ها و از این طریق ضعیف کردن بنیه اتحاد مردم ایران در مقابل حمله احتمالی آمریکا به ایران، سیاست و استراتژی آمریکا است. می‌خواهند از محمل "ایران کشوری کثیر الملت است" و در آن ملیت‌های ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن وجود دارد، فاجعه دیگری برای بخش دیگری از مردم جهان بیافرینند. می‌خواهند در پروسه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، شیرازه جامعه مدنی ایران مانند عراق چنان از هم پاشیده شود که رمقی برای جامعه نماند تا بر این اساس سرنگونی رژیم به نفع چپ و کمونیسم در ایران و منطقه تمام نشود.

ولی از همه اینها ناپسند تر و زشت تر، موضعگیری حزب دموکرات در قبال این فجایع و احتمال حمله نظامی آمریکا به ایران است. این جریان نامسئول می‌خواهد عین این سناریو در ایران تکرار شود. نظر به اینکه آنها تا چه حد بی‌پرنسیب، نان به نرخ روز خور و نامسئول هستند، من نقل قول طولانی از سخنرانی آقای مصطفی هجری که چگونه سیاست نامسئولانه حزب اش را بیان میکند، آورده‌ام، تا با فاکت نشان بدهیم که پیام سخنرانی دعوت بی‌پرده "باید با آمریکا همکاری کنیم" از آمریکا برای دخالت و حمله نظامی به ایران است. و ما در مقابل، صراحتاً به ایشان و حزبش هشدار می‌دهیم که "همکاری با آمریکا، یعنی دشمنی با مردم". سخنرانی ایشان باندازه کافی شفاف و گویا موضع ارتجاعی و همصدایی با آمریکا و ارتجاع منطقه را در خود دارد و لازم به هیچ تفسیر و تجزیه و تحلیلی از ما ندارد. هجری موضع حدکا را چنین ادامه می‌دهد:

"...دمکراسی و حقوق بشر را که دو پدیده عصر بوده و به سرعت در حال تبدیل شدن به خواست و مطالبه افشار و طبقات مختلف مردمی هستند که صدها سال است از دست استبداد می‌نالند، به شدت سرکوب کند. (زیرا این پدیده‌ها، اولاً با ایدئولوژی رژیم کاملاً متضاد هستند، دوماً وجود این پدیده‌ها موجب تضعیف تدریجی رژیم و در نتیجه سرنگونی کامل آن خواهند گردید) تا از این راه، بدون وجود چالشی جدی حاکمیت خود را تا "ظهور مهدی" نه‌تنها بر مردم ایران، بلکه بر خاورمیانه، ادامه دهد... نفوذ آمریکا را به عنوان رقیب اصلی خود در منطقه، ریشه‌کن و آمریکا را مستأصل گرداند.

اکنون، پرسش اصلی اینست: کدام یک از دو رقیب، آمریکا یا ایران، در این جدال پیروز خواهد شد و قادر خواهد بود، قدرت خود را بر خاورمیانه تحمیل کند و به اهدافش نایل آید؟

حکومت جمهوری اسلامی، خود نظامی قرون وسطایی و واپسگرا می‌باشد، بنابراین نوع حاکمیت این رژیم، چاره ساز معضلات و پاسخگوی خواستهای امروزین مردم نیست، بلکه بحران‌ساز است و بحران‌هایش به ... لذا آمریکا نیازمند درپیش گرفتن برنامه‌ای درازمدت و خردمندانه در منطقه است تا قادر به تثبیت قدرت خود در خاورمیانه باشد. آن برنامه نیز عبارت خواهد بود از جلب اعتماد مردم منطقه که در آینده به نیروی محرکه تحولات در کشور خودشان تبدیل خواهند شد. در همین راستا لازم است، آمریکا عملاً به مردم اثبات کند که از این پس یاری‌رسان حاکمیت‌های دیکتاتور و انحصارطلب در منطقه نخواهد بود. از جمله عقب‌نشینی نیروهای آمریکا از عراق پیش از آنکه دولت عراق قادر به تثبیت امنیت در کشورش باشد، از جمله عواملی خواهد بود که نه تنها مردم عراق، بلکه مردم کشورهای همسایه عراق را نیز نسبت به آمریکا بیشتر بی‌اعتماد خواهد کرد. یکی دیگر از موارد احتمالی سهل‌انگاری آمریکا این خواهد بود که آمریکا در کشمکش خود با ایران بر سر برنامه اتمی به نحوی و حتی در صورت گردن گذاشتن ایران به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد، با رژیم ایران به توافق برسد و دیده بر موارد نقض حقوق بشر و سرکوب گسترده آزادیها در آن کشور فرو بندد و یا در حد موضوعی فرعی، تنها به صدور سالیانه یک اعلامیه - رویه‌ای که اتحادیه اروپا تاکنون در پیش گرفته است - و محکوم نمودن آن بسنده نماید. مردم ایران از حمایت‌های آمریکا و کمک به حکومت رضاشاه در سرکوب آزادیخواهان آنزمان

ایران و به ویژه در جریان کودتای سال 1332 خاطرات تلخی دارند، به طور کلی اعتماد مردم به آمریکا ضعیف است، اینکه مردم ایران اکنون علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران، به آمریکا گرایش پیدا کرده‌اند، نباید از سوی آمریکا به عنوان محبوبیت خود در میان مردم ایران قلمداد شود. لیکن پشتیبانی عملی و دائمی آمریکا از مبارزات مردم ایران می‌تواند دیدگاه تاریخی مردم در این مورد را در جهتی کاملاً مثبت تغییر دهد. از دگرسوی آمریکا می‌بایست به طور جدی یاری‌رسان مبارزات آزادیخواهانه مردم منطقه در راستای نیل به حقوق و آزادیهایشان باشد. در این راستا، تنها شعار دادن برای رهایی مردم از زیر چنگال جور و ستم کافی نیست، بلکه لازم است عملاً از مبارزات مردم حمایت به عمل آورد. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، هر روز و در مقابل دیدگان مردم جهان، اعتراضات مردم به نحوی وحشیانه سرکوب می‌شود. بطور علنی دخالت می‌کند و... به همان اندازه نیز که این روال ادامه داشته باشد، هزینه تحولات برای آمریکا و مردم منطقه، به ویژه مردم ایران افزایش می‌یابد. مورد دیگری اینکه اگر آمریکا سعی بر تقویت اجماع کشورهای جهان در راستای ایجاد تحولات لازم را داشته باشد، همانند اجماعی که علیه برنامه اتمی ایران ایجاد شده است. جمهوری اسلامی و سایر حکومت‌های واپسگرا و دیکتاتور منطقه، فقط از طریق چنین اجماعی متحول خواهند شد. در غیر اینصورت، چنانچه بخشی علیه چنین حکومت‌هایی ایستادگی کنند و بخشی دیگر به همکاری با آنان پردازند، نتیجه همان خواهد شد که تاکنون در مورد جمهوری اسلامی دیده شده است. هر زمانی که آمریکا ایران را مجازات کرده و مورد انتقاد قرار داده، یکی از کشورهای اروپایی یا چین و روسیه نیازهایش را تأمین کرده و رژیم را از آمریکا بی‌نیاز ساخته است."

علیرغم آنچه در عراق می‌گذرد نیروهایی هنوز از آمریکا برای حمله به ایران این چنین دعوت بعمل می‌آورند، از حضور وی در منطقه پشتیبانی می‌کنند و با ارسال پیام تبریک (1) خود شیرینی می‌کنند، یک ذره به جان مردم کارگر و زحمتکش جامعه اهمیت نمی‌دهند. چنین ناز شتری برای آمریکا و درخواست از وی برای مداخله نظامی و تحریم اقتصادی، نشانه دشمنی آشکار حدکا با مردم ایران است. ما اجازه نمی‌دهیم به بهانه مبارزه با رژیم کثیف اسلامی که خود حدکا بیش از هر کسی سابقه معامله‌گری و سازش "دیالوگ تمدنها" فراوان با آن دارد، اکنون با آمریکا برای ویرانی ایران و منطقه همکاری کرده و دعوت به عمل بیاورد.

حزب دموکرات درس نمی گیرد! (II)

حزب دموکرات کردستان ایران بنا به موقعیت طبقاتی اش، هیچ گاه در قبال مردم زحمتکش نیروی مسئولی نبوده است. به این خاطر او از تاریخ درس نمی گیرد، این مردم هستند که باید از بی مسئولیتی او درس بگیرند. در همه گذرگاههای مهم تاریخی (در قسمت های پیشین گوشه های از آن گذرگاههای مهم تاریخی را با فاکت ذکر کردم) ایشان جانب مرتجع ترین نیروها را گرفته اند. در کنگره چهارم خود، جمهوری اسلامی را بعنوان حکومت مردمی و بر آمده از انقلاب و ضد امپریالیستی تأیید کردند (2). آقای قاسملو به خمینی لیبیک گفت... حدکا ستونهای ارتش جمهوری اسلامی را در زمان جنگ ۲۴ روزه ی مردم شهر سنندج با نیروهای مزدور جمهوری اسلامی، به پادگانها اسکورت کرد. سیاست نیروهای انقلابی در دفاع از مردم و از دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷ را سیاست "جنگ افروزانه کومه له قدیم می نامید. در جریان انتخابات شورهای اسلامی شهر و روستا در سال ۱۳۷۸، در منطقه کردستان، از دوم خردادیها و خاتمی ها حمایت کرد و به بهانه "دیالوگ تمدنها" از مردم خواست به کاندیدای "واقعی و مستقل" رأی بدهند و در بیانیه دفتر سیاسی خود در تاریخ یازدهم بهمن ماه سال هفتاد و هشت، بار دیگر از شرکت مردم در انتخابات مجلس اسلامی حمایت کرد. این حزب نامسنول اکنون میخواهد حمله نظامی آمریکا به ایران را مشروع اعلام کند و پای آمریکا را به سیاست مردم ایران باز کند. هیئت حاکم آمریکا که خود یکی از اصلی ترین مشکلات مردم کارگر، زحمتکش و فقیر جهان در دسترسی به سعادت و خوشبختی است را، ناجی مردم ایران معرفی کند. هیئت حاکم آمریکا که خود بیماری و ویروس ضد آزادی مردم جهان است را، نیروی نجاتبخش و درمان و مرهم مشکل مردم معرفی کند. هر نیرویی که منافع اش با آمریکا یکی باشد مشخص می شود که آن منافع چقدر ضد کارگر و ضد مردم زحمتکش و ضد بشری است. اینها هرچه را از طرف آمریکا و متحدین آن مد شود، روز بعد، به زبان فارسی و کردی بخورد مردم می دهند. روزی "گفتگوی تمدنها" مد می شود آنها پشت سر کمپین خاتمی و دوخرداد میروند. روزی "دمکراسی و حقوق بشر" مد می شود، آنها هرچه روسای جمهور کشورهای اروپا شرقی و مرتجعین در مدح دموکراسی و حقوق بشر و نقش آمریکا در متحقق کردن این دموکراسی می گویند، عینا نشخوار می کنند. انسان

متمدن و آزادیخواه هیچ تفاوت اساسی بین احزاب دموکرات با روسای جمهور کشورهای آمریکا و اروپای شرقی و شیوخ مرتجع خاورمیانه نمی بیند. حزب دموکرات همیشه می خواهد از بالای سر مردم با نیروهای مرتجع وارد بند و بست شود. این حزب نامسئول، اکنون میخواید سرباز پیاده نظام آمریکا شده و با حمله نظامی به ایران رقبای آمریکا (چین و روسیه) از منطقه بیرون کند. مخالفت کردن با جمهوری اسلامی به قیمت آن سناریویی که در عراق حاکم است و به قیمت نابودی جامعه و به هر قیمت به شرط رسیدن اش به حاکمیت، فقط بیانگر نامسئولی است. ما همچون امروز که به حدکا هشدار می دهیم، در سال ۲۰۰۳، پیش از حمله به عراق، به نیروهای مرتجعی که خود به دست بوسی صدام می رفتند هشدار دادیم. اما آنها می گفتند: "اگر آمریکا صدام را سرنگون نکند ما نمی توانیم او را سرنگون کنیم". این خود طرخی برای موجه نشان دادن حمله آمریکا به عراق بود. بخشی از پروپاگاندای بی قدرت کردن مردم در مقابل رژیم بعث بود. وگر نه، چرا باید سربازان لپن آمریکایی بتوانند صدام حسین را سرنگون کنند ولی مردم انقلابی و آزادیخواه یک کشور نه؟ این گونه تبلیغات و اینگونه "رهبران" مردم مبارز را در مقابل رژیم های مرتجع بی قدرت می کنند. آقای هجری و سایر نیروهایی که میخواید پای آمریکا را در سیاست ایران باز کنند، مصداق این داستان اند.

خشم ناسیونالیست ها علیه منصور حکمت و حکمتیست ها

اخیرا وبلاگی وابسته به حزب دموکرات کردستان ایران، حکمتیست ها را با خود سنجیده و ارتباط آشکار و پنهان حدکا با جمهوری اسلامی را، به ما نسبت داده اند. و بخشی از اتهامات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه منصور حکمت و حکمتیست ها را نشخوار کرده است. این اولین باری نیست که ناسیونالیست های بی مایه، چه آگاهانه و چه بدلیل بی بضاعتی سیاسی پا به بازی ای می گذارند که زمین اش را دیگران (وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی) تعیین کرده باشند. این است که هر بار ممکن است به دامی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برایش تنیده است؛ یا موقعیتی که آمریکا برای ناسیونالیسم کرد در منطقه فراهم کرده است بیافند. در جریان کنفرانس برلین، جریان دوم خردادی و خانواده توده ای - اکثریتی ها هم اتهام همکاری و دریافت کمک مالی از رژیم اسرائیل را به ما زدند و جواب رسوایی خود را از مردم گرفتند. برخورد اینها در طول تاریخ زندگیشان به حکومت

شاه، به جمهوری اسلامی و رژیم های منطقه را نگاه کنید که چگونه، با یک چراغ سبز این رژیم ها نه تنها منافع مردم، بلکه سر سه رهبر خود را به باد فنا می دهند! و در عین حال لحن و رفتار سیاسی آنها را با کارگران، با سازمانهای چپ و احزاب کمونیست از انقلاب ۵۷ تا به امروز نگاه کنید! حدکا به همان اندازه که در مقابل دولتهای مرتجع اهل مدارا، سازش، معامله و "با نزاکت" است، در مقابل کارگران و سازمانهای چپ و احزاب کمونیست تند رو، پرخاشگر و بی نزاکت است. نامبرده، بنا به منافع طبقاتی جایی ایستاده که نه در برخورد با کمونیست ها و نه با رژیم های مرتجع اهل تغییر روش و رفتار سیاسی و متدلوژی خود نیستند. برای سازش با رژیم، نه با از دست دادن رهبران خود درس میگیرند و نه از رسوایی جنگشان با کومه له قدیم و کمونیست ها در کردستان. این مردم کردستان هستند که باید از بی کفایتی، خرابکاری و سازش آنها با رژیم های مرتجع، از طرفی، و دشمنی با کارگر و کمونیست ها و حمایت از مالکان و خوانین؛ از طرف دیگر درس بگیرند و آنها را کنار بگذارند. مبارزات بر حق مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران در شهرهای کردستان، رشد و گسترش یافته است. تحصن و تعطیلی عمومی، تظاهرات و مبارزه و مقاومت مردم علیه حکومت نه تنها عمیقاً مورد احترام و حمایت حزب ماست، بلکه پیشروی این تحركات به دخالت حزب ما و کمونیست ها گره خورده است. حزب ما به درست و به موقع وارد عمل شده و پیشاپیش مردم، برای پیروزی و رفع نواقص این مبارزات؛ پیشروان جامعه را از خطرانی که از جانب احزاب ناسونالیست و مرتجعین برای به بیراهه بردن این مبارزه وجود دارد مطلع کرده و میکند. در جریان مبارزات اخیر، در کنار مردم کردستان، اقدام به کشت رهبران کمونیست در میان مردم و به تشکیل "گارد آزادی" کرده و این مبارزات می تواند یک گام مردم به پیروزی نزدیکتر کند. جریانات ناسیونالیست که همیشه مانع پیروزی مردم آزادیخواه کردستان در مقابل ارتجاع هستند، می خواهند مثل همیشه این مبارزات را از دست کارگر و کمونیست روده و به نفع نظام استثمارگر خود مصادره و مهر سیاه و ارتجاعی جنبش خود را بر آن بزنند. مثل همیشه، مبارزه کارگر و کمونیست در کردستان را تخطئه و وسیله سازش و معامله با رژیم کنند. این سیاست ارتجاعی نه تنها در دوره اخیر، بلکه سنت پیشین و جالافتاده احزاب ناسونالیست و مرتجع کردستان و از جمله حدکا در چند دهه اخیر بوده است. حزب دمکرات، حزب بهمزدن رابطه استثمارگرانه بین

کارگر و سرمایه دار نیست. حزب رفاه و عدالت اجتماعی کارگران و زحمتکشانشان کردستان نیست و حتی حزب حل مسله کرد هم نیست. حزب دموکرات همین است که هست. حزب بورژوا- ناسیونالیست کرد برای شریک شدن در قدرت زیر لوای مساله کرد است. حزب دموکرات از انقلاب ۵۷ به این سو به خرابکاری، ترور شخصیت، دشمنی کردن و توطئه علیه کمونیست ها و سازش با رژیم جمهوری اسلامی معروف است. باید کارگر و مردم آزادیخواه، برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی، صف مبارزه خود را از صف آنها جدا کنند. اینها بنابه موقعیت طبقاتی و ماهیت سازشکاری با رژیم های مرتجع، هیچ وقت توانایی حل مساله کرد را ندارند. یاوه گویی های آنها علیه منصور حکمت - رهبر بزرگ جنبش کمونیسم کارگری - و همچنین، نگرانیهای طیف ناسیونالیست چپ کرد از رشد کمونیسم و حکمتیست ها به دلیل افشاگری و نقد ماهیت ناسیونالیسم است. ۲۷ ماه سپتامبر ۲۰۰۵

۱- در سوم نوامبر، دبیر کل حزب دموکرات کردستان ایران پیام زیر را برای بوش فرستاد: رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، پیروزی جنابعالی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا برای بار دوم برای ایرانیان به طور کلی و مردم کردستان به طور اخص جای خوشحالی است. به این منظور به شما تبریک می گوئیم و امیدواریم در دوره دوم ریاست جمهوری شما یاری دهنده جدی مردم جان به لب رسیده ایران در سرنگونی حکومت تروریست و ضد آزادی و دموکراسی جمهوری اسلامی و برقرار کردن حکومتی دموکراتیک به جای آن باشید. حزب دموکرات کردستان ایران دبیرکل مصطفی هجری، سوم نوامبر ۲۰۰۴

(2) کنگره ۴ حزب دموکرات در سوم بهمن ۱۳۵۸ با اکثریت آراء ۵ ماده ذیل را تصویب کردند: "۱) حزب دموکرات از جمهوری اسلامی پشتیبانی می کند. (۲) حزب دموکرات، آیت الله خمینی را رهبر جمهوری اسلامی می داند. (۳) حزب دموکرات از مرزهای ایران در کردستان محافظت می کند. (۴) حزب دموکرات علیه امپریالیسم مبارزه می کند. (۵) حزب دموکرات خواهان دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است.

همکاری با آمریکا ، دشمنی با مردم (در حاشیه اظهارات مصطفی هجری)

رحمان حسین زاده: مصطفی هجری دبیر کل یکی از جناحهای حزب دموکرات کردستان ایران در سمیناری به تاریخ بیست و یکم مه ۲۰۰۷ در دانشگاه صلاح الدین شهر اربیل کردستان عراق بار دیگر و بی پرده اعلام کرده است "باید با آمریکا همکاری کنیم" و ما در مقابل صراحتاً به ایشان و حزبش هشدار میدهیم "همکاری با آمریکا، یعنی دشمنی با مردم".

اظهار نظر هجری و جوابیه ما بیانگر دو سیاست تماماً متفاوت و نقطه مقابل هم در قبال تحولات سیاسی مربوط به آینده ایران و کردستان است. مردم کردستان می توانند انتخاب کنند. سیاست حزب دموکرات و دیگر فدرالیستها و ناسیونالیستها امید بستن به جنگ و نیروی نظامی آمریکا برای دخالت در اوضاع ایران و بر این مبنا به قدرت رسیدن حزبشان است. طرح مورد نظر حزب دموکرات و دیگر فدرالیستها معرفی شده است. پیامدها و مصائب حاصل از دخالت نظامی و جنگ آمریکا در عراق بر همگان روشن است. مردم ایران و کردستان در طول همین ۴ سال به طور عینی وقوع چنین سناریویی را در کشور همسایه تجربه کرده اند. مردم صحنه های انفجارهای انتحاری و کشتار مردم بی دفاع و سربریدن انسانهای بیشماری را توسط گانگسترهای منتسب به اقوام و مذاهب را دیده اند. مردم صحنه های دردناک به بمب بستن کودکانها مدارس بیمارستان دانشگاه کارخانه و محیط کار و محله را هر روزه می بینند. مردم از هم پاشیدن کامل یک کشور بزرگ و تباهی عمومی حیات یک جامعه بیست میلیونی را در مدتی کوتاه شاهد هستند. مردم پیامدهای جنگ آمریکا در عراق را مشاهده کرده اند. فعلاً از این میگذرم که بعد از شکست آمریکا در عراق پافشاری هجری بر "همکاری با آمریکا" چیزی جز بلاهت سیاسی نیست، اما اگر فدرالیستهای کرد و امثال مصطفی هجری با چشم پوشیدن بر تباهی زندگی انسانها در سراسر عراق، فقط از زاویه تنگ و ارتجاعی منفعت "کردایه تی" الگوی کنونی کردستان عراق را برای آینده کردستان ایران در نظر داشته باشند، به ایشان باید یادآوری کرد که شرایط بالنسبه امن تر نسبت به جهنم حاکم شده در بغداد و کرکوک و بعقوبه و حله و رمادی و بصره و سراسر عراق امتیازی محسوب نمیشود و الگویی برای تضمین امنیت و مدنیت مردم نیست. متأسفانه در حال حاضر گسترش تروریسم و ناامنی و سر برآوردن تروریسم اسلامی در همین کردستان

عراق نگرانی شبانه روزی توده مردم است. انفجارات اخیر اربیل و مخمور و تحرک باندهای تروریستی پرده اول اتفاقات سهمگینی است که در انتظار این جامعه است. به علاوه ابهام و انتظار و بلا تکلیفی حاکم بر این جامعه، تدریجاً تباهی روحی و سیاسی و اجتماعی گسترده ای را بر شهروندان کردستان عراق حاکم کرده است. فرار دسته دسته جوانان و شهروندان این جامعه به خارج مرزها و سپردن سرنوشت خود به آینده نامعلوم انعکاس این استیصال عمومی و بیزاری از وضعیت موجود است. گفتیم اگر مصطفی هجری بخواد با عوامفریبی الگوی "فدرالیسم" کردستان عراق به مردم کردستان ایران را وعده بدهد، باز همچون دزد ناشی به کاهدان زده است. مردم در کردستان ایران به خوبی در جریان اوضاع کنونی کردستان عراق هستند و چنین موقعیت و الگویی نمیتواند با توقع و انتظارات آنها از زندگی و آینده بعد از جمهوری اسلامی تطابق داشته باشد. واضح است زندگی و منفعت و آینده ی مردم هیچوقت مسئله ناسیونالیستها و امثال حزب دمکرات نبوده است. اگر کردستان عراق و شهرهای سلیمانیه و اربیل هم مثل امروز بغداد شب و روز در آتش جنگ و انفجارات به سر میبردند، فدرالیستها و حزب دمکرات کماکان پیاده نظام ارتش آمریکا و در رکاب آن برای از هم پاشاندن شیرازه ی جامعه در صف اول بودند، برای همین کار درست شده و مورد حمایت پنتاگون هستند و اکنون در صف اول این حرکت ارتجاعی اند. مردم باید با هوشیاری تمام بدانند که فدرالیستها آن دسته از سیاستمدارانی هستند که به امید حمایت آمریکا بر تفرقه و کینه قومی و باد زدن کشمکش و جنگ اقوام برای آینده ایران سرمایه گذاری میکنند. از این طریق میخواهند خود و "احزابشان" به قدرت برسند و فدرالیسم را حاکم کنند. می خواهند در حمایت بمب و موشک و جنگ آمریکا و تحت نام "حقوق قومی و حق آب و خاک" کرور کرور انسانهای تا دیروز هم سرنوشت و همسایه و دوست و آشنا را تحت نام ترک و کرد و فارس و بلوچ و عرب به کام جنگی داخلی از تهران تا ارومیه و کرمانشاه و سنندج و ایلام و نقره و زاهدان و اهواز گرفته و تا اقصی نقاط ایران بکشانند. میخواهند همان سناریوی سیاه بالکان و یوگسلاوی و افغانستان و عراق را در ایران تکرار کنند. همکاری این جریانات با آمریکا برای اجرای چنین نقشه ای یعنی دشمنی مستقیم بامردم. اینها احزاب و سیاستمداران انگلی هستند که از کشتار هر روزه و لت و پار شدن انسانها و از هم پاشیدن شیرازه جامعه قوت قلب می گیرند و بر این اساس نقشه می چینند. بی شک چنین سیاست و احزاب و

سیاستمدارانی دشمن مستقیم مردم بوده و به منظور دفاع از امنیت و مدنیت جامعه و در دفاع از منفعات مردم باید رسوا و منزوی شوند. مردم ایران و مردم کردستان باید با صدایی رسا اعلام کنند که دخالت نظامی آمریکا در ایران موقوف بوده و همکاری هر جریان و احزابی با آمریکا محکوم است. در قبال تحولات سیاسی ایران انتخاب دیگری برای ما و مردم سرنگونی طلب و آزادیخواه وجود دارد. باید به اراده مردم برای تعیین تکلیف آینده جامعه اتکا کرد. باید متحد و متشکل شد. باید همبستگی و اتحاد صفوف مردم را حول سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و در هم کوبیدن کامل این رژیم سیاه ایجاد کرد. منشور سرنگونی جمهوری اسلامی، پلتفرم شفاف و سرراست به زیر کشیدن جمهوری اسلامی از سوی حزب حکمتیست است و حزب ما آماده ایفای نقش خود در این مبارزه آزادیخواهانه و عدالت طلبانه است. این مسیر مبارزاتی و منشور سرنگونی و حزب حکمتیست را باید انتخاب کرد.

11- تهدید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران/ موضع احزاب ناسیونالیست کرد

نمی توان تهدیدات حمله نظامی حکومت های آمریکا- اسرائیل به ایران و سیاست های قلدرمآبانه، هژمونی طلبانه و ضد مردمی آنها را محکوم و افشا کرد، اگر لبیک گویان پست، مرتجع و بی عرضه منطقه ای آنها، از جمله احزاب بورژوا- ناسیونالیست کرد را افشا و محکوم نکرد. باید سیمای واقعی آنها را در آینه مسائلی چون حمله نظامی آمریکا به عراق (جنگ های اول و دوم خلیج)، خطر حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران و آمادگی این احزاب برای مجاهدت و حمایت از هر طرح امپریالیستی در منطقه، مشاهده کرد. زیرا علاوه بر پراتیک روزانه، اتفاقات بزرگ جهانی و منطقه ای هم می تواند نمایانگر واضح تر چهره بغایت ضد مردمی و اپورتونیستی این جریانات مرتجع می باشد. اینها نه فقط در طول سه دهه اخیر به اشکال چندی آوری سیاست های قلدرمنشانه و ارباب مآبانه آمریکا را در راستای منافع "مردم کرد" قلمداد کرده اند، بلکه در طی تاریخ فعالیتشان هم معتقد بوده و هستند که "کرد ها" هیچ وقت بدون همکاری یکی از ابرقدرت های جهان بر روی پای خود بجای نخواهند رسید. این رویکرد تقریباً هنوز مانیفست همه جریانات بورژوا- ناسیونالیست کرد است. اتخاذ این سیاست توسط این دشمنان مردم، نقاب

طرفداری از مبارزات مردم ایران را از روی آنان برداشته و روشن شد برای منافع خود و مشتکی سرمایه دار با سرمایه داران رقیب خود در حاکمیت که بنا به جزر و مد تنش بین آمریکا و ایران که گاهی در مذاکره با هم و گاهی با هم وارد جنگ می شوند؛ از هیچ اقدام مخربی رویگردان نیستند.

آقای "گاری کنت" در نشریه کردستان شماره ۵۸۷-۳ آوریل ۲۰۱۲، به نقل از مصطفی هجری با سرتیتر "مصطفی هجری خواستار منطقه پرواز ممنوع برای کردستان ایران است." نوشته است: "تاکید غرب بر روی تسلیحات اتمی قابل درک است. نگرانی های جدی ای وجود دارد و آن این است که اگر این رژیم تئوکرات به درکی عقلانی از این که در نتیجه چنین جنگی دو طرف از بین خواهند رفت، نرسد نمی توان تهدیدات آنها علیه اسرائیل را به آسانی نادیده گرفت. علاوه بر این، ایرانی اتمی ریسکی است برای ایجاد رقابتی نظامی - که می توان در عربستان سعودی، ترکیه و مصر مشاهده نمود - که مسیر اتمی شدن را پیش گیرند."

کنت ادامه می دهد: "کردهای ایران از دولت ما و دیگر دولتها می خواهند که قاطعانه از جنبش دموکراتیک ایرانیان حمایت سیاسی نمایند... ایجاد پناهگاهی امن و منطقه پرواز ممنوع در کردستان ایران حداقل می تواند برای سازماندهی نیروها با هدف سرنگونی رژیم و بنیان نهادن ایرانی فدرال و دموکراتیک یاری دهنده باشد. چنین مدلی به صورت موفقیت آمیز کردهای عراق را از ژینوساید در امان داشته و این توانایی را به آنها بخشیده است که یک سیستم منطقه پلورال و موفق در منطقه بنیان نهند."

احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد جزء آماده ترین، سرسپرده ترین و به همه شروط راضی ترین بخش اپوزیسیون پرو آمریکایی جمهوری اسلامی هستند که همیشه در راستای منافع بورژوازی کرد، یکی از کاراکترهای خلق سناریوی سیاه در منطقه هستند. هر بار مسأله تحریم اقتصادی ایران و زمزمه حمله نظامی به این کشور اوج می گیرد، این احزاب به تحرک می افتند و مشغول شکل دادن به الترناتیو سازی "الماسی برای فریب"، "مرکز اولاف پالمه سنتر" در سوئد، "کنگره ملت‌های ایران فدرال" و هر گردهمایی برای تشکیل دولت در تبعید و جبهه سازی توسط غرب مانند آنچه در لیبی اتفاق افتاده هستند. آنان تا مرز مسخره کردن خود "الماسی برای فریب"، در این (تشکیل دولت در تبعید و جبهه سازی) پیش خواهند رفت. درست مانند برادران خود که در عراق که به قیمت ویرانی این کشور، آشکارا در رکاب

حکومت آمریکا در شکل دادن به نظم نوین جهانی شرکت کرده و به نان و نوائی رسیدند اینان هم برای به بازی گرفته شدن آماده هر نوع مجاهدتی هستند. اگر حمله نظامی به ایران صورت بگیرد، بمب را به کوه ها و دشت کویر نمی زنند، آن را روی سر کارگران صنعتی در مراکز مهم صنعتی می ریزند و در همان روزهای اول فاجعه بزرگی به بار خواهد آمد. عواقب تحریم اقتصادی و حمله نظامی به ایران گام ها جامعه را به عقب می راند و باعث یوگسلاوی شدن این کشور و بالا گرفتن اختلافات ناسیونالیستی ترک، عرب، فارس و کرد خواهد شد و مردم را به جان هم می اندازد. اختلافات مذهبی میان سنی و شیعی را مانند آنچه در عراق اجرا کردند دامن می زنند. تنفر زن آزادیخواه و مردم برابری طلب از شعائر اسلامی، قوانین و ارزشهای بی ارزش جمهوری زن ستیز اسلامی را حاشیه ای می کنند و آنها را از زیر تیغ مبارزات انقلابی مردم ایران خارج خواهند کرد. نمونه عراق است که ده سال پس از سقوط صدام حسین هنوز زندگی زنان و کارگران در مقایسه به قبل بهتر نشده است.

مسأله در یک جبهه قرار گرفتن این جنبش با حکومت های آمریکا و اسرائیل به بهانه "دفاع" از مبارزات مردم ایران، تا به منافع طبقه کارگر برمی گردد، چنانکه در بالا به آن اشاره شد، سر سوزنی بخاطر دفاع از حرمت، منافع و استثمار کمتر آنان نیست. فرق این اپوزیسیون پرو آمریکایی جمهوری اسلامی، با خود جمهوری اسلامی تنها در این است که او در حاکمیت است و با پز ضد آمریکایی- اسرائیلی میخواهد حکومت فاسد و استثمارگر خود را نزد مردمی که بحق از قلدری و تحقیر حکام آمریکایی - اسرائیلی متنفر هستند مشروعیت ببخشد؛ و اینها در اپوزیسیون و با ماسک طرفداری از مردم، با جمهوری اسلامی که بحق مورد تنفر کارگران و مردم آزادیخواه است، پروژه ضد مردمی خود را به جامعه بفروشند.

ما قبلاً بارها گفته و نوشته ایم که احزاب بورژوا- ناسیونالیست کرد بنابه جایگاه طبقاتی شان، در طول تاریخ در قبال رویدادهای مهم حتی در یک مورد از موضع رایکالی و انقلابی، از منافع مردم علیه دشمنان آنها اتخاذ سیاست نکرده اند. این مدعا اتهام نیست، تبلیغات سیاسی مغرضانه علیه آنها نیست، واقعیتی بسیار ریشه دار و محرز است. اکنون همه شاهدیم که چگونه آماده اند که با هر قیمت و تحت هر شرایطی که نامبردگان بخواهند برای دفاع از مواضع آمریکا و اسرائیل علیه مردم ایران با آنها همکاری کنند تا در کردستان جای برای نفوذ بیابند و ایران را عراقیزه

کنند. در هر مجمع و جلسه ای که حتی برای فریب آنها سرهم بندی شده باشد، شرکت نمایند در واقع از هول حلیم توی دیگ می افتند. این آمریکا است که بین تفکیک جمهوری اسلامی از بدیل احتمالی آن ابهام دارد که کدام یک را ترجیح می دهد. این اپوزیسیون بمانند نوکر حلقه بگوش آمریکا، وی را ناجی مردم کرد معرفی می کند. تم اصلی اکثر مباحثات، جلسات و دیپلماسی آنها همیشه بر محورهایی مانند: "آمریکا با کرد باید همکاری کند، استراتژی آمریکا در منطقه با کرد باید چنین و چنان باشد... و رو کردن کارت فدرالیسم است. برای آنان مسأله به هر قیمت به قدرت رسیدن است، وسیله این به قدرت رسیدن چه باشد یک مسأله کاملاً ثانوی است.

احزاب بورژوا- ناسیونالیست کرد از سر سازش ناپذیری با حکومت ملی- مذهبی نیست که با حکومت های اسرائیل و آمریکا متحد می شوند، این ها خود ملی - مذهبی هستند و در مقابل سکولاریسم جامعه سازمان مذهبی سنی گری "یزاکا" را تأسیس می کنند. با اسرائیل هم جبهه شدن نشان قاطعیت و سازش ناپذیری آنان با جمهوری اسلامی نیست، اینها حمایت از بخشی از رژیم و تغییر و رفرم در خود رژیم را در پرونده سیاه خود دارند. این ها از هر طرف مردم را بیهوده متوهم می کنند: روزی امید به تعدیل، تغییر، استحاله و رفرم در خود جمهوری اسلامی (بنوعی که نه تنها منافع مردم بلکه سر رهبران خود را در این توهم به باد می دهند) و روزی امید به آمریکا و اسرائیل که عین جمهوری اسلامی ضد کارگر و ضد کمونیست هستند.

(با پوزش، فاکتورها و نمونه هایی از عملکرد حدکا که شاخص معرفی چهره آن است، ضرورتاً در چند قسمت کتاب آورده شده است).

حزب دموکرات از جنبش دوم خرداد "انتخابات" ریاست جمهوری دوره هشتم از خاتمی دفاع کرد. از نامزدی مهدی کروبی در "انتخابات" ریاست جمهوری دوره دهم دفاع نمود. تاریخ این احزاب مملو از سازشکاری و مذاکرات آشکار و پنهان با رژیم است. جمهوری اسلامی اگر آنها را سهم کند، مشکل اصولی با او نداشته و ندارند لذا استراتژی آنها جنگ و مذاکره برای توافق و کسب امتیاز برای بورژوازی کرد از حکومت مرکزی است. نامبردگان ماهیتاً جز کسب سهم خود با بورژوازی حاکم ایران مشکل پرنسیپال ندارند. از فشار نظامی، تا کسب کمک از آمریکا و غیره برای ایشان هر یک اجزای یک کلیت یعنی پروژه سهم شدن در حاکمیت است. عبدالرحمن قاسملو رهبری وقت حدکا در انقلاب ۱۳۵۷ به خمینی لبیک گفت. در

زمان جنگ مردم کردستان با رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ از پشت و از بالای سر هیئت نمایندگی خلق کرد، با رژیم باب مذاکره باز کرد. حزب دمکرات ارتش و سپاه پاسداران را به داخل شهر سنندج و پادگان مهاباد در سال ۱۳۵۸ اسکورت کرد. به مردم، تشکل های توده ای و سازمان های کمونیستی اعلام جنگ کرد. به دفتر سازمان پیکار در سال ۱۳۵۹ در شهر بوکان حمله کرد و سه نفر فعالین این سازمان را قتل عام کرد. صلاح شمس الدین مسئول اتحادیه کمونیست ها را در جلوی خانه خودش در شهر مهاباد بدلیل تبلیغات سیاسی و روشنگری در مورد حدکا ترور نمود. تصویب قطعنامه ارتجاعی جنگ سراسری علیه سازمان کردستان حزب کمونیست ایران- کومه له در کنگره شش این حزب در سال ۱۳۶۳ و کشتن بیش از ... پیشمرگ! نکند بخاطر سازش ناپذیری با حکومت ملی- مذهبی بود؟

"مبارزه جدی و پیگیر" عالیجنابان در امر سرنگونی حکومت فعلی با هر قیمت و با هر جریان ضد جمهوری اسلامی، بخاطر آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی و در خدمت اعتراض به استثمار کارگر نیست، اینها خود استثمارگران کارگران و انتقادشان از حکومت اسلامی این است که حوزه ناامنی برای سود بیشتر برای سرمایه داران ایجاد کرده و بلد نیست که همه خواص کرد، عرب و عجم ایرانی را در سود ناشی از استثمار کارگران شریک نماید. همچون امروز در دفاع از منافع کارفرما و در دفاع از راه حل بورژوائی در مقابل راه حل کارگری از همکاری با شیطان هم شرمی ندارند. اسناد نشان می دهند که در قدیم نیز در دفاع از فنودال علیه دهقانان و زحمتکشان بودند. اشتباه برداشت نشود که چون خواهان سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هستند به هر خس و خاشاکی آویخته، بعکس، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هیچ زمانی در دستور کار آنها نبوده است. هیچ نیروی بورژوائی سرنگونی طلب هم نمی تواند از موضع انقلابی خواهان سرنگونی رژیم باشد. سرنگونی انقلابی یعنی اتکا به نیروی مردم و در هم شکستن ماشین دولتی، و آنان درست بخاطر باور نداشتن به مردم، به انقلاب و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، سرباز پیاده نظام آمریکا شده تا که رژیم را برایشان سرنگون کند. قصد شرکت ناسیونالیست های کرد در چنان سناریوی فاجعه باری، مطلقاً بخاطر ترجیح منافع عموم نیست، بالعکس به این خاطر است که مردم برای اینها جزبه عنوان مصالح ساختن عمارت به قدرت رسیدن آنها درک نمی شود و دقیقاً به این خاطر مایل هستند که ایران را عراقیزه و کارگران و زحمتکشانشان را سوخت ماشین به قدرت

رسیدن خود نمایند و آنها را به روز سیاه بنشانند. کارگران و کمونیست ها باید ماهیت هر دو جبهه ارتجاعی این کشمکش ها را بی توهم، شفاف و قاطع به جامعه توضیح بدهند و صفوف خود را در مقابل هر دو متحد کنند. وظیفه ما کمونیست ها، مردم معترض و همه آزادی خواهان واقعی است که مردم کردستان و کل منطقه را از این اقدام نامسئولانه، ارتجاعی و ظرفیت خلاق سناریوی سیاه این احزاب ملی- مذهبی مطلع نمائیم.

نق زدن های جناح چپ این جنبش

نشریه "جهان امروز" کومه له در شماره ۲۸۶ صورت مساله بحران را آنطوری که آمریکا مطرح می کند می پذیرد و از حسن رحمان پناه می پرسد: " آیا این تحریم ها سبب خواهد شد که جمهوری اسلامی از برنامه اتمی خود دست بردارد و به خواست های جامعه جهانی گردن نهد؟ رحمان پناه چنین پاسخ می دهد: پس از عقب نشینی " صدام حسین" دیکتاتور هار و جنایتکار عراق از کویت و سر پیچی از ، قطعنامه های شورای امنیت علیه عراق ، محاصر اقتصادی اعمال شد که ...، اما صدام تسلیم خواست های سازمان ملل و امریکا نگردید و سرانجام از طریق دخالت نظامی سرنگون شد."

جهان امروز صورت مسأله آمریکا و غرب را که گویا اولاً اختلاف بر سر مسأله اتمی و حقوق بشر است، و ثانیاً دول غربی و مشتی جنایتکار جنگی نماینده جامعه جهانی هستند قبول دارد و این مسأله مورد انتقاد شدید من به رحمان پناه و این طیف است. رحمان پناه در مورد عواقب حمله نظامی و تحریم ها نق می زند، اما اصل مطلب همان قبول کردن تبیین و صورت مسأله است که آنچه دول غربی در مورد ماهیت قلدری خود می گویند و جهان امروز آن را نشخوار کرده را می پذیرند! چه کسی گفته است امریکا، انگلستان و اسرائیل جامعه جهانی را نمایندگی کردند؟ نمایندگان جامعه جهانی (جهان امروز) ناکازاکی و هیروشیما را نابود کردند، صدها هزار نفر را در عراق کشته و بیش از یک میلیون نفر را زخمی و میلیون ها نفر را آواره و بی خانمان کردند. از چه وقتی فرماندهان و طراحان پنتاگون، قاتلین "جنین"، "صبرا"، "شتیلا" و کودکان فلسطینی، قاتلین این همه مردم و عاملین این همه جنایت در گوشه و کنار دنیا، نماینده جامعه جهانی شده اند؟ اینها ویتنام را به خاک سیاه نشانند و همیشه علیه جامعه جهانی بوده اند.

استراتژی جناح چپ این جنبش در تحلیل نهایی با جناح راست آن ماهیتاً تفاوت چندانی ندارد، فقط اشکال آن متفاوت است. اگر جناح چپ این جنبش به آمریکا نق می زند، به این دلیل است که می داند حکام آمریکا تاریخی طولانی در ضدیت با جنبش کمونیستی دارند. تاریخ سازماندهی و مداخلات در ۸۰ کودتای ضد چپگرایی، بمباران شیمیایی، کشتن بیش از... مردم ویتنام و مردم عراق را هم در پرونده جنایاتشان دارند. جناح چپ جنبش ناسیونالیسم کرد نمی تواند اسم چپ را با خود حمل کند و مستقیماً امثال جناح راست این جنبش (احزاب دمکرات) بی پرده و بی اگر و اما از حمله نظامی دفاع کند. این چپ برای حمایت از این استراتژی، باید راهها و کدهای "چپ پسند" دست و پا کند: "به خواست های جامعه جهانی گردن نهاد، جمهوری اسلامی هم با دخالت خود در لبنان و فلسطین و با گسترش اسلام سیاسی بهانه دست اسرائیل- آمریکا می دهد؛ اسلام سیاسی مسلح به سلاح اتمی خطرناک تر است، حقوق بشر در ایران نقض می شود و غیره"، وارد کردن در منازعه مسأله سر راست خطر حمله نظامی آمریکا به ایران و محکوم نکردن آن، تنها کدهای "چپ نما" جهت مشروعیت دادن به حمله نظامی به ایران هستند.* مانند حمله اول آمریکا به عراق در جنگ خلیج آن را زیر پوشش سلاح کشتار جمعی و بمباران حلبچه توسط صدام حسین توجیه نمایند. گویا جنگ اول خلیج بخاطر مردم عراق و این یکی هم اگر بشود بخاطر خطر سلاح اتمی ایران، حقوق بشر در این کشور و جلوگیری از گسترش خرافات مذهبی خواهد بود! تبلیغات غرب حول حقوق بشر دروغ محض است. اصل ماجرا تلاش برای تقسیم قدرت دوباره جهان میان قدرتهای امپریالیستی، برای حفظ قدرت نظامی و اعمال هژمونی غرب بر جهان است. در این میان ماجرای ایران اتمی بهانه است.

این که همه کومه له ایها تا همه جریانات و کسانی که به نام تحولات مهم و سرنوشت ساز و... کیسه برای نتایج تحریم و جنگ دوخته اند و جبهه متحد "چپ" و راست تشکیل میدهند، عملاً خاک در چشم مردم می پاشند و علیه مردم در کمپ غرب ایستاده اند. همه آنهایی که حتی اعلام می کنند مخالف تحریم و جنگ هستند، ولی خجولانه به امید حمله نظامی و تحریم، تحولات مهم و سرنوشت ساز می بینند و منتظر میوه آن اند! همگی متفق القول می گویند: "تحولات مهمی در راه است، باید چپ هم در این فرصت اتحاد کند و غیره..."، غیر مستقیم تائیدی بر مزیت این بحران و دادن تصویری مثبت از تهدید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل است. کد ضمنی هم

تصویر اشتراکی این طیف در صورت مساله است. فرمول بیان مهم نیست، مضمون این است که تهدید نظامی آنچنان هم که ما، حزب حکمتیست همیشه هشدار می دهیم منفی نیست. حمله نظامی نامبردگان به ایران از نظر آنان ابعاد متعددی دارد که بعدی از آن می تواند بنوعی به ضرر نباشد، بشرطی که "احزاب چپ کارگری" هم بجنبند و در میدان باشند و "فرصت را در یابند"! در این فرصت، پاسیو نشوند و وقتی همه جا شلوغ شد آنها هم جبهه "چپ" را بسازند! به این دلیل به موضع احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد که بی قید و شرط از حمله نظامی نامبردگان به ایران حمایت می کنند حساس نیستند و در قبال آن نقدی ریشه ای ندارند. حساس نبودنشان نشانه نوعی احساس همراهی آنها با آفرینندگان بحران است. و گر نه "انتظار تحولات مهمی در پیش است" چه معنی دارد؟ هیچ رفرمی شده است که ما نمی دانیم؟ گامی رژیم در زمینه های آزادی بی قید و شرط سیاسی، توسط مردم به عقب رانده شده است؟ بیمه بیکاری و افزایش دستمزدها متناسب با تورم افزایشی داشته است؟ تشکل کارگری ایجاد شده است؟ اتحاد طبقاتی کارگران علیه این سناریو مستحکم است؟ خیر. در این بینش مردم بدلیل رهنمائی رهبرانی امثال شما از خود دست شسته و همه منتظر جاجی هستند. غیر از این که محاصره اقتصادی، تهدید حمله نظامی و بحران ناشی از این وضعیت فرصتی برای او هم ایجاد می کند، کدام مولفه های پایه داری در توازن قوا بین مردم و حکومت با هوشیاری و نقش مستقیم مردم تغییر کرده است؟ چه درجه ای از سازمان یابی و تشکل یابی مردمی بر روی پای خود موجب "انتظار تحولات مهمی" شده است؟ پیش کشیدن "انتظار تحولات مهمی در پیش است" درست هنگامی که تهدید حمله نظامی بالا میگیرد، غیر از این که غیر مستقیم تأیید "جنبه مثبت" حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران باشد، کدام تحولات مهم دیگری را مد نظر دارند؟ این گونه تبیین دادن از بحران و تهدیدات نظامی، آن هسته اصلی ضدیت کردن کل جریانات کمونیسم بورژوائی با زندگی مردم است که گویا اگر کسانی دیگر بحران بوجود آورند، فایده بحران شان برای مردم است و اگر کسانی دیگر غذا بخورند غذا به معده مردم می رسد!

آنان ظاهراً پرچم انقلاب و تحولات مهم و طرح سرنگونی جمهوری اسلامی را در دست دارند و به ما خرده می گیرند که سیاست فعالی در قبال این بحران و تهدیدات نداریم! لازم است که ما کارگران و کمونیست ها دقت کنیم که سیاست فعال کمونیستی ما دفاع از زندگی و امنیت مردم در مقابل کل صف ارتجاعی از اسرائیل

و آمریکا، تا همه جریان‌های ایرانی است که بجای مبارزه مضموناً رادیکال و انقلابی، به جنگ و تحریم اقتصادی امید بسته اند. رویکرد ما تلاش و دفاع از مدنیت و زندگی مردم برای ایجاد سدی در مقابل تحریم اقتصادی و حمله نظامی آمریکا و اسرائیل از طرفی؛ و گرانی، فقر و اختناق سیاسی در ایران به بهانه تحریم و جنگ، از طرف دیگر است. از منظر تهدیدات حمله نظامی و هورا کشیدن خیل اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی برای این سناریوی سیاه که می‌تواند بزرگ‌ترین فاجعه برای مردم ایران و منطقه باشد، فقط اوج بیگانگی، بی‌رحمی و لاقیدی سیاسی اینها نسبت به حیات و سعادت مردم است که خود را می‌نمایاند. هر جریان و یا شخصی که برای تقسیم غنائم بدست آمده پس از حملات ویران‌کننده آمریکا-اسرائیل با آنها کیسه دوخته باشد، خود را جای مردم ایران که خانه، کار و زندگی خود و آینده خانواده‌هایشان را از دست خواهند داد؛ و یا جای مردم، جوانان و زنان مبارزی که روزانه در تلاشند تا روزنه‌ای باز کنند و کل سیستم و ارزشهای جمهوری اسلامی را چالنج کنند؛ بگذارد، آنگاه قابل تصور است که فضای جنگی چه امکانات، مصالح و خوراکی در اختیار رژیم خواهد گذاشت تا با آن مصالح دامنه‌های فعالیت این نهادها را مدنی و هر مطالبات کارگری و عمومی را محدودتر کند و اختناق کنونی را چند برابر تشدید نماید.

فقط نیروهای بورژوا، اپورتوننیست، معامله‌گر، فرقه‌گرا، فالانژ و لمپن و غیر مسئول می‌توانند آتش بیار و مشوق و تأییدکننده چنین حملاتی از سوی حکومت‌های اسرائیل و آمریکا به ایران باشند. حکومت‌های اسرائیل و آمریکا ناجی کارگران نیستند، بلکه همانند حکومت اسلامی ایران منفور و استثمارگر هستند. از موضع نامبردگان مخالفت با جمهوری اسلامی مانند خود سیاست‌های جمهوری اسلامی ارتجاعی است، به اندازه خود رژیم کثیف است. مخالفت از آن منظر ارتجاعی، استیصال و مایه تقویت ارزش‌هایی می‌شود که جمهوری اسلامی را سر کار آورد، نگه داشته و به عمر آن می‌افزاید.

12- حزب دموکرات و مسأله آزادی زن

بمناسبت ۸ مارس روز جهانی زن نظری بر جایگاه احزاب دموکرات در قلمرو مسأله آزادی زن داشته باشیم: رویکرد حدکا به آزادی زن بتنهایی کافی است تا به جوهر تماماً ارتجاعی اهداف وی پی‌برد. در آینه مسأله آزادی زن، می‌توان قامت تمام

نمای مردسالار طیف ناسیونالیستهای کرد را به روشنی دید. علاوه بر کردستان ایران، در کردستان عراق تحت حاکمیت همکیشان اینها هزاران زن بخاطر مسائل ناموسی کشته شده اند که احزاب ناسیونالیست نسبت به آن چشم بسته اند، زبانشان لال شده، گوشهایشان کر و دست و قلمشان شکسته است. آنها وقتی یک نفر طرفدار "جنیش سبز" سرماخوردگی بگیرد روزها تمام ابزارهایی که در اختیار دارند در حمایت از وی بکار خواهند گرفت، اما هزاران زن در کردستان قربانی ناموس پرستی می شوند که حتی خبر مرگ قربانیان در مدیای اینها انعکاس چندانی ندارد. در ذیل اثبات خواهم کرد، احزاب دمکرات در عرصه مبارزه برای آزادی زن نقش مخرب، بازدارنده و واپسگرایانه ای در جامعه کردستان بازی کرده اند.

حزب دمکرات با آزادی زن مشکل جدی دارد و از عبارت "آزادی زن" در پراتیک متنفر است. ایشان با کلمه "آزادی" بدون پسوند و پیشوند مشکل ندارد. اما وقتی آزادی با پسوند طبقه کارگر، آزادی زن و آزادی بی قید و شرط سیاسی مطرح شود، به آنها خیلی حساسیت نشان می دهد، زیرا این آزادی ها مثل زلزله نه تنها پیکر او بلکه تمام هستی ایشان را به لرزه در خواهد آورد. حدکا مثل خیلی از جریانات اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی روایت ویژه خود از مبارزه برای آزادی دارد. "آزادی ملت کرد بله؛ ولی زن نیمه کرد محسوب می شود تا آزادی وی را در اولویت قرار داد و همچنانکه کارگر جزء ملت کرد بحساب نمی آید". در نتیجه "آزادی" نامبرده با آزادی زن متفاوت است. منظور او از آزادی ملت کرد بمعنی آزادی زن و آزادی طبقه کارگر نیست. زن و کارگر و کمونیست کرد چون اولی نیمه کرد و دومی و سومی هم ناسیونالیست نیستند، کرد هم به حساب نمی آیند و حتی در کیش ایشان "ضد کرد" هستند. "آزادی کارگر کرد! آزادی زن کرد! آزادی بی قید و شرط سیاسی مردم کرد!"، نزد حدکا پوچ ترین و بی معنی ترین واژه های روی کره زمین می باشند که آنها را فقط در قاموس کمونیست ها می توان یافت.

باین خاطر آزادی زن نزد حزب دمکرات بسان ملای مسجد، حاجی آقای محل، بقال سرکوچه، صوفی تسبیح بدست "تکیه" درویش "خانقا"، (بزنزمن) بازار، آیت الله ها، دانشمندان و پروفیسورهای اسلام شناس و خیل لمپن های زن ستیز جامعه؛ تداعی کننده مفاهیم شیطنانی است. فرهنگی و مفاهیمی که طبقه حاکم به کمک آن ۳۲ سال است آپارتاید جنسی بر مردم ایران تسری داده و حاکم کرده است. محصولات تولید شده توسط آیت الله ها، دانشمندان و پروفیسورهای اسلام شناس، ملای مسجد، حاجی

آقای... و خیل لمپن‌های زن ستیز علیه آزادی زن، منبع تغذیه فکری، معنویات، ایدئولوژی، تئوری و جهانبینی حزب دمکرات را هم نسبت به آزادی زن می‌سازد و از آن همچون مهمات جنگی علیه آزادی زن و چپ جامعه استفاده می‌کند. مشکل او معرفتی یا صرفاً اخلاقی نیست، طبقاتی است. نگه داشتن شرایط فروش نیروی کار ارزان طبقه کارگر یکی از علل اصلی ضدیت حدکا با آزادی زن است. تائید نظام کارمزدی جبراً حدکا را در کمپ نیروهایی قرار خواهد داد که بین زن و مرد تبعیض قائل می‌شوند و از نگه داشتن شرایط فروش نیروی کار ارزان زن سود می‌برند. در عرصه قانون، زیاد خود را درگیر مبارزه با لغو آپارتاید جنسی، تعدد زوجات، لغو قوانین شرعی، کنار زدن فرهنگ ناموس پرستی و آزادی طلاق که همه باهم یک مجموعه قوانین اسارت آور برای زن هستند، نمی‌کند.

قدرت دولتی اسلام بمثابه یک ایدئولوژی ضد زن، بعد از شکست انقلاب ۵۷ در ایران طبعاً ابعاد تازه ای به ستم کشی زن در این کشور بخشید. با به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی آپارتاید جنسی، زن کشی، حجاب اجباری، بی احترامی به زن، چند همسری، صیغه و تحقیر شخصیت زن در ایران آسان تر و بیشتر شد و همچون مصیبت بزرگی کل جامعه را فراگرفت. تبعیض و نابرابری در عرصه قوانین مدنی، خانواده، فرهنگ و سنتهای جامعه در اغلب کشورهای سرمایه داری و بخصوص کشورهای اسلامزده و مردسالار همچون ایران فاجعه بار و وحشتناک است. تولید و بازتولید سنت ها و افکار متعصب و خشن علیه زن، محدود به ظهور جمهوری اسلامی نیست، حتی قبل از این هم، این پدیده شوم وجود داشته است. پیدایش جمهوری اسلامی کمکی به بهبود و حل موقعیت نابرابر زن نکرد و خود به یکی از مهم ترین موانع آزادی وی در طول تاریخ سرمایه داری ایران تبدیل شد. گرایشات عقب مانده سنتی و احزاب بورژوازی منافعشان اجازه نمی دهد درمقابل فرهنگ ناموس پرستی و خشونت سیستماتیک مذهبی ضد زن مبارزه کنند. آنها هرکدام کم و بیش، مستقیم و غیر مستقیم شانه به شانه با رژیم، در حفظ و نهادینه کردن ارزشهایی که هر کدام به نحوی از انحاء به ستم کشی زن در جامعه کمک میکنند سهیم هستند و خدمت خواهند کرد. از این رو محدود کردن ستم کشی زن به جمهوری اسلامی، جریانات مردسالار و ضد زن اپوزیسیون را از به نقد درآمدن، معاف می کند. برخورد به آزادی بطورکلی و آزادی زن بطور مشخص همیشه از زاویه منافع جنبشهای طبقاتی مطرح میشود که یک دست نیستند. مردسالاری، فرهنگ سنتی-

مذهبی و سرمایه داری ارکان اصلی فرهنگ آپارتاید جنسی هستند. پس در قطب مخالف آزادی زن، تنها با جمهوری اسلامی روبرو نیستیم، جمهوری اسلامی مادر جنایت و قدرت دولتی آن است. ولی همزمان به جریانات اپوزیسیون مردسالار و ضد زن برمی خوریم که با تعابیر مختلف همگی به نوعی سعی در به بند کشاندن زن دارند.

کمونیست ها به همان میزان که از زیر نفوذ فرهنگ کثیف اسلامی- مردسالاری و سرمایه داری آزاد شده اند، به همان اندازه علیه آن مبارزه کرده اند. بنابه توان، نفوذ کلام و درکشان از آزادی، سعی در چالنج کردن فرهنگ آپارتاید جنسی داشته و با این پدیده زشت در افتاده اند. در این کشمکش عظیم حزب دموکرات در پراتیک نه تنها خود سهمی در نهضت آزادی زن بعهدہ نگرفته است، بلکه به فرهنگ ارتجاعی- مردسالاری- سنتی- مذهبی و سرمایه داری، کلی خدمات کرده است. حدکا خود یکی از نیروهای مرتجع مانع مبارزه برای آزادی زن و مانع کارزار نسل پیشرو جامعه کردستان و کمونیست ها می باشد. فعالین حزب دموکرات در محل زندگی، در عرصه مبارزه نظری، حقوقی، سیاسی و فرهنگی و پراتیک موانع اصلی سر راه مردم سکولار و سوسیالیست و زنان سرکش و زیربار نرو بوده و هستند. البته این رویکرد آنها تازگی ندارد. آنها از همان اوائل انقلاب ۵۷ هنجامی که مرتجعین علیه مسلح شدن زن در کردستان و علیه کمونیست ها، تبلیغات مسمومی در میان مردم راه انداختند، بدلیل خصومت با کمونیست ها با پروژه آنها همنا شده و تبلیغ و ترویج ما در میان مردم بخصوص در زمینه برابری زن و مرد را خوش نمی آمد. او کمپین مشترک پیشمرگان مسلمان کرد، مفتی زاده ها و ارگانهای خود رژیم را علیه آزادی و برابری زن و کمونیست ها را بسهم خود، تقویت می کرد و عملاً ستون پنجم ارتجاع در کردستان شد. با اشکال مختلف در این زمینه با آنها سازش کرده و نسبت به آپارتاید جنسی بی تفاوت بود. ارزشهای مذهبی، مردسالاری و عقب ماندگی که آفات جامعه هستند را بخشی از فرهنگ خود و بدتر از این، آنها را فرهنگ مردم کردستان میدانست و از آنها پاسداری می دارد. ممکن است اشخاصی از حدکا در خانواده خود برخورد مدرنی به زن داشته باشند، اما بعنوان یک جریان سیاسی وقتی پا به جامعه می گذارند همیشه در کنار ملا در نقطه مقابل چپ قرار دارند. آنها رواج دهنده فرهنگی کهنه در شعر، ترانه و ضرب المثل را که تماماً داستان تحقیر و کوچک شمردن نقش زن است می باشند و آنها را بعنوان میراث فرهنگی کردی، فولکلور

تاریخی، پوشش، نزاکت و حجاب هنوز یک می‌کشند و چون طوق و زنجیر به سر و گردن "زن کرد" آویزان می‌کنند. در کشمکش زنان برابری طلب، جهت لغو قوانین شریعت، حدکا حتی (سانتر) نیست، بخشی از کمپین مرتجعین علیه زنان سرکش است. در بهترین حالت اگر مانع فعالین سازمانها و نهاد های مدنی نشود؛ معضل آپارتاید جنسی رابی محل می‌کند و حتی یک اطلاعیه خشک و خالی را در محکومیت ناموس پرستی و لمپنیسم که علت اصلی اکثر قتل های ناموسی در ایران است صادر نمی‌کند. از زمان سر کار آمدن طاعون اسلامی تاکنون، متأسفانه هر ماه در (ایران و کردستان) بر اثر فشارهای مذهبی و مردسالاری زنی یا مستقیماً توسط شوهر، خانواده و حکومت کشته می‌شود یا غیر مستقیم زیر فشار قوانین آنها خود سوزی می‌کند و یا با "سوختن و ساختن" با آن سببیت و برخورد نابرابر، مجبور است دندان روی جگر بفشارد و آن (مرگ تدریجی) را تحمل کند. فقط در طول دو ماه گذشته، دو دختر به اسامی شیوا شعبانی شانزده ساله اهل روستای گاوشان بدلیل اینکه به وی اجازه درس خواندن نداده بودند خود را حلق آویز کرده و خانم م. زند کریمی اهل روستایی ماچکه (1) نیز خود سوزی کرد و هر دو درگشتند. زنان سرکش هم عقیده با کمونیست ها، علاوه بر جمهوری اسلامی و ملا و مرتجع محل در مقابل فرهنگ لمپنی عناصر مرتجع نان بنرخ روزخور محلی، انگلهایی که زن را از منظره دید محمد قریشی، شیوخ سعودی و آخوندهای قم و قندهار نگاه می‌کنند، و بخاطر مخالفت با کمونیست ها به حدکا پناه می‌برند، طرفند. عناصری از این "معتمدین"، مرتجع و لمپن، خود هوادار، همفکر، هم خط و حتی اعضای حزب دمکرات هستند. آنها با پشت گرمی حزب دمکرات هواداران کومه له قدیم را تهدید و با مرتجعین دست بیکی می‌کردند. اما تمامی زن ستیزان با سدی محکم رو به رو هستند. حساب مرتجعین کثیف در جامعه بجای خود، اما مردم زحمتکشی که تحت نفوذ گرایشات ارتجاعی از اول مخالف حضور زنان در تشکیلات نظامی ما بودند به تدریج و در مدت کوتاهی خود طرفدار پرو پاقرص رفقای زن در تشکیلات ما شدند و برای انان بیشتر از ما احترام قائل بودند و در ستایش مبارزه رفقای دختر شعر می‌ساختند. این یک واقعیت است که اقدامات پیشروانه در جامعه، نیروهای مترقی جامعه را به حرکت مثبت درآورده و بسیج میکند. مبارزه، شهامت، درک، اعتماد بنفس و شخصیت زنان را بالا میبرد. دقیقاً حرکت و اقدامات پیشروانه ما هم در برخورد به آزادی زن به طور کلی و تسلیح رفقای زن در تشکیلات علنی کومه له

کمونیست بطور مشخص در جامعه کردستان چنین فرایندی داشت. در مبارزه با عقب افتادگی و سنن ملی بود که زن کرد (دختران کمونیست) قرآن، چادر، حجاب و فرهنگ سنتی و بورژوازی را بدور ریخت و آنها را به حزب دموکرات پیشکش کرد و خود برای دفاع از حرمت انسانی، آزادی و برابری؛ مانیفست، مارکسیسم، کلاشینکوف و نارنجک برداشت و دقیقاً این بود که با سیاست حزب دموکرات و کردایه تی علی العموم سر سازش نداشت و با انواع ترفند سعی در قیچی کردن این روند داشت. اتفاقاً یکی از دلائل عمده جنگ طلبی حزب دموکرات با کمونیست ها بخاطر سیاست کمونیستی خلاف جریان ما و در راس آن مساله آزادی و برابری بدون قید و شرط زن بود که حدکا آنرا توهین به مذهب "مردم کردستان" و بی بند و باری معرفی میکرد. در آن جنگ چندین "پیشمرگ کردستان" از رفقای دختر ما جان خود را فدای آزادی فعالیت سیاسی و برابری کردند تا بخش دیگری از "پیشمرگان کردستان" آزادی زن را محدود نکنند. حدکا به دشمنی علنی در میادین جنگ اکتفا نمی کرد بلکه مخفیانه با توطئه سازی، بر انگیزتن تعصبات کور ناموسی در میان اقشار مردم کردستان، مانع فعالیت سوسیالیستی و روی آوری زنان رادیکال به سوی ما می شد. در میان مردم هم دست به تشویق مرتجعین در سرکوبی زنان می زد و فعالین و هواداران کومه له قدیم را نیز تهدید می کرد. نمونه زیر تنها نوک کوه یخ جنایت حدکا در حق زنان بطور کلی و زنان زحمتکش کمونیست کردستان بطور مشخص است که در سوم آپریل سال گذشته به نگارش در آورده ام و در سایت ها درج شده است.

هیچ مصلحتی جایز سکوت یک سوسیالیست در قبال جان انسان نیست

آقای ناصر برزویی در مطلبی "گرامی باد یاد جانباخته گمنام کومه له رفیق کالی احمدی" بتاريخ دوم آپریل ۲۰۱۰، پرده از روی جنایت دیگر مردسالاری و فرهنگ ضد زن جامعه بورژوایی بر داشته است. تا اینجا باید قدر زحمت کار ایشان را دانست. اما متأسفانه با سبک ایشان مردسالاری، ناسیونالیسم و مذهب که سه رکن ضد زن در کردستان و کشورهای خاورمیانه هستند افسار نمی شود. دفاع برزویی از رفیق کالی و زنان جانباخته ی گمنام، ناروشن، ضعیف و محافظه کارانه است. برزویی موضوع را چنین دنبال می کند:

"من با او در ارتباط بودم و به همین دلیل از نزدیک به کار و فعالیت ایشان آگاهی

داشتم. ولی بعد از اتفاق ناگوار و جانکاه مرگ ایشان من به علتی مجبور به سکوت شدم ولی در ۲۳ مین سالگرد این جنایت و حشیانه، دیگر تصمیم گرفتم سکوت را بشکنم و یادی از این عزیز کرده باشم و یادش را گرامی بدارم... فعالیت چشمگیر رفیق کالی باعث حساسیت عده ای از هواداران یک حزب کردستانی و عده ای از مرتجعین شد و آنها شروع به تبلیغات منفی علیه شهید کالی کردند".

هیچ مصلحتی جایز نیست یک "سوسیالیست" در قبال جان انسان این چنین سکوت کند. امروز چه مصلحتی وجود دارد که اسم آن حزب کردستانی را مشخص نمی کنید؟ آیا آن حزب، حزبی غیر از حزب دموکرات کردستان ایران بود؟ آیا باید ۲۳ سال دگرصبر کرد تا جنایت آن حزب کردستانی را بر ملا کرد؟ یکی از ابزارهای جلوگیری از تعدی به زنان و کشتار آنان، معرفی قاتلین به جامعه است. اولین نقد من به محافظه کاری ناصر برزویی این است که هیچ مصلحتی نباید یک سوسیالیست را در قبال معرفی قاتل (آن حزب کردستانی) به جامعه، به سکوت و اداری کند. من هنوز این مصلحتگرایی، رفتار محافظه کارانه (سازش با ناسیونالیسم) را در سبک هواداران کومه له جدید می بینم.

"از فامیل‌های نزدیک پدرش بودند از راه تهدید و فشار نتوانستند شهید کالی را بترسانند، پدرش را تحریک کردند تا او را با زور برخلاف میل و رضایت خود به خانه شوهر بفرستد. باز هم آنها دست از شیطنت بر نداشتند سرانجام در یک توطئه آمیخته به خصومت شخصی و سیاسی و یک عمل غیر انسانی و جنایتکارانه دست به جنایت هولناکی زدند از طریق تحریک دو برادرش، اقدام کرده و آنان در روز ۱۵ فروردین ۱۳۶۶، با وجود اینکه وی تازگی زایمان کرده بود و دوران زایمان را می گذراند، در نزدیک روستای حسنقره با ضربات چاقو سرش را از تن جدا کرده و پستانهای او را بریدند. این هوادار صمیمی کومه‌له چون بقیه هم جنسان و دیگر زنان و دختران، قربانی خشونت و جهالتی شد که سالهاست در جامعه ما نسبت به زنان انجام میشود".

آری این "هوادار صمیمی کومه‌له" تا حامیان و مدافعانی محافظه کار، امثال شما داشته باشند، متأسفانه از دست مردسالاری، ناسیونالیسم و مذهب که سه رکن ضد زن در کردستان هستند، در امان نبوده و هر روز به یکی از بهانه های سیاسی، سرکشی آنان و یا دلایل ناموسی مورد تهدید قرار خواهند گرفت. بدون افشا، نقد بی تخفیف و سازش ناپذیر آن سه رکن ضد زن، نمی توان در دفاع از (کالی ها) آن

"چاقویی را که سر وی را از تنش جدا کرد و پستانهای او را برید" از دست قاتل در آورد! باید با شجاعت و بدون تخفیف، از آزادی زن و حرمت وی، در مقابل تمام سنت ها، ارزشها و جنایت مذهب، مردسالاری و ناسیونالیسم دفاع کرد و آن (حزب کردستانی)، آن فرهنگ و جنایت را شجاعانه افشا کرد. آیا برای انجام این وظیفه انسانی باید ۲۳ سال صبر کرد؟ آن محدودیت امروز اجازه نمی دهد شما بشکل دیگر، ناسیونالیسم را همه جانبه محکوم کنید. این در حالی است که کمونیست ها با دفاع روشن از اصول خود رشد می کنند و می توانند جلو رفتار خشونت آمیز به زن را بگیرند. باید کاری کرد که زنان گرفتار بجای جسم معصوم خود آن نظامی را آتش بزنند که هزاران زن را به خود سوزی و ادار کرده است. باید بجای نابودی خود، آن فرهنگ و شرایطی که زنان را به سوی نابودی خود و پایان دادن به زندگی اشان سوق می دهد، نابود کرد. گرامی باد یاد رفیق کالی احمدی و تمام جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم.

دو تعبیر از آزادی

با قوام گرفتن مناسبات سرمایه داری در ایران، مسئله آزادی زن با دو تعبیر از آزادی، یکی با تعبیر بورژوازی توسعه طلب که میخواست این نیرو را از روند مناسبات سنتی به عرصه تولید بکشاند؛ یعنی مبارزه کردن با فرهنگ فنودالیستی - مذهبی که زن را در کنج خانه محبوس میکرد و دومی با تعبیر کمونیستی از آزادی که میخواست با هر دو یعنی هم با فرهنگ فنودالیستی- مذهبی و هم با خود سرمایه داری که اینک به مانع آزادی زن تبدیل شده است، در بیفتد، مطرح شد. آزاد کردن نیروی کار از وابستگی مالکیت بر زمین و کشاورزی و کشاندن این نیرو به مکانیزم بازار تولید سرمایه داری، نه تنها در مورد مراکز پرجمعیت کشور، بلکه شامل حال کشاورزان و ساکنین روستاهای دورافتاده کردستان هم می شد. زنان بمثابه بخش ارزان نیروی کار، شامل این قاعده کلی مکانیزمها و مناسبات می شدند. رشد اقتصادی، اجتماعی و انسانی جامعه معاصر، مساله آزادی زن را به مساله حاد روز جامعه معاصر تبدیل کرد.

همزمان با رشد سرمایه داری و به بند کشیدن نیروی کاری که تازه خود را از قید و بند مناسبات فنودالی آزاد کرده بود، آزادی خود این "آزاد شدگان از تملک بر ابزار تولید" و تبدیل آنها به بردگان جدید، سر لوحه کلیه جدالهای مهم طبقاتی و اجتماعی و

حدود و ثغور حقوق آزادی (زن) انسان شد. شرایط جدید، نیاز سرمایه داری به آزاد کردن نیروی کار و قطع هر گونه وابستگی آنان به ابزار تولید، از طرفی اقتصاد و زندگی اجتماعی و شهرنشینی جامعه معاصر را از فئودالی به سرمایه داری تکامل بخشیده و آن را دگرگون کرد و از طرفی دیگر بشریت عدالت خواه را به مبارزه و تغییر در شرایط بردگی جدید خود مجبور کرد. بخصوص از اوائل قرن 20 و زمان انقلاب مشروطه تا امروز مسئله آزادی زن در ایران محک سنجش آزادی خواهی جریانات سیاسی در جامعه بوده است. شاخص انقلابی بودن، پیشرو بودن، مدرن بودن و انسانی بودن هر جریان سیاسی به نسبت میزان پایبندی او به امر آزادی زن است. صرف نظر از قضاوت هر سازمان در مورد خود، باید نگاه کرد و دید به چه میزان به آزادی زن وفادار و پایبند است به همان اندازه هم می توان آن را در امر احترام به حقوق بشر جدی گرفت. باید دید موضع افراد در درون آن تشکل در زمینه های فرهنگی، رفتار اجتماعی و برخورد با آزادی پوشش زنان و میزان احترام به زندگی خصوصی افراد چگونه است. در مبارزه با سمبل های بردگی و تحقیر زن مانند حجاب، مذهب و مردسالاری تا چه حد جدی است. آیا هیچ اما و اگر و هیچ عذر و بهانه ای مانند "فعلاً زود" است، ولی باید به "مقدسات" مردم بی احترامی نشود، "آزادی آری، لکن سوء استفاده نکند" را ضمیمه و پسوند و پیشوند مسأله آزادی زن نمی کند؟ معیار "آزادی هر جامعه به نسبت میزان آزادی زن در آن جامعه است" و این شاخص آزادی خواهی و رادیکالیست بودن هر سازمانی است.

جنبش آزادی زن خود هم از اوضاع سیاسی و جنبش های اجتماعی و طبقاتی اصلی جامعه متأثر بوده و هم بر آنها تأثیر گذاشته و بنابر اوضاع کلی این جنبشها، دامنه و نفوذش متغیر بوده است. اما مداوماً در صحنه سیاسی حضور داشته است. به عنوان مثال از آزادی زن در مطالبه حقوقش از حق "رای" گرفته تا حق تدریس، طلاق، شرکت زنان در تولید، در فرهنگ و در مبارزه سیاسی و شرکت آنها در انقلابات، بخصوص انقلاب ۵۷ ایران، در کلیه شئون و سطوح از جمله در مبارزه پارتیزانی علیه مذهب و مردسالاری و بخصوص علیه رژیم جمهوری اسلامی و... می توان یاد کرد. میتوان کتب قطور راجع به این مسئله بسیار مهم و در عین حال درد آور جامعه معاصر نوشت.

مذهب که سر چشمه فرهنگ ریاکاری است، بروز صریح تمایلات و احساسات جنسی انسان، بخصوص انسان مونث را منفی میداند. این فرهنگ ریاکار طی پروسه

ای به نیروی عادت مردم تبدیل شده و هنوز بر جامعه کردستان سنگینی میکند. مطرح کردن عشق و علاقه زن و مرد خارج از چهارچوب فرهنگ ریاکار مذهبی هنوز کار آسانی نیست. فرهنگ ریاکار مذهبی کمبود و محرومیت جنسی، حسادت و تنگ نظری را رشد داده و همونوع دوستی را در انسان محدود خواهد کرد. بقایای این فرهنگ ارتجاعی بیشتر زنان را قربانی میگیرد. این سنت ها جلوی رشد و آزادی مادی و معنوی زن را میگیرند. زنان علاوه بر قوانین شرعی و لمپنیسم جمهوری اسلامی، با فرهنگ مردسالار حزب دموکرات و ناسیونالیست های شبه مذهبی چپ خلقی، رو به رو هستند. بمحض اینکه بحث آزادی زن به میان آید، اینها تمام کلمات منفی که شما به زحمت می توانید در فرهنگ لغت پیدا کنید جلوی آزادی انسان مونث، بخط می کنند. این ارزشها خود را در روابط خانوادگی، موسیقی، شعر و هنر، طنز و ادبیات، نشان خواهند دهد. آنچه گرایشات عقب افتاده شرقی و چپ سنتی، شرف می نامند و بخاطر آن زن را مجازات می کنند، بی شرفی محض است. آن مشخصاتی که مردسالاری معیار ناموس و شرف برای زن می نامند؛ مردسالاران خود یک ذره از آن را ندارند. آنچه "به خطا" خیانت زن به مرد پنداشته میشود خود نوعی نگرش مذهبی به مناسبات فی ما بین انسان بالغ است. در عرصه مبارزه برای آزادی زن، شما تفاوت اساسی فرهنگی، پراتیکی و اجتماعی بین احزاب دموکرات با حکومت های ضد زن نمی بینید. جنبش ناسیونالیسم بدلیل دفاع از فرهنگ ملی خودی و پاس داشتن فرهنگ مردمی " فولکلور " هیچ انتقادی مضمونی از کار هنرمندان و خوانندگان ندارد. بعضی از نویسندگان و خوانندگان های کهنه پرست با متلک، طنزهای زشت و ادبیات پوچ مذهبی- دوران فئودالیستی به اسم فرهنگ کردی به جان جامعه افتاده اند. همسوی نویسنده ها و خواننده ها و اکثر هنرمندان ناسیونالیست با این فرهنگ پوسیده، مانع تعمق و احساس مسئولیت جامعه شده است. اغلب نویسندگان و "هنرمندان" به همان شکل نخراشیده و زمخت و پرت و پلا گفتن منتج از فرهنگ فئودالیسم، نسبت به انسان بخصوص نسبت به زن، هر چه از محصول خرمن فئودالیسم به ارث برده اند عینا بازگو کرده و حتی در مواردی کاریکاتور شده تر بخورد جامعه داده اند. نه نهضت بیداری، نه رنسانسی، نه توسعه ای و نه رفرفی در آن وارد کرده اند. بخصوص در زمینه مضمونی هنر، هیچ تحولی بوجود نیاورده اند. دایره تفکر خواننده کرد ناسیونالیست قرن ۲۱-۲۰ با جهان بینی و تفکر خوانندگان قرن ۱۹ تفاوت چندانی ندارد. فضای حاکم بر جهان بینی ملی، هیچ سؤال یا انتقادی برای

آنها مطرح نکرده، و کارشان تعریف و تمجید از آنچه که بدست آمده می باشد. نه آزاد منشی در فکر، نه نوآوری در تئوری، نه بهبودی اساسی در شکل و نزاکت، نه تغییر و رشدی در زیبایی و نه تحولی مضمونی در آن صورت داده اند. می توان رد پای اینها را در همه شئون زندگی اجتماعی دید. اگر مجالی دست دهد، در فرصت دیگری بطور مفصل به آنها خواهیم پرداخت.

رعایت کردن آزادی کامل و بدون قید و شرط زن، صد البته تنها با داشتن ایده مدرن و برابری حقوقی ویا با تبلیغ و ترویج نمی صرف نمی توان آن را همه جانبه تحقق بخشید. مهم تر از آن، باید بلحاظ مادی هم زندگی و هم قانون را تغییر داد. رفاه اجتماعی، اساس و پایه فرهنگ مدرن و انسانی در هر جامعه ای است و اگر رفاه و آسایش در جامعه نباشد، نمی توان از فرهنگ مترقی زیاد صحبت کرد. اگر فقر و فلاکت و بیکاری در جامعه وجود داشته باشد نمی توان با "نصیحت و شعار" فقر، بیکاری و خشونت ... را از بین برد.

اختلافات ارگانیزم بدنی، ضرورت طبیعی و ذاتی توازن بقای انسان و نه عاملی برای توجیه محرومیت زن است. زن بدلیل متابولیسم بدنی از جهات مختلف با مرد فرق دارد. اما مسأله آزادی زن یک مسأله اجتماعی طبقاتی و حقوق بشر است و نه برابری فیزیکی انسان. در زمینه حقوقی باید کلیه موازین تبعیض آمیز علیه زن را لغو نمود و برچید. در زمینه اقتصادی، با برقراری برابری دستمزدها و بالا بردن مسئولیت دولت و جامعه در قبال زن، باید امنیت اقتصادی اش را تأمین نمود و او را از وابستگی اقتصادی به مردان، بی نیاز کرد. در بعد فرهنگی مسئله، هیچ نهادی حق دخالت در زندگی خصوصی یک انسان بالغ ندارد. چگونگی انتخاب زندگی خصوصی انسانها به خود آنها مربوط است.

ابتدا باید صورت مساله را روشن کرد که کدام نیروهای و به چه دلیلی از نابرابری و ستم کشی زن سود می برند؟ حتما مسأله در مورد توده های مردم، با احزاب سیاسی فرق می کند. در مورد شهروندان باید تناقضات را بیشتر با آموزش و دید آزاد منشانه و ممنوع دوستی حل کرد و نه آنها را جرم و جنایت دانست. با همت دستاوردهای بشر و جنبش کمونیستی - کارگری، با روشنگری و با سازمان دادن کمیسیون ها و کمیته های رسیدگی، با نقض حقوق زن در جامعه مبارزه کرد و بدفاع از برابری زن پرداخت و کلیه موازین تبعیض آمیز را برچید و ستم بر زن را برای همیشه ریشه کن کرد.

نهضت آزادی زن در ایران و کردستان هنوز جاری است. نبرد بشدت ادامه دارد، زیرا نابرابری، تعدی و ظلم بر زن با بیرحمانه ترین و خشن ترین حالت هنوز در جریان است. نقد من به احزاب بورژوا - ناسیونالیست، تلاشی در راستای این نبرد ظفرمند است.

13- پاسخ به اظهارات و انتقادات خوانندگان چهاردهم ماه آوریل ۲۰۱۱

در چند ماه گذشته من در نقد و افشای احزاب دمکرات، ده مقاله تحقیقی- روشنگرانه نوشتم که در سایتها درج شدند. طی این مدت اشخاص زیادی به اشکال مختلف چه مثبت و چه منفی در مورد آنها اظهار نظر کردند. از طرفی امکان نداشت همزمان به تک تک آنها مفصل و مجزا پرداخت و از طرف دیگر لازم بود به مجموع آنها اشاره مختصری کرد. گروهی با اسامی مستعار نظرات خود را بیان کردند و پوسته تعارفات و مصلحت گرایی تصنعی بخاطر تعلق سازمانی که معمولاً پرده روی چهره واقعی اشخاص می گذارد تا با ایماء و اشاره، در لافافه و فرمال نظرات خود را بیان کنند را برداشته اند. این اشخاص شامل آقایان ۱. ع. کریمی ۲. کاکل ۳. ژیوار ۴. هاوکار ۵. آزاد و... بعداً به اینها برمی گردم. گروه دوم هم با کامنت، ای میل و شفاهاً مرا مورد محبت خود قرار داده و از این پروژه اظهار رضایت کردند که این رضایت باعث رفع خستگی ام شد و در اینجا از محبت همه آنها تشکر می کنم. گروه سوم که با اسم و مشخصات واقعی خود به مقالات من پرداخته اند نیز شامل آقایان ۱. کریم الخانیزاده ۲. احمد رستمی ۳. عبدالله ابریشمی ۴. ناصر ایرانپور ۵- فریق یوسفی هستند که در مورد هر کدام خیلی خلاصه نظراتم را بیان می کنم. قبل از هر نکته ای، لازم است روشن نمایم که من ادعا ندارم همه نامبردگانی که با اسامی مستعار نظرات خود را بیان کردند الزاماً با حزب دمکرات ارتباط تشکیلاتی دارند. بعلاوه بین اشخاصی که با اسم واقعی با من جدل کردند هم با بقیه تفاوت قائل هستم. ولی همه از یک جنبش، یعنی ناسیونالیسم دفاع کرده و من با عنوان زیر، آنها را خطاب قرار خواهم داد.

" کافه به هم زدن " بجای نقد سیاسی

تاکنون بندرت شاهد برخورد سالم، سازنده، مدارجویانه و منصفانه حکومت ها و احزاب بورژوازی به مخالفان سیاسی خود بوده ایم. اما متأسفانه همه اینها در ترور شخصیت، مرعوب کردن، پاپوش ساختن، تردستی کردن، شانناژ کردن، مسخ کردن، اتهام زدن، تحقیر کردن، توهین کردن، برخورد غیرسیاسی، دست کم گرفتن، محکوم کردن و تهدید کردن استاد هستند! این رویکرد حکومتهای سرکوبگر تقریباً

مبنا و از خصوصیات بارز اپوزیسیون بورژوازی در برخورد به فعالین جنبش کارگری و کمونیستی هم هست و فعالین ناسیونالیست این کمپ و احزابشان نیز، جدا از این قاعده نیستند.

فعالین و طرفداران ناسیونالیسم با همان منطق و روشهای متعارف تاکنونی برگرفته از حکومت ها و احزاب بورژوازی، با مخالفان سیاسی خود رفتار کرده و برای اینکه خود را درگیر جدل سیاسی و منطقی با ما نکنند از آن "دستاوردها" استفاده نموده اند! در ادامه در خواهید یافت گروهی که با اسامی مستعار نظرات خود را بیان کردند چگونه ظرفیت لمپنیسم خود را بنمایش گذاشته اند. اگر دقت کرده باشید ما همیشه زحمت کشیده و از روی مطالعه اسناد، مدارک، منابع و ادبیات ناسیونالیست ها بطور کلی و اسناد و مدارک حدکا بطور مشخص، با ذکر اسامی نویسنده، با قید تاریخ، صفحه و پاراگراف به خواننده آدرس داده و از روی آن اسناد و ادبیات نتیجه گیری و قضاوت کرده و به نقد و افشاگری پرداخته ایم. اما تاکنون هیچ جا ندیده ام یکی از ناسیونالیست ها، مستدل، مستند و با فاکت از روی اسناد، نوشته های مکتوب و ادبیات کمونیست ها به خواننده آدرس بدهد و منصفانه به انتقادات سیاسی، پاسخ سیاسی بدهد. به این خاطر هر جا قافیه تنگ آمده، با اسامی مستعار فحاشی می کنند.

به کار بردن اسامی مستعار غیر از مسائل امنیتی مربوط به جمهوری اسلامی، تنها می تواند این خاصیت را داشته باشد که شخص راحت تر تراوشات فکری و رویکرد (بوچون) خود را به نمایش بگذارد و همچون ماسک "دمکرات فرمال" خود را با آن بپوشاند. ناسیونالیست ها در پشت اسامی مستعار هتاکی کرده و آنچه در چننه دارند را نثار ما کردند. این رویکرد آنها چند دلیل دارد: 1. جدل سالم سیاسی و آرام را به ضرر خود میدانند. 2. چون در استدلال و برهان و منطق کم می آورند، روششان بیشتر فضا آلوده کردن (کافه بهم زدن) است تا آب را گل آلود کرده و مردم فرصت قضاوت درست در فضای سالم و آرام، نداشته باشند. پیش داوری، لوث کردن مباحثات و برانگیختن تعصبات کور ملی و مذهبی روشی است که تاکنون در برخورد با کمونیست ها در پیش گرفته اند و اگر (جائی چهار کلمه باصطلاح) استدلال کرده باشند، شامل "اگر کمونیسم خوب بود چرا شوروی، چین، کامبوج، آلبانی، کره شمالی و کوبا وضعیتشان این است؟ کمونیسم شدنی نیست و طبقه کارگر در کردستان نیرویی نیست. کرد همین است و همینطور خواهد ماند. شما بی سواد هستید و غیره". 3. بعضی از این اشخاص در طول عمر خود حتی چند کتاب اندک

کمونیستی مطالعه نکرده، در طول عمر به اندازه تعداد کتبی که یک کمونیست نوشته، کتب مطالعه نکرده است، اما با گرفتن پز عالم بودن و دبل استاندارد در دو سطح به شهروندان برخورد می کنند: روبه بالایی ها متمدن، شیفته مقام و موقعیت آنها، با فرهنگ، پر نزاکت و با وقار؛ و در مورد قشر کارگر، کم درآمد، دارای مقام و تحصیلات پایین تر؛ با برخورد از بالا، تحقیر آمیز، انتقاد ناپذیر، گنده دماغ و هوجبگری بورژوازی بخصوص وقتی با ماسک، صورت خود را پوشانده باشند ظاهر شده و کارگر را "عمله (ره ش و روت/لات و لوت) عوام و بی بیسواد" خطاب می کنند. خطاب کردن توده وسیعی با چنین القابی از طرف جریانات بورژوازی، پدیده تازه و عجیبی نیست، چون درجه احترام بورژوازی به انسان به اندازه قطر کیف پول اوست. در نتیجه، اینها ضد فرهنگی هستند که بویی از آزادی کارگر، قرب و احترام به مقام اجتماعی آنان در جامعه داشته باشد. من یادداشتهای آنها را با خواننده در میان می گذارم تا مشخص شود با چه لحن تحقیر آمیزی به کارگر، به مردم "بی سواد" و بیکاران جامعه نگاه می کنند. در پلمیک روی چه چیزهای تاکید کرده و چه ارزشهایی را نفرین می کنند. با کلمات بی اساس و رکیک می خواهند پاسخ کوه ادبیات و افشاگری ما را بدهند. غافل از این "بی سواد هستید"، استدلال قابل توجهی نیست و با آن نمی توان به دریای عمیق انتقادات، افشاگری و ادعاینامه ما علیه ناسیونالیسم وارد شد. اجازه بدهید با فاکت پیش برویم:

1) ع. کریمی در تاریخ هفتم مارس ۲۰۱۱ نظر خود را راجع به مقاله من، "ناسیونالیسم، احزاب دمکرات و آزادی زن" چنین می نویسد: "از تو بیکارتر در دنیا ندیدم. به نظر من اگر یک کار سیاه در رستورانی پیدا کنی و مشغول کسب باشی بهتر است از این تحلیلهای پوسیده و اکسپایر. شنیده بودم که کمونیستها از بیکاری و بی ثباتی در افکارشان، فقط مشغول نوشتن هستند، ولی تازه باور کردم که راست گفتند. حدکا جوابت را نداده، به معنای اینکه هیچ حسابی بر تو و حکمت و حزبتان نمی کند، بنابر این خودت را مشغول نکن، برو دنبال کار سیاه".

2) کاکل بتاریخ هجدهم فوریه ۲۰۱۱ در مورد مقاله دیگر من "انثعاب و اتحاد در حزب دمکرات (قسمت هشتم)" می نویسد: "سلام کاک جافر! (1) برادر تو بی سواد از تمام وجودت می بارد. ترا بخدا از نوشتن دست بردار. شخصیت فاسملو بزرگ تر از آن است که انگلی چون تو وی را درک کند. برو از روشنفکران و سیاستمداران غیر ایرانی مطالعه کن تا متوجه شخصیت د. فاسملو بشوی".

من با کاکل موافق هستم که محمد جعفری بی سواد است. اگر بیسواد نبود به حزب دمکرات این چنین گیر نمی داد و این گونه پته ی آنها را روی آب نمی انداخت. متعجبم با وجود توصیه حکیمانه کاکل، هنوز دست از نوشتن بر نمی دارد! آخر این کارگران بی سواد همینکه کمونیست شدند خیلی خطرناک هستند! از شما چه پنهان، این (ره ش و روت و بی سوادها) اگر کمونیست شوند می توانند ریشه ی ده تا حزب دمکرات را در بیاورند. مزید بر این، بی مورد توصیه مطالعه منابع خارجی به ایشان کردید، این از بی دقتی شما ناشی می شود. چون فوقاً حکم بی سوادی "کاک جافر" را صادر کردید، از کجا زبان خارجی بلد است تا برو از (روشنفکران و سیاستمداران غیر ایرانی مطالعه کند) و از خارجی ها شخصیت قاسملو را بفهمد؟ امیدوارم دانشمند بزرگ آقای مهدی کروی به پاس آن همه حمایت حدکا از جنبش سبز و کاندیداتوری ایشان، اثر بحر العلوم ناسیونالیسم کرد "پیرشالیار" را از زبان اورامی به لری برگرداند تا شاید کاک جافر با مطالعه آن اثر، شخصیت د. قاسملو را درک کند! بعلاوه با نگرانی شما همدردی می کنم که از ترس نوشته های "کاک جافر" حالت "دمکرات" پوشالی و تصنعی را از دست داده و به پوست واقعی "المپنی" خود بازگشتید.

قبل از پاسخ من به اظهارات خوانندگان، آقای هیوا در جواب به ع. کریمی نوشتند: "آقای کریمی محترم، حدکا پاسخ نمی دهد شما جواب بدهید. آقای عزیز پاسخ ندادن شما نشانه این نیست که توانایی دارید و آنها را به حساب نمی آورید و پاسخ نمی دهید، اگر جنابعالی توانایی دارید بفهمانید. باور کنید نوشته های شما را با دقت مطالعه خواهیم کرد. خوشحال خواهیم شد اشخاص متعصب حزبی بجای فحاشی مطالعه کنند و با درک و آگاهی با مخالفان سیاسی خود پلمیک کنند. موفق باشید."

همچنین یک خواننده به اسم پوریا نوشته بود: "سپاس فراوان کاک محمد، واقعاً حزب دمکرات را خیلی محکم نقد و افشا کرده اید. آن حزب از آن بیشتر هم باید نقد شود. دست شما درد نکند. بیشتر آن کهنه پرستان را افشا کنید."

اکنون متوجه سطح نازل برخورد ۲ ناسیونالیست شدید و صحت گفته های قبلی من مشخص شد که در هیچ جایی، منصفانه، مستدل و با فاکت به انتقادات سیاسی؛ سیاسی پاسخ نمی گویند. اینها، کسانی را که در مدح ناسیونالیسم و حکومت هایی که سینه مردم آزادیخواه را با گلوله نشانه می روند، می نویسند را، ژورنالیست،

روزنامه نگار، روشنفکر، کارشناس مسائل، نویسنده، هنرمند و "ماموستا" خطاب می‌کنند؛ بویژه اگر تعریف و تمجید از ملت پرستی به زبان کردی نوشته شود، مهم نیست محتوای آن چه باشد، کردی نوشتن خود امتیازی است که به خاطر آن، می‌توان مضمون را فدای ظاهر کرد. اما محمد جعفری که برای دفاع از طبقه کارگر و زنان تحت ستم و نیز بسط آزاد اندیشی و افشای ناسیونالیسم و افشای حکومت های قاتل و سرکوبگر می‌نویسد، از زاویه فرهنگ دبل استاندارد "بیکار و بی سواد" است! از این برخوردها می‌توان لمپنیسم و دبل استاندارد برخورد کردن ناسیونالیست ها و احزابشان که با چه تحقیری به کارگران رستورانها نگاه می‌کنند را فهمید. رفتار اینها واقعاً تمام افشاگریهای ما را تأیید کرد. دیدیم همه چیز، از اصول تا سیاست گرفته، نزد این فرهیختگان حیف و میل و شعبده بازی است. فکر می‌کنند خوانندگان این وارونگی و سطحی برخورد کردن را باور خواهند کرد. باز ملاحظه بفرمائید:

(3) آزاد: " شما کمونیستها، قبله اتان شوروی بود که از هم پاشید و حالا هم در کشورهای بورژوازی در اداره سوسیال در صف گرفتن پول هستید. طبقه کارگر هم در لباس پاسدار در کردستان جنایتها کردند چون آدم تحصیلکرده که نمی‌آمد این کار را انجام بدهد. کردستان که هنوز مثل قبل است و سرمایه گذاری ای در آن صورت نمی‌گیرد تا صنعتی شود. حزب دموکرات هم، همه طبقات را در برمی‌گیرد، چون در یک جامعه فقط طبقه کارگر نیست که وجود دارد و همه طبقات در آن شکل گرفته اند. لطف کنید از این خواب "سرخ" بیدار شوید چون "چکش و داس" شما کمونیست ها در قبل و حالا "شمشیر" اسلام زندگی را بر مردم به جهنم تبدیل کرده است".

در این چند جمله ی آقای آزاد به راحتی می‌توان منش برخورد تناقض گویانه پیروان مکتب ارتجاعی ناسیونالیسم را یافت. اولاً "شمشیر اسلام" حکومت‌های سرمایه داری متحدین حزب دموکرات را علیه رشد جنبش کمونیستی زنده کردند و نه کمونیست ها. از انقلاب کبیر فرانسه در 1789 به این سو، جنبش های پوسیده مذهبی از دور خارج شده بودند. شما آنها را جهت مقابله با ما (کمونیست ها) زنده کردید. ثانیاً حزب دموکراتی که با جمهوری اسلامی مذاکره و سازش می‌کند، "اتحادیه علمای دینی (اسلامی) تأسیس کرده است، قرآن میخواند، در مدیای خود کسی تبلیغ "زبانم لال" بی‌خدایی را یک بار هم از او نشنیده است؛ نیمه اعضای آن روزه گیر و نمازخوان هستند، کفرگویی را منع می‌کنند، به کمونیست ها جنگ تحمیل کرده، با آمریکا (بوش) همراهی میکنند و تمام سنت ها و شعائر کهنه پرستانه را به اسم میراث

فرهنگی، پاس میدارند! ناگهان نماینده سکولاریسم و بی‌خدایی شد و ما هم نماینده "چکش و داس" و "شمشیر اسلام"! به این میگویند انتقاد عمیق و منصفانه! آفرین بر این تردستی و شعبده بازی! ثالثاً در مسخره کردن "از سوسیال پول گرفتن" چندین معنی ارتجاعی نهفته است که باید توضیح داد: ۱. اگر حدکا بقدرت برسد بیمه بیکاری و از اداره سوسیال پول گرفتن را ممنوع می‌کند. حتی از نژادپرستان و کنسرواتورها بدتر علیه کارگر، پناهنده، سالمندان و بچه‌های بی‌سرپرست و اقشار آسیب‌پذیر و قربانی شده جامعه رفتار خواهد کرد.

در روز ۲۶ مارس ۲۰۱۱ حدود یک پنجم کل جمعیت کرد ایران در لندن به کاهش خدمات عمومی (از سوسیال پول گرفتن) تظاهرات کردند. آزاد با این افکاری که دارد، اگر در لندن بود، به همراه پلیس با باتون به جمعیت حمله می‌کرد. ۲. وی توان بیکاری را، که یک عارضه اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است، بگردن خود قربانیان آن می‌گذارد. ۳. سوء استفاده کردن از ثروت جامعه در مکتب شما هنر است. مگر نه هر سرمایه‌داری که بیشتر سود ببرد موفق‌تر است؟ فساد، طمع ورزی و از روی انسان عبور کردن و به خود فکر کردن (فردگرایی) هسته اصلی تفکر ساختاری نظام سرمایه‌داری بازار آزاد شما است. ۴. در حال حاضر، در جامعه ۶۰ میلیونی انگلیس طبق آمار رسمی، حدود سه میلیون بیکار (سوسیال بگیر) وجود دارد. مسأله بیکاری که به میان آمد ما کمونیست‌ها مقصر هستیم؟ مگر چند سال کمونیست‌ها در انگلیس در حاکمیت بوده‌اند؟ فکرنمی‌کنم. ۵۰ هزار نفر از آن ۳ میلیون "سوسیال بگیر" خود را کمونیست بدانند. شما محبت کردید آنها را در لیست ما می‌گذارید. اما خیلی بیشتر از تعداد کمونیست‌های درون این "سوسیال بگیر"‌ها اشخاصی امثال شما خرف و تحمیق شده از نظام موجود سرمایه‌داری هستند و باین خاطر بجای امید به کمونیسم به بلیط بخت آزمایی امید بسته‌اند. درجایی که من برای پناهنده‌های ایرانی، عراق و افغانی ترجمه می‌کنم، هنگامی مشاور آنان در مورد علت پناهندگی‌شان سؤال می‌کند مشخص می‌شود از هر صد مورد، نود نفر آنها غیر کمونیست هستند. بر عکس کمونیست‌هایی که اغلب به خاطر حفظ جان فرار کرده‌اند، دیگران بیشتر بخاطر مسائل اقتصادی و زندگی بهتر به اروپا مهاجرت می‌کنند. چون نقطه عزیمت آنها خیلی کمتر از کمونیست‌ها سیاسی و مبارزه با نظام سرمایه‌داری است، و بیشتر در فکر "از سوسیال پول گرفتن" و استفاده کردن از سرویسهای خدمات عمومی هستند. وقتی هم قبول می‌شوند برعکس کمونیست‌ها، به

ایران رفت و آمد می کنند و در مبارزه با جمهوری اسلامی محافظه کار هستند. لطفا درس اخلاق را به آنان بدهید که با روح مکتب سرمایه داری و ناسیونالیستی بار آمده که از ثروت جامعه سوء استفاده نکنند. در ورای تحقیر و مسخره کردن" از سوسیال پول گرفتن" دروغ پراکنی، جهان بینی ضدیت مکتب شما با محرومان جامعه و ریاکاری عیان است. کسی که کارگر و پاسدار را یکی میگیرد مشخص است چقدر طرفدار طبقه کارگراست. و در جواب این که "طبقه کارگر در لباس پاسدار، در کردستان جنایتها کردند چون آدم تحصیلکرده که نمی آمد این کار را انجام بدهد!" شما جنایتهای جمهوری اسلامی را در کردستان به کارگران نسبت می دهید و تحصیلکردگان جمهوری اسلامی را بخاطر تحصیلاتشان از جنایتها، معاف! این است عصاره تفکر و منش حزب دموکرات و در کل ناسیونالیسم! بمنظور فریب کارگر، چند کلمه بعد هم، حزب دموکرات را حزب همه طبقات معرفی می کنید در حالی که فراموش کرده اید که چند سطر پیش، چه چیزی به بخش بیکار طبقه کارگر گفتید!

تناقض "کردستان هنوز مثل قبل است و سرمایه گذاری در آن نیست تا صنعتی شود" و "حزب دموکرات هم، همه طبقات را در برمی گیرد، چون در یک جامعه فقط طبقه کارگر وجود ندارد و همه طبقات در آن شکل گرفته است" مگر شما برطرف نمایند، زیرا اگر در کردستان طبقه کارگر وجود دارد گفتن "کردستان هنوز مثل قبل است و سرمایه گذاری در آن نیست تا صنعتی شود" بی معنی است و آنگاه اگر غیر سرمایه داری باشد، این ادعا که "حزب دموکرات هم همه طبقات را در برمی گیرد" پوچ و بی معنی است.

پیش تر یادآور شدم این اشخاص در طول عمر حتی ۵ کتاب کمونیستی مطالعه نکرده اند و تفاوتهای ما را با شوروی، چین، کامبوج، آلبانی، کره شمالی و کوبا و با سرمایه داری دولتی را یا نمی داند یا تردستی می کنند و نه حقیقت جویی. کمونیسم برای ایشان مثل مذهب می ماند که هر کسی گفت اشهدا... کمونیسم، پس کمونیست است.

4) ژيوار: "با سلام رفیق مبارز کمونیست، لطفا اگر ممکن است دستاوردهای کمونیسم را در کردستان مرقوم بفرمائید. تا به حال حتی یک بار از خودتان سؤال کرده اید در خارج بدنبال چه چیزی هستید؟ بدنبال کمونیسم گم شده؟ کردستان به شما منادیان پولوپوت نیاز ندارد. شما همان هستید که بودید".

"ژیوار" تبعید و محرومیت مبارزینی که ۱۲ سال با جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه کرده و سی سال است که علیه جمهوری اسلامی در مبارزه اند در حالی که ۲۷ سال است که اعضای خانواده خود را ندیده و از دیدار محل تولد خود محروم شده اند را (خارج نشین) معرفی می کند. ظاهراً تبعید ما و کوتاه نیامدن در مقابل دشمن طی این همه سال و از همه چیز خود گذاشتن و تحمل این همه دوری و مشقت، بخاطر مبارزه برای سعادت بشر، از معایب و نقطه ضعف ما است که در کنار آن ۷۰ میلیون نفری که در ایران زندگی می کنند، زندگی نمی کنیم. لابد تقصیر ما این چند هزار نفر "خارج نشین" است، که جمهوری اسلامی سرنگون نشده است!!

ژیوار ریاکارانه تمام کارچاقکن های " نفت، فرش، پسته و بادام و آنهایی که با بورسیه خود رژیم به خارج فرستاده شده اند تا مزدورانی که فعالیت فرهنگی ملی و مذهبی در میان ایرانیان را برای رژیم انجام می دهند، خارج نشین هایی که جاذبه منافع (فرش، پسته و بادام) آنها را با حکومت آشتی داده و بیلاق و قشلاق می کنند را هم سطح ما تبعیدیانی که از دست رژیم فرار کرده، ضربه خورده، شکنجه شده و زندانی کشیده و ده ها سال است که از دیدار زادگاه و خانواده خود محروم شده ایم قرار می دهد. انگار گناه ما است که آن ۷۰ میلیون هنوز اسیر رژیم مانده اند!

راجع به (دست آوردهای کمونیسم در کردستان) می توان به این نکات اشاره کرد: کمونیسم در کردستان هنوز در حاکمیت نیست تا به لحاظ عملی و اجرایی آن را ارزیابی کرد. پس باید آن را در بعد نظری، تئوری انقلابی و مطالبات رادیکال مد نظر داشت. دست آوردهای آن در زمینه گرایشات اجتماعی یکی این است؛ در صد انسانهایی که کمونیست هستند رفتار و برخوردشان با زن، با کارگر، با کودک و... انسانی تر و مدرن تر از در صد دیگری است که تحت تأثیر جنبشهای ناسیونالیستی و مذهبی قرار دارند. این در یک مشاهده عمومی. بعلاوه کمونیستها هر اندازه که از کشتار، زندان و شکنجه حکومتها و احزاب بورژوازی جان بدر برده و کمر راست کرده باشند به همان میزان، بر جامعه تأثیر محسوس گذاشته اند. اگر دست آوردهای کمونیسم در کردستان نبود (ژیلا و بختیار) در شهر مریوان همچون "دعا" در کردستان عراق با آن شکل فجیع سنگسار می شدند. اگر نفوذ کمونیسم نبود القاعده، سلفی ها و مجاهدین بیشتر از افغانستان از مردم کردستان قربانی می گرفتند. مسلح شدن زن در نیروی نظامی از دست آوردهای کمونیسم در کردستان است. اگر دست آوردهای کمونیسم در کردستان نبود کارگران کرد، در مقابل کارفرمای کرد و غیر

کرد، بمراتب کم توقع تر و سر به زیر تر بودند. و ما اکنون بجای نقد و طرد سیاست های ناسیونالیستی و مذهبی حدکا، بسان شما مشغول توضیح نهج البلاغه و احادیث محمد قریشی و شعله ور کردن تفرقه قومی و... بودیم. اگر درجه ای از احترام به انسان و آزادی وی در کردستان وجود دارد، محصول پراستیک کمونیست ها است. تفسیر تهدید "شما همان هستید که بودید... و منادیان پولوپوت" که بنوعی تهدید کسانی است از ناسیونالیسم، بورژوازی و حدکا انتقاد می کنند را به خواننده می سپارم. وقتی شما را افشا کنند، پوشالی بودن ظرفیت مدارا و تحمل نظرات مخالفان سیاسی تان نمایان گشته و دود شده و هوا خواهد رفت. تحمل نظر مخالف، آزادمندی و مدارای شما در حد تهی است؛ از این تهدید بوی جنگ می آید و کارگر باید فکری بحال خود بکند.

(5) فرید: "با سلام آقای محترم، شما در مورد معضلات حدکا نوشته اید، بعد می فرمایید که کمونیستهای کردستان، کدام کمونیست؟ آن کمونیستهایی که خیلی بدتر از حدکا با معضل درگیرند، طوری که که نمی توانیم بفهمیم چند حزب کمونیست در کردستان است."

پاسخ به فرید در قسمت انشعاب و اتحاد در حزب دمکرات مفصلاً داده شده است. باین خاطر توضیح بیشتر اینجا لازم نیست.

(6) آقای هاوکار با اشاره به این نقل قول از "انشعاب و اتحاد در حزب دمکرات" (قسمت نهم) " حدکا شاید بتواند گناه تولد بچه نامشروع "حزب دمکرات پیروان کنگره چهار" خود را بگردن تجاوز با زور از سوی جمهوری اسلامی و حزب توده از گردن خود بیاندازد، اما تصویب 5 ماده ارتجاعی فوق الذکر با اکثریت آراء را نمی توان بگردن کسی دیگر انداخت"، پرسیده اند که آیا آن ادبیات ، ادبیات یک کمونیست است؟

در جواب به هاوکار باید این نکته را یاد آورد شد که حدکا ، انشعاب سال ۱۳۵۹ جریان "حزب دمکرات پیروان کنگره چهار" غنی بلوریان، محمد امین سراجی، فاروق کیخسروی، رحیم قاضی، احمد عزیزی، محمد ماجد و... را توطئه جمهوری اسلامی و حزب توده قلمداد می کرد تا موضع پافشاری آنها بر مفاد ارتجاعی کنگره چهارم حزب دمکرات که موضع آشتی و سازش با جمهوری اسلامی و پرو حزب توده داشت را زیر فرش پنهان نماید. من با طنز برای اینکه نشان بدهم که تاریخ پدیده ای به هم پیوسته است و جدایی آنها بارانی از آسمان بی ابر حدکا نبود، یاد آور شدم

که آنها ثمره ی اسناد کنگره ۴ حزب دمکرات بودند که در سوم بهمن ۱۳۵۸ با اکثریت آراء ۵ ماده ذیل را تصویب کرده بود: (بدلیل چند مورد درج این ۵ ماده ی کنگره چهارم در قسمت های قبلی، از تکرار آن خوداری میکنم).

(7) جمال: "آن اقدامات جای شرم است. کرد همین است، همینطور زندگی کرده و همینطور خواهد ماند".

من فکر می کنم داده های گرایشات ارتجاعی ملی- مذهبی خیلی بر افکار و منطق جمال سنگینی می کند. "کرد این است، اینطور بوده و اینطور خواهد ماند" درست نیست، استدلال نیست. مردم کرد سنگ نیستند و از مدار زمین خارج نشده اند. هرچه برانزده مردم فرانسه باشد برانزده مردم کرد نیز هست. همه چیز در حال تغییر و تحول است و شما نیز.

(8) علی منظمی: "... که میخواهد خود را معلم جلوه داده و به حزب دمکرات کارنامه دهد چه باید گفت؟! " جواب من مشخص است: باید گفت دست نویسندہ درد نکند و به سخت کوشی و حقیقت جویی ایشان درود فرستاد.

اینها نوک کوه یخ عکس العمل تعدادی (با اسامی مستعار) به پروژه تحقیق من بود. اجازه بدهید چند نکته دیگر در این رابطه را قدری بیشتر بشکافیم.

فضای سالم سیاسی جامعه چه ضرورتی برای حزب دمکرات دارد؟

از منش فوق الذکر ناسیونالیست ها نباید زیاد متحیر بود. همکیشان اینها مبارزه و قیام مردم کردستان عراق در فوریه ۲۰۱۱ در سلیمانیه و شهرهای دیگر برای کار، نان، آزادی و دنیای بهتر را "اغتشاشات، هرج و مرج و خشونت طلبی" تعبیر کردند. آنها این اعتصابات، تلاش ها، مبارزه و قیام مردم را به خرابکاری ایران نسبت دادند. خارج از انتظار نیست هنگامی که کارگر علیه اینها دست به قلم ببرد تا چیزی در مورد بهبود شرایط و آزادی خود بنویسد با چماق "شما بیسواد هستید، شما بلد نیستید بنویسید" مورد حمله قرار بگیرد. چرا باید مستدل، با فاکت و از روی برنامه و اسناد پایه ای مکتوب بند به بند و با ماده و پاراگراف استناد کرد و منصفانه پاسخ انتقاد سیاسی را سیاسی داد؟ نگه داشتن فضای سالم سیاسی جامعه چه ضرورتی برای حزب دمکرات دارد؟ در حالیکه با چند ساعت فضا سازی "سیاست هنر دروغ است" مدافعین مناسبات بورژوازی بتوان مخالفین سیاسی را از میدان بدر کرد؟ پاکیزه نگه داشتن فضای سالم سیاسی جامعه برای حدکا آنچنان ضرورتی

ندارد. همان ادبیات ملا، حاجی آقای، "بیزنس من" آیت الله های حوزه ...قم، سیاستمدارهای کاخ سفید، کارچاق کن های دانشمندان و پروفیسورهای مواجب بگیر اتاق فکری طبقه حاکم هرچه علیه طبقه کارگر و کمونیسم و آزادی مردم تولید می کنند، منبع تغذیه فکری، مهمات جنگی، جهان بینی تئوریک و نظری حدکا را هم می سازد. روندهای عمومی عرضه و تقاضا، بازار آزاد و نظم نوین جهانی (دمکراسی) تنظیم کننده خط فکری، ایدئولوژی، اقتصاد و استراتژی ایشان هم هست. جلسات و کنفرانسهای (6+1)، جی ۲۰ و ناتو و پارلمان اروپا... جلسات و کنفرانسهای آنها نیز هستند و آنها در مورد مسائل حاد جهان هر تصمیمی گرفتند تصمیم و مصوبه ایشان نیز هست. به موازات جریان آب این قدرتها شنا کردن و نه مخالف جهت آن، هنر حدکا است! این حزب نگاه میکند تا ببیند کی مقتدر است تا با او متحد شود "چه کاری به (ره ش و روت) جامعه دارد؟ احزاب اپوزیسیون ناسیونالیست، سیاست "باد از هر طرفی آمد از آن طرف شن کن، دستی را که نتوان شکست، باید بوسید، بکش تا کشته نشوی، چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان" است. تمام جریانات بورژوایی از آن پیروی می کنند. نو آوری تئوریکی، "بحث های کلیشه ای و پا در هوا و اتویبایی مانند آزادی طبقه کارگر، دیکتاتوری پرولتاریا، چگونگی تحقق جامعه سوسیالیستی و کمونیسم را به چپ های "بیکار" خیال پرداز و اقشار پایین وی سواد جامعه (ره ش و روت) ها واگذار خواهد کرد!" گفتند "نان برای نانوا و گوشت برای قصاب".

پاسخ به اشخاصی که با اسم واقعی اظهار نظر کردند

الف. آقای احمد رستمی در مطلبی بعنوان " از موضع کاک کریم ایلخانیزاده متعجبم" در چهاردهم فوریه ۲۰۱۱ جوابی به " اگر دکتر قاسملو زنده بود چه می گفت؟" از رفیق قدیمی کریم خانیزاده داده بود. احمد رستمی بدست نوشته بود که نوشته کریم تا به پروژه افشاگری من از حدکا بر می گردد خیلی نامربوط و درهم بوده و جای متهم و داور، دوست و دشمن را جابجا کرده است. فقط باید یک نکته به جواب رستمی اضافه کرد و به کریم گفت: اگر قاسملو زنده بود همان چیزی را میگفت که شما می گوئید! اما اگر ثانیه بهرامی، به یان برقرو، شهین ساعدی، شب بو حکیمی، مهناز و نیمی از آن چهارصد نفری که در جنگ با حدکا جان باختند زنده بودند چه می گفتند؟ می گفتند جای بسی تأسف است کریم که خود شاهد قلدری حدکا بود از

تلاش محمد جعفری برای معرفی آنها به مردم، جهت جلوگیری از تکرارچنین سناریویی در کردستان خوشحال نیست و افتخار نمی‌کند. بدتر از این، از خود حدکا بیشتر نگران نقد ناسیونالیسم و بورژوازی کرد است و به این خاطر کار ما را خوش نمی‌دارد!

بالاخره من سر در نیاوردم اینکه عذر قاسملو موجه بوده و بدلیل محدودیت اردوگاه و رابطه دیپلماسی با عراق، بمباران حلبچه را محکوم نکرده بود چه ربطی به حمایت نکردن ما از احزاب ناسیونالیست کرد مخالف حکومت بعث عراق در جنگ خلیج و پس از آن و یا چه ربطی به جنگ حزب دمکرات و کومه له داشت؟ ظاهراً منظور مقایسه موضع "رادیکال" آن زمان قاسملو با موضع مخالف ۲۰ سال بعد ما است که هنوز احزاب حاکم بر کردستان عراق را نه تنها تأیید و حمایت نمی‌کنیم، بلکه آنها را فاسد و ضد مردمی می‌دانیم. حکومت "هه ریم" امروز خود قاتل رژوان ها، سورکیوها، طاهرها، سردشت عثمان ها، سوران مامه حه مه ها و... است. حکومت هه ریم آنها را بجرم انتقاد از خانواده بارزانی و صاحب کارتل‌های نفتی و حکام کردستان، و نیز به جرم طالب کار، نان و آزادی بودن به گلوله می‌بندند. حکومت های بورژوازی کرد دارند همان بلایی را به سر مردم می‌آورند که حکومت‌های "حلبچه و انفال" آوردند. شرایط جریانات ناسیونالیست کردستان عراق تغییر کرده است ولی جریان کریم هنوز در ۲۰ سال گذشته سیر میکند. کریم هنوز از زاویه جریانات ناسیونالیست در اپوزیسیون به آنها نگاه می‌کند. وقتی همکیشان قاسملو در روز ۱۹ فوریه ۲۰۱۱ مبارزه و اعتصاب و تلاش و قیام مردم برای دنیای بهتر را در کردستان عراق "اغتشاشات، هرج و مرج و خشونت" تغییر نام داده و سینه مبارزین را با گلوله سوراخ کردند، سؤال این نیست که چرا ما آنها را تأیید و حمایت نمی‌کنیم؛ بلکه سؤال این است که چرا با این همه که شما هنوز آنها را حمایت میکنید؟ تمام احزاب ناسیونالیست چپ و راست پشت حکومت هه ریم را گرفته و از کشتار مردم "شار هلمت و قوربانی" سلیمانیه چشم پوشی کردید، زبانتان لال شد، گوشتان کر و دست و قلمتان شکسته شد! کریم تماماً با همدردی با ناسیونالیسم و تبرئه حدکا که زیر فشار افشاگری های ما و جو عمومی است جانبدارانه به مساله پرداخته و به آنها دلگرمی داده که کردستان تنها محمد جعفری های کمونیست پرورده نکرده بلکه کریم های ناسیونالیست هم در دامن خود دارد.

ب. آقای عبدالله ابریشمی در مقاله "کمونیسم و ناسیونالیسم از افسانه تا واقعیت!" در

سایت (rojhelattimes) به نقد مقاله من "اسطوره جمهوری خودمختار مه‌آباد" در فوریه ۲۰۱۱، بدون اینکه به اسم من اشاره کند چنین نوشته بود: "یکی از کمونیست‌های کرد، در سایت بیان (و سایت‌های دیگر؟) به درج سلسله‌گفتاری دست زده و در (۶/۲/۲۰۱۱) در قسمت هفتم گفتارش، تحت عنوان "اسطوره جمهوری خودمختار مه‌آباد" با سرخط "جمهوری خودمختار مه‌آباد هم واقعیت هم افسانه" مانند بیشتر هواخواهان و اعضای احزاب کمونیست، از آموزه‌ی مارکسیستی، تحلیل علمی و منطقی پدیده‌های اجتماعی و تاریخی نیاموخته است، بلکه اغلب در وادی تصورات و تعصبات مکتب ایدئولوژیک (آن هم گروهی) تمرین کرده است. به این سبب بیشتر کمونیست‌های عزیز ما، در شناخت پدیده‌های سیاسی- اجتماعی از جمله حکومت کردستان به مرکزیت مه‌آباد در سال ۱۹۴۶ به بیراهه رفته‌اند. در زیر اشاره کوتاهی داریم به عنوان و سرخط گفتار ایشان، تا نویسنده در باره اصطلاح "افسانه و اسطوره" در عرصه وسیع‌تری به بحث بپردازد. اگر نویسنده به جای فرافکنی احساس و سیر در تصورات، به واقعیات تاریخی توجه می‌کرد، می‌توانست دریابد... بیان نامه تشکیل حزب دموکرات کردستان را اعلام کردند که در ماده ۵ آن چنین آمده است: "باید بر اساس قانونی کلی، بین روستایی و صاحبان املاک توافقی صورت گیرد و آینده هر دو طرف در نظر گرفته شود".

جوهر نقد ابریشمی به کمونیست‌ها این است که درکی غیر واقعی از مسأله ملی دارند و این درک غیر واقعی باعث شده که جمهوری خودمختار مه‌آباد را افسانه و اسطوره بدانند. من به این مسأله نمی‌پردازم زیرا نوشته "اسطوره جمهوری خودمختار مه‌آباد" به اندازه کافی گویا و مستدل است که چرا افسانه‌ای بیش نبود و اینجا توضیح بیشتر لازم نمی‌دانم. اما به نحوه برخورد ایشان به نقد که متأسفانه در جامعه جنبه عمومی دارد، لازم به توضیح است: چرا اشخاصی بدون ذکر نام نویسنده موضع را نقد می‌کنند؟ این سبکی است که اشخاصی امثال آقای ابریشمی برای کم‌اهمیت جلوه دادن شخصیت نویسنده در پیش می‌گیرند. برسمیت نشناختن، دست کم گرفتن، و بحساب نیآوردن — با اصطلاح نوعی مبارزه سیاسی است که محدود به آقای ابریشمی نیست. سعی در کوچک کردن و کم‌نشان دادن اشخاص، شگردی است که اغلب افراد مختلف در هر زمانی که به نفعشان باشد آن را بکار خواهند گرفت. هر کس فکر می‌کند خودش مهم است و مخالف سیاسی وی مهم نیست. فکر می‌کنند اگر از او نام ببرند مردم وی را جدی می‌گیرند و مهمش می‌کنند. چرا کسی که مهم

نیست باید مهمش کرد؟ این شگردی است که خیلی ها بجای استدلال آن را علیه دیگران بکار میبرند. ولی اصولاً شرط مهم بودن اشخاص چیست؟ جنگ کردن است، از خود مایه گذاشتن، فداکاری و صداقت در نوشتن یا...؟ و اگر کسی مهم نیست یعنی چه؟ یعنی منطق و فلسفه نمی داند و زحمت نکشیده اینها را کسب کند؟ تازه این که چه چیزی را منطق، فلسفه، سواد و تخصص بنامیم در دنیای طبقاتی یکسان نیست. نکته جالب قضیه اینجاست که شخصی که فکر میکند مهم است و حتی برای ناچیز شمردن شخص دیگری حاضر نیست اسم وی را ذکر کند؛ دیگری با او عیناً چنان رفتار خواهد کرد. خواننده حق دارد سؤال کند که اگر فلانی مهم نیست چرا موضع او را نقد می کنید و اگر نقد می کنید خود داری از ذکر نام چرا؟ به گفته شما "اسطوره جمهوری خودمختار مهاباد" قسمت هفتم مقالات من بود. با وجود اینکه آقای ابریشمی انسان منصفی است، ولی از منظر صحت و عمق انتقادات، نوشته های ایشان کم محتوا هستند.

پ. ناصر ایرانپور یکی دیگری بود که در جواب به قسمت اول "کارنامه حزب دموکرات کردستان ایران" عکس العمل نشان داد و مقاله ای با عنوان "کارنامه کمونیسم کارگری" نوشت و در سایت (بیان) آن را در کنار مقاله اول من درج کرد. نه تنها در این مورد، بلکه کلاً ایرانپور هر وقت راجع به جنبش کمونیسم و مبارزه طبقاتی و چپ جامعه اظهار نظر می کند، موضوع تازه ای ندارد. نوشته های ایشان در حال و هوای زمان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و دیوار برلین علیه هر نوع کمونیسمی می باشد. تبلیغات ضد کمونیستی تکرار شده دست چندم مفسرین سی ان ان و بی بی سی و گرایشات کنسرواتیو غرب است که به خورد جامعه داده شده، البته بزبان محلی و با سه دهه تأخیر بازگو کردن است. مانند: "اگر کمونیسم تجربه موفقی بود چرا در شوروی، چین و... موفق از آب در نیامد؟ کمونیسم شدنی نیست... راه پیشروی کردستان از کانال سرمایه داری لیبرالیسم می گذرد". و اشخاصی در این طیف حتی پیشتر رفته و می گویند: برنامه شما (برنامه یک دنیای بهتر) و حرفهای شما خیلی خوب هستند، اما عملی نیست، جامعه بی طبقه نمی شود، اتوپیا است.

اگر هرکسی چند سال سیاست کرده باشد می داند، بهانه هایی از جمله " نمی شوندها، اتوپیاها" از کجا آب می خورد! اینها غیر مستقیم یعنی این که نیروهایی هستند که نمی گذارند حکومت کارگری مستقر شود. یعنی ما... اجازه نمی دهیم سوسیالیسم

متحقق شود. یعنی ما مخالف اجرای آن هستیم و کل این ها پروژه ای از تلاش این نیروها برای ممانعت و اجازه ندادن به کمونیست ها می باشد. ایرانپور و امثال وی کل تصویر را توضیح نمی دهند که چرا کمونیسم شدنی نیست؟ آنان طوری وانمود می کنند گویا عیب در طبیعت و ذات خود کمونیسم است که عملی نیست. مثلاً مطرح کردن کمونیسم خشکسالی بهمراه می آورد؛ باعث سونامی میشود و یا تبعیض و نابرابری بین انسانها از برابری و رفاه عمومی آنان بهتر است!

خیر؛ جامعه بی طبقه و سوسیالیسم اتوپیا نیست و اگر متحقق نمی شود به این دلیل است که نیروهایی برای نگه داری پول، سود، بازار و به این اعتبار نابرابری اقتصادی شهروندان با توسل به انواع توطئه، زور و جنگ مانع تحقق سوسیالیسم می شوند. این ربطی به کیفیت بد و ناخوانایی ذاتی سوسیالیسم ندارد. درست مثل این است که یک انسان سالم بدون هیچ گونه بیماری خاصی را ترور کنند که مرگ وی کوچکترین ربطی به بیماری طبیعی او ندارد. در این حالت باید علت مرگ وی را بعنوان یک پدیده خارج از درجه سلامت طبیعی آن انسان در نظر گرفت.

در مقابل جواب کارگر به این موعظه ها این است: مگر هنگامی برده ها خواستند قوانین برده داری لغو شود، برده داران برای برده ها کف می زدند و به به و چه چه می کردند؟ مگر وقتی سلطه اشراف و آریستوکراسی را در اروپا بر انداختند، تمام نظم کهنه از کشیش، درباریان و کل سیستم فئودالیستی با گل به استقبال انقلابیون آن زمان رفتند، تا وارثین آنها امروز به پیشواز طبقه کارگر بروند و به آنان درود بفرستند؟ پاسخ ما کارگران به این فرمایشات این است که باید سرنوشت انسان را از کنترل این نیروها که مانع تحقق برابری اقتصادی انسان هستند، خارج کرد.

نوشته ایرانپور بلحاظ محتوا (بی محتوا) و ضد کمونیستی و بی اعتبار است، که همین ذکر هم زیادی است. این ها چشمشان را بر تمام حقایق مادی و تاریخی انقلاب اکتبر و مبارزه کمونیستی طبقه کارگر بسته اند. حتی نمی توانند مانند منتقد با وجدان، انقلاب اکتبر را با نقطه قوت ها و نقطه ضعف هایش بررسی نمایند. برای نمونه "اسحاق داچر" منتقد استالین در کتاب "استالین" در صفحه 554 متن انگلیسی این حقایق را چنین تعریف می کند: "آنچه انقلاب اکتبر طی ۲۰ سال انجام داد، بیش از تمام دست آورده های ۲۰ نسل از انقلابیون پیشین (روسیه) می باشد. ایشان انتخاب سیاسی خود را کرده اند و گر نه خواننده حقیقت جو می تواند کمبود اطلاعات خود در مورد دیدگاه های متفاوت کمونیستی ما با نامبردگان (شوروی، چین و...) را با

بهرگیری از اسناد زیر رفع نماید:

برنامه یک دنیای بهتر، تفاوت‌های ما، اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی در ایران، انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، کمونیست‌ها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مسأله ارضی در ایران، بولتن‌های تجربه شوروی و بسوی سوسیالیسم‌های دوره اول و دوم، دموکراسی تعابیر و واقعیت، مارکسیسم و جهان امروز و سایر اسناد و ادبیات کمونیسم کارگری در "منتخب آثار منصور حکمت" انتشارات حزب کمونیست کارگری-حکمتیست موجود هستند. دیدگاه‌های متفاوت ما با کمونیسم بورژوازی نظام سرمایه داری دولتی شوروی و بورژوازی ملی و مترقی رایج در ایران و جهان خیلی بیشتر از اسناد فوق‌الذکر می‌باشد، ولی اینها پایه محکمی و خوبی برای شروع خواننده حقیقتجو هستند.

ت- فریق یوسفی در پاسخ به مقاله "تهدید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران/ موضع احزاب ناسیونالیست کرد"، که با فاصله زمانی از نوشته‌های قبلی من منتشر شد، مطلب "جریان‌ات حکمتیست و کمونیست کارگری و پاچه‌گیری سیاسی!" را در سایت‌های بیان و روزبه لات تایمز درج کرد. ایشان بدون اینکه بتواند کمترین استدلالی کند که چرا از موضع آمریکا- اسرائیل مخالفت کردن احزاب دموکرات با جمهوری اسلامی ارتجاعی نیست، یا محکوم نکردن تهدید حمله نظامی آمریکا- اسرائیل به ایران به سود مردم است یا خیر؟ یا آیا اگر این حمله به ایران صورت بگیرد، بمب را به روی مراکز مهم صنعتی و روی سر کارگران صنعتی نمی‌ریزند و در همان روزهای اول فاجعه بزرگی برای مردم ایران به بار خواهد آورد، بلکه آن را به کوه‌ها و دشت کویر می‌زنند و مردم ایران از آن خیر خواهند برد! مسأله را شخصی و لوٹ کرده و اینگونه پاسخ می‌دهند:

"سیاست برای خیلی‌ها، حربه ایست برای، حصول قدرت، ثروت و صد البته شهرت. در مقابل، سیاست اصولی و متعهد، جامعه بشری را به طرف پیشرفت، رفاه عمومی و پیاده نمودن حقوق بشر سوق می‌دهد. در طول این یکصد ساله معاصر در ایران، خیلی‌ها، قدرت سیاسی را برای امیال شخصی و گروهی بکار برده‌اند. اخلاق را از سیاست زدوده، برای حصول قدرت سیاسی، به هر وسیله‌ای ولو منفور و غیر انسانی تمسک جسته‌اند. در این سی و دو ساله بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی، ایران، و بالاخص صحنه سیاسی کوردستان، سیاست و ایدئولوژی خیلی

از جریانات با سابقه و نو ظهور را تجربه نموده است. آنچه را من می‌خواهم در این مختصر نوشته، به آن بپردازم، اخلاق فحاشانه و پرخاشگرانه جریاناتی به اسم کمونیست کارگری و حکمتیست می باشد، که مرشد فکری آنها، شخصی به اسم منصور حکمت یا همان معمار جنگ داخلی کوردستان در دهه شصت می‌باشد، که الان در قید حیات نمی باشد. بزرگان فکری این گروهها، وقتی دریافتند که بارقه امیدی برای زیستن زیر سایه حکومت نوپای اسلامی وجود ندارد، رو به سوی تنها سنگر مقاومت ضد حکومت نوپای آخوندی، که همانا کوردستان بود، نمودند. آمدند و سر سفره مهربانی و سخاوت مردم کوردستان، مهمان شدند. ولی صد افسوس، حرمت مهمان و میزبان را پاس نداشتند. آخر سر، نان و نمک را خورده و نمکدان را شکستند. سران این دو گروه، با سوء استفاده از احساسات پاک و کم تجربه بودن عده ای از جوانان کرد، بین کومه له و حزب دموکرات جنگ لفظی را به راه انداختند، که یکی از موءثرترین دلایل شروع جنگ داخلی کوردستان بود، که صدها تن از اعضای دو طرف، قربانی آتش افروزی حضرات شد."

فریق یوسفی ادامه می دهد: مثنی و اژگان و کلمات تکراری را، دایم نشخوار..... و تکرار میکنند که معنی بعضی را هم خود، خوب نمی فهمند، چون طوطی وار آنها را آموخته اند. غلطهای املایی فاحش، خود بیانگر این واقعیت می باشد. برای نمونه، نگاهی به یادداشت، یا بهتر بگویم، فحشنامه یکی از نوب شدگان در تنوریهای منصور حکمت بیندازیم، به اسم محمد جعفری، که در سایت بیان، به تاریخ بیست و هشت آپریل چاپ شده، زیر عنوان: ... اما اگر می نویسم که طوطی وار یاد گرفته اند، گزاف نگفته ام، نگاهی به جمله بندی جمله بالا بیندازید و همچنین نگاهی به املای کلمه نشخار بیندازید. اگر این آقا، دانشگاه رفته باشد و کلمات متن خود را بصورت آکادمیک فرا گرفته باشد، هیچگاه جمله بندی به این شکل نمی شد و حتماً یاد می گرفت که نشخوار را در زبان فارسی اینطور مینویسند نه آن طور که او نوشته: نشخار....! این یک نمونه را ذکر نمودم، تا کم سواد و طوطی وار یاد گرفتن صاحب جملات سلمبه قلبه و تکراری آن متن را گوشزد نمایم! یا در جایی دیگر از فحشنامه اش می نویسد: " فقط نیروهای بورژوا، اپورتونیست، معامله گر، فرقه گرا، فالانژ و لمپن و غیر مسئول می توانند آتش بیار... من می پرسم: آیا بهتر نیست بگویم لمپن کسی است که حرفش با عملش یکی نیست؟! آیا کسانی که در کوردستان و عملاً مشغول مبارزه هستند لمپن هستند یا کسانی که دم از کمونیست بیست و چهار

عیار میزنند، ولی زیر چتر حکومت‌های قلدر و سوسیال دموکرات و مستبد، در اروپا لم زده و در پس بد مستی هایشان، شبانه در خواب، انقلاب کارگری با قوه قهریه خلق به راه می‌اندازند؟!

یوسفی ادامه جمله را با سه نقطه (...) از خواننده پنهان می‌کند. ابتدا اجازه بدهید پاراگراف فوق را کامل نقل کنم:

فقط نیروهای بورژوا، اپورتونیست، معامله‌گر، فرقه‌گرا، فالانژ و لمپن و غیر مسئول می‌توانند آتش بیار و مشوق و تأیید کننده چنین حملاتی از سوی حکومت های اسرائیل و آمریکا به ایران باشند. حکومت های اسرائیل و آمریکا ناجی کارگران نیستند، بلکه همانند حکومت اسلامی ایران، منفور و استثمارگر هستند. از موضع نامبردگان مخالفت کردن با جمهوری اسلامی، مانند سیاست های خود جمهوری اسلامی ارتجاعی است، به اندازه خود رژیم کثیف است. مخالفت از آن منظر، استیصال است و مایه تقویت ارزش هایی می‌شود که جمهوری اسلامی را سر کار آورد، نگه داشته و به عمر آن می‌آزاید.

قبل از پاسخ من، ابتدا به کامنت یکی از خوانندگان (آقای هه لویست) در همان سایت "به یان" که پیش تر از من به فریق یوسفی پاسخ ذیل را داده بود، توجه نمایید:

"در عجبم ... آقای فریق یوسفی. در این به اصطلاح مقاله شما آمده اید که از ادبیات و طرز نوشتن جملات و غلط های املائی و نقد سیاست شخص مذکور ما را آگاه سازی. ولی افسوس چنان لجن پراکنی و توهین به حرمت و کرامت انسان کرده ای که به نظر من اگر انسان منصفی باشی از دوباره خواندن این فحش نامه به شرم میاید. اتفاقاً مقاله آقای جعفری (نه محمدی) را در سایت بیان خواندم. به نظرم ایشان با شما و با هیچ فردی پدر کشتگی ندارد. بیان نظرات ایشان به قول شما تراوش شده از یک فکر منسوخ است و او در مقاله اش قصد انتقاد و رسوای احزاب ناسیونالیست به نرخ روز نان بخور را دارد. مشکل اساسی شما دوست عزیز مقدس کردن احزاب است. کاک فریق احزاب ساخته دست انسانهاست و تنها جهت به آسایش رساندن و زندگی بهتر برای آدمهاست. و هیچ تقدسی ندارد. ما اصل را (که حرمت و کرامت انسان است) فراموش کرده و به دو دلیل دنبال فرع (یا نادانی و بی سوادیت و یا منافع شخصی و بیماری قدرت) افتاده ایم که احتمال دوم زیادتیر است. دوست عزیز ایدئولوژی جعفری دنیا را طبقاتی میبیند ولی شما آن را قبول نداری. اگر انسان

صاحب قلم و صاحب حقیقت هستی بیا و از روی مسائل علمی ایدئولوژی و نظرات ایشان یا هر فردی را نقد کن“

من قدری بیشتر این مساله را می شکافم، زیرا، حقیقت این است که این عبارت پتک وار "سواد ندارید و دانشگاه نرفته اید" ، قیل از اینکه بخواهد چیزی را در مورد مفهوم موضوع توضیح بدهد، بیشتر حربه ای در دست الیت طبقه حاکم برای سرکوب طبقه محکوم است. جامعه طبقاتی به اینها یاد داده است که کسی از طبقه پائین و دانشگاه نرفته، حق ورود به زمین آنها " تکیه بر جای بزرگان زدن" را ندارد. افراد برای هر بحث و استدلالی، اول باید مدرک فارغ التحصیلی خود را نشان بدهند و سپس با الیت بورژوا بحث کنند. من از ایشان زیاد متعجب نیستم که میخواهد من را بخاطر دانشگاه نرفتن از بحث کردن با دانشگاه رفته ها بترساند، چون این حربه مخالفان سیاسی من از چپ و راست، ناسیونالیست و " مارکسیت" است که هر وقت در استدلال کم می آورند به آن متوسل می شوند.

واقعا شما از نوشته های من نقد طبقاتی، جنبشی و سیاسی دارید یا نقد ادبی؟ اگر هدف نقد طبقاتی، سیاسی و جنبشی است، مساله ادبی، املائی و انشایی موضوع فرعی و ثانوی است. اما اگر نقد ادبی، املائی و انشایی مطالب مد نظر است، چرا آن را به قلمرو طبقاتی، سیاسی و جنبشی نقب زده اید؟ آیا اگر غلط های احتمالی املائی نوشته ها را رفع کنم، شما با خط سیاسی و نقد من به ناسیونالیسم موافق هستید؟ اگر نیستید، چرا دور می زنید و مستقیم این را نمی گوئید؟ این ریاکاری است که شما با خط سیاسی من مشکل دارید و میخواهید با سفسطه در قالب " از حاشیه جامعه آمده اید و دانشگاه نرفته اید" به آن پاسخ دهید. طرفداران ناسیونالیسم و سیستم بورژوازی در مبارزه نظری هم قادر نیستند مرحله ای فراتر روند و آن را تکامل بخشند، بالعکس، به مچ گیری، سفسطه بازی و ترور شخصیت منتقد خود و کینه و دشمنی بجای نقد منصفانه و سیاسی متوسل می شوند.

فرض کنید این نظر یوسفی درست است. پس باید اجتماعاً کار کرد آن را بسط داد و در این صورت تمام کارگرانی که دانشگاه نرفته اند، نباید بحث سیاسی بکنند و نظرات و عقاید خود را بنویسند. در این حالت ۹۰ درصد کارگران هم نسل من، از بروز نظرات خود منع خواهند شد. آیا همه اشخاصی که مثل یوسفی با من رفتار می کنند، متوجه عمق ضد کارگری و ارتجاعی بودن این عملکرد خود هستند؟

انسان مبارز با آنچه در توانایی دارد وارد عرصه مبارزه با طبقه متخاصم خود می شود. اگر نقد کردن و نوشتن را مثل یکی از عرصه های مبارزه طبقاتی در نظر بگیریم، کسی نمی تواند این عرصه را تعطیل کند، تا روزی که به دانشگاه می رود و آن را تمام می کند، زیرا مبارزه کردن خود بهترین دانشگاه برای آموزش طبقه کارگر است. در نتیجه، انسان با توانایی و ظرفیت موجود، با طرف مقابل جنگ طبقاتی و سیاسی خود را شروع می کند. اگر من "نشخار" را بجای نشخوار نوشته ام، همان اندازه اشکال دارد که شما "ماه مای" را بجای ماه مه و "محمدی" را بجای جعفری نوشتید. اما موضوع سیاسی و طبقاتی هر دوی ما سر جای خود می ماند. مبارزه کارگر با بورژوا، دوره یادگیری و آموزش ادبیات نیست، تا در پایان کسی اجازه فعالیت صادر کند و یا دانشجو در پایان آن دوره، اجازه فعالیت بگیرد. کارگری که حتی بلد نباشد اسم خود را بنویسد می داند برابری از نابرابری بهتر است، ساعت کار کمتر، راحت تر است، دست مزد بیشتر، بهتر است. مسأله خیلی ساده و سر راست است. چرا فلاسفه بورژوایی این مسأله ساده و سر راست را پیچیده و بغرنج می کنند؟ برای اینکه کارگر چیزی ننویسد و کسانی امثال شما برای آنان بنویسند و مشخص است که شما چه دارید می نویسید! برای توجیه نابرابری باید به زبان عجیب- غریب نوشت و صحبت کرد. با خط میخی نوشت ... تا نا برابری، ساعت کار بیشتر و دستمزد کمتر را برای جامعه قابل قبول کرد. تا پشت این گونه تردستی، شعبده بازی و فردی کردن علم بجای درک اجتماعی آن، رد پای مقصر اصلی این نابرابری را گم کرد.

آقای یوسفی! اگر دو شخص، (یک لرد و یک کارگر)، سیاست های حمله به عراق حزب "لیبر" را به نقد بکشند؛ مشخص است لرد با ادبیات و زبان خاص خود و کارگر با ادبیات خود آن را نقد خواهند کرد. ممکن است کارگران، نقد دومی را راحت تر و ساده تر متوجه شوند و مخالفین حزب لیبر در مجلس لردهای انگلیس عادت داشته باشند در زمینه نقد و بررسی مسائل سیاسی، غیر از نظر لردها، ژورنالیست و الیت جامعه، برای دیگران (کارگران) حسابی باز نکنند و اصلاً حوصله گوش دادن به کارگر و افراد طبقات پایین جامعه را نداشته باشند. اما این مسأله یک ذره از واقعیت سیاست های مورد انتقاد دو گروه کم و زیاد نمی کند. حزب لیبر همان است که هست. فقط شکل بیان و جایگاه طبقاتی آنها در نقد حزب لیبر فرق می کند. مسأله این است که آیا نقد وارد است یا نه؟ اگر اقدامات حزب لیبر

مثلا در حمله به عراق ارتجاعی باشد، فقط با شیوه بیان نمی توان تغییری در آنها حاصل کرد. این طور نیست که عین سیاست اگر توسط یک لرد مطرح شده باشد وارد است، ولی اگر توسط کارگری مطرح شد، دیگر وارد نیست. یا پاسخ حزب لیبر به انتقادات یک لرد چیزی و به کارگر چیزی دیگر باشد.

کسی که به شکل بیان و جایگاه شخص منتقد توجه جدی می کند و به مضمون، محتوا، درستی و نادرستی مسأله کاری ندارد، یا ساده لوح است و یا ریا کار و مسأله دیگری دارد و نقد برای وی اهمیتی ندارد. و فقط آنانی که از فرهنگ ارتجاعی ضد کارگری تغذیه کرده، شعبد بازی را جایگزین کشف حقایق متضاد با منافع کارگر و بورژوا گذاشته، مضمون و محتوا را نادیده گرفته و به شکل ظاهری و مسایل فنی و تکنیکی مسأله گیر می دهند. می خواهند طفره بروند. چون این زمینی است فکر می کنند کارگر در آن زیاد وارد نیست. تا گنده دماغی طبقه خود را توجیه نمایند. تا به بهانه سواد و دانش، مردم را خفه کنند و از بروز مشکلات و ابراز وجود آنها ممانعت بوجود آورند.

من در مورد ناسیونالیسم، مسأله کرد و احزاب آن، صاحب نظر هستم و نظراتم را مکتوب کرده ام. این نظرات درست یا غلط، می توانند قابل بحث باشند. اما بی اهمیت کردن کار من به این بهانه که " دانشگاه نرفته ام" بهانه بجایی نیست و انسان حقیقت جو، منصف و عالم را قانع نمی کند. بجای من حتی یک نفر که توانایی خواندن و نوشتن هم نداشته باشد، ولی شاهد زنده و پراتیسین سخت کوش عرصه های ۳۲ سال مبارزه مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی و جان به دربرده از جنگ حزب دمکرات با کمونیست ها باشد، و بخواهد نظرات، تجربیات و خاطرات خود را در مورد آن واقعیات شفاهاً بیان کند؛ باز قابل تعمق و آموزنده است.

این بهانه، مصداق این است که اگر برده ای می خواست آزاد شود، برده دار به این بهانه که چون تو برده هستی و سواد نداری پس اشتباه می کنی و خواستار آزاد شدن نباجا است.

بر جستگی کار و مبارزه من در این نیست که اشراف زیادی بر ادبیات فارسی دارم و انتقاداتم را با زبان عجیب غریبی ادبی و آکادمی می نویسم، برعکس، در سادگی، تیزی و گویایی آنها است. در این است که از منافع کارگر در مقابل بورژوا، از مزیت آزادی بیان و آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی در مقابل اختناق، از

سکولاریسم و آزادی وجدان در مقابل جهالت مذهبی و از انترناسیونالیسم پرولتری در مقابل ناسیونالیسم دفاع می‌کنم. و اجازه نمی‌دهم احزاب دموکرات و هیچ دانشگاه رفته بورژوا، منافع بورژوازی طبقه خود را به اسم منافع عموم به خورد مردم بدهد و گرگ را در لباس گوسفند به کارگر بفروشد. این تلاش با هر زبان و کمبودی "املایی" ماهیتاً انقلابی، پیشرو و عمیقاً قابل دفاع است. این مسخره و ترور شخصیت است که بجای نقد سیاسی به نقد شخصی پرداخته اید.

اما چرا پاسخ انتقادات من توسط این اشخاص سر از مسائل شخصی و دانشگاه نرفتن من در می‌آورد؟ از دو نظر کیس من با خیلی‌ها فرق می‌کند: من مبارزی سخت کوش و با ثبات و متعلق به طبقه پایین جامعه هستم. مخالفین سیاسی و دشمنان طبقاتی من، راحت نمی‌توانند فعالیت، تاریخ و سخت کوشی من را در راه آزادی طبقه کارگر از استثمار؛ و به تبع آن، آزادی بشریت را، در گذشته و حال، در بعد مضمونی و نظری ساده مسخ کنند. آنها به آنچه جنبه فنی، ظاهری و تکنیکی کار من است گیر می‌دهند، تا شاید از این کانال بتوانند مانع من شوند؛ زیرا من در کتاب روشنگر گذشته خود را توضیح داده‌ام که از کارگری به نویسندگی رسیدم. این‌ها از طبقه پایین جامعه بودن و از کارگری به نویسندگی رسیدن من را، نقطه ضعف می‌دانند. به امید اینکه در این زمینه چیزی دستشان بیاید بهانه می‌گیرند. این بهانه نامبردگان، جنگ طبقاتی است و ربطی به درست نوشتن من ندارد. اگر فرج سرکوهی یا فریبرز رئیس دانا همین نوشته‌های من را می‌نوشتند، کسی به قسمت فنی، ظاهری و تکنیکی آن حساس نمی‌بود. و احتمالاً بخاطر آن جایزه ادبی را هم می‌گرفتند. اما در مورد من، آن را برجسته می‌کنند تا با این شکل مرعوب و مسخ کنند.

شما راست نمی‌گویید، شانتاژ می‌کنید، و بهانه می‌گیرید که گویا اشکال املایی و انشایی به درک منظور نوشته‌های من لطمه وارد کرده است. برعکس، شفافیت و عمق نوشته‌های من است شماها را برآشفته و وادار به عکس‌العمل کرده است. خواننده باید متوجه شود که شما با کدام منظور مساله را شخصی کردید و به این بهانه‌ها گوش ندهد. باید اجازه ندهیم ناسیونالیست‌ها به هدف خود یعنی بی‌اهمیت کردن کار ما در نزد مردم، برسند. زیرا از کارگری به نویسندگی رسیدن و از طبقه پایین جامعه بودن و از این موقعیت، استثمارگران را بنقد کشیدن هیچ اشکالی ندارد؛ این نقطه قوت نوشته‌های من هستند. باید فریب فرهنگ گنده دماغی ام‌القرای

ناسیونالیست های قازوراتی طبقه سرمایه دار و مزدوران آن را خورد و کار خودمان را بکنیم. تلاش در خدمت بقای نظام استثمارگر با طلا هم نوشته شود، در ماهیت پوک و کثیف و جهالت محض است.

با این توضیحات ساده، اکنون انتقادات من به ناسیونالیسم حدکا وارد است یا نیست؟ چه کاری به اینکه من دانشگاه رفته یا نرفته ام دارید؟ همانگونه که آقای هه لویست نوشته اند، من با شخصی پدر کشتگی ندارم. طی سلسله مقالاتی، سیاست ها، پراتیک، آرمان طبقاتی و اجتماعی احزاب دموکرات و جنبش ناسیونالیسم و مکتب آن را به نقد کشیده ام. این ها ترکیبی از فاکت های تاریخی، تجزیه و تحلیل سیاسی، و ایده های من بعنوان یک کمونیست، درمورد کارنامه احزاب دموکرات است. اینکه فاکت های تاریخی، تجزیه و تحلیل سیاسی، و ایده های و انتقادات وارد هست یا نه؟ و این که شواهد و مدارک و اسناد ارائه شده، واقعی و برای اثبات این مدعا کافی هستند یا نه؟ می تواند مورد بحث و مناقشه باشند. شما باید حداقل نیمه من استدلال کنید و در این سطح به آن اجنده ها پاسخ بدهید. این بهانه که املا و انشاء متن درست نیست، تنها راه میان بر و ناسالم اشخاصی است که میخواهند با سفسطه بازی، مچ گیری و شعبده بازی مخالفان سیاسی خود را از میدان بدر کنند. از این گونه "مبارزه" خیری به جامعه، بخصوص به طبقه کارگر نمی رسد. کسی یا کسانی که بخواهند در رد نوشته های من بنویسند و بحث کنند، باید به مضمون و محتوا بپردازند و با "جلی بلی" نمی توان آنها را دور زد. البته فعالین جریانات سیاسی- طبقاتی امسال یوسفی در شیوه نقد هم منش خود را بنمایش می گذارند. وقتی برای هر چیزی راه میان بری هست، یوسفی هم بسان فعالین این مکتب خود را درگیر استدلال کردن و از رفتن به عمق مسأله و دست بردن به ریشه بی نیاز دانسته، وقتی با سرکوب و فریب بتوان با نوشتن "محمد جعفری به دانشگاه نرفته است، مطلب غلط املائی دارد" مسأله را شخصی کرد و قال قضیه را بکند و آن را مسخ کند. چرا این تاکتیک را بکار نبرد؟ مگر سیاست نزد احزاب بورژوا، هنر فریب و دروغ و دیپلماسی نیست؟ این هم شگرد و تاکتیکی است که بیشتر به نفع احزاب دموکرات است.

اما این شگرد، این تاکتیک و این روش جریانات سفسطه بازی است که با جوهر و عمق کاری ندارند. من بدون هیچ کینه شخصی از کسی، مکتب ناسیونالیسم و احزاب آن را، بعنوان دشمن کارگر، مورد نقد قرار داده ام. برخورد شما در دنیایی که

میخواهند منصفانه حقیقت روشن شود و جوهر و مضمون فدای شکل ظاهری نشود، عقب ماندترین شیوه مبارزه سیاسی است و تنها آنهایی که اسیر ارزش های طبقه بورژوا هستند به آن شگرد متوسل می شوند. این نوع برخورد جریانات ناسیونالیست به کارگر کمونیست، خود نشان می دهد آنان هم مثل هر حکومت سرمایه داری، تحقیر، سرکوب و ترور شخصیت کارگر را عین جمهوری اسلامی در دستور دارند. واقعاً احزاب بورژوائی دمکرات ضد حرمت، شخصیت و آگاهی طبقاتی کارگران هستند. شما که در روز آفتابی خود را طرفدار عموم مردم "کرد" اعم از کارگر و بورژوا می دانید، چه توجیهی برای این طرز برخورد خود با محمد جعفری (کارگر کمونیست) دارید؟ اگر کارگر در افشای احزاب بورژوائی بنویسد، شما محتوا و جوهر آن را به بهانه اینکه دانشگاه نرفته فعالیت آگاهگری وی را بی اهمیت می کنید. اگر روشنفکر کمونیست دانشگاه رفته علیه احزاب بورژوازی دمکرات افشاگری کند، باز شما محتوا و جوهر فعالیت او را مسخ می کنید و به بهانه اینکه دانشگاه رفته و "حرف قلمبه سلمبه" می زند و خبری از درد و رنج کارگر ندارد! باز کار وی را بی اهمیت می کنید. پس کی پاچه گیر سیاسی است؟ دست کارگر کمونیست محمد جعفری درد نکند که صدای همه دانشگاه رفته های ناسیونالیست را در آورده است و نقاب دمکرات بودن آنها را از چهرشان بر داشته و باطن ناسیونالیستی و ضد کارگری آنان را افشاء می کند.

دیوار آهنی سنتهای بورژوایی در مقابل رشد کارگر

در مراسم یاد بود زنده یاد یدالله خسروشاهی از رهبران برجسته جنبش کارگری ایران در روز شنبه پنجم فوریه ۲۰۱۱ در لندن، آقای عباس فرد از مبارزین جنبش کارگری ضمن بر شمردن خصوصیات برجسته یدالله، به نقاط ضعف وی اشاره کرد و گفت: (نقل به معنی) "ضعف یدالله این بود که هیچ وقت بعنوان رهبر کارگری در سطح ماکسیمال ظاهر نشد". عباس فرد به دیوار آهنی ای که کل سیستم جامعه جلوی راه کارگر گذاشته تا در سطح ماکسیمال ظاهر نشود، اشاره نکرد.

گفتن آن حقیقت (در سطح ماکسیمال ظاهر نشدن)، بدون پس راندن آن نیروهایی که با فعالیت مرکب مادی و ذهنی- فرهنگی که الیت جامعه آن را بعنوان امتیاز دانش خود بخورد مردم میدهند، امکان پذیر نیست. کارگران امثال یدالله حتماً متوجه این مسأله هستند، اما زورشان به موانع سر راه نمی رسد. فراهم کردن شرایط ظاهر

شدن کارگر در آن مقیاس، اگر پروژه مرکبی از صد مولفه را در نظر بگیریم، گفتن "بعنوان رهبر جامعه ظاهر شوید"، یکی از آن صد مولفه است. تمام فعالین جنبش آزادی طبقه کارگر باید آن اهرم و فشارهایی مرئی و نامرئی را چالنج کنند که عملاً مانع ظاهر شدن کارگران امثال یدالله در آن مقیاس می شود. طبقه کارگر به هر میزانی قدرت داشته باشد به آن میزان برایش حساب باز می کنند.

جامعه مسئول برسمیت شناختن جایگاه کارگر و اعتماد بنفس دادن به وی است. شما خود را هر چه معرفی کنید؛ اگر جامعه، مادی و اجتماعاً آن موقعیت را از شما نپذیرفت، شما مجازی و یکطرفه نمی توانید آن موانع را خنثی کرده و ارزشهای دیگر را نرم جامعه کنید. در نتیجه، تنها وظیفه رهبران کارگری نیست در سطح ماکسیمال ظاهر شوند، وظیفه جامعه است این موقعیت را از او قبول کند که در سطح ماکسیمال ظاهر شود. جامعه مسئول برسمیت شناختن شخصیت، نقش و جایگاه وی و دادن اعتماد بنفس به آنان است. این امری اجتماعی - انسانی است.

ولی امروزه بالعکس. الیت به نوعی جامعه را با فرهنگ، تلقیات، ارزیابی از نقش اجتماعی انسان، تفکر و دانش و غیره بار آورده اند که کارگر نمی تواند خود را از مدار آن سیم خاردار خارج نماید. جامعه موجود دیواری آهنی از سنتهای بورژوازی در مقابل رشد کارگر ساخته است. یک سیستم محکم کمونیستی - کارگری لازم است که اولاً خود را از آن تلقیات (با کلاس - با سواد) رها کرده باشد، و بسان اغلب مارکسیست های امروز جهان، مارکسیسم را به خوش صحبتی، با سواد، خوش نویسی و مسائل سوژکتیو صرف تقلیل نداده باشند. و دوماً ضد معیارهای ارزشگذاری بورژوازی عمل کند و آن سد و دیوارهای مادی و معنوی ایجاد شده را در هم بکوبد. سلب اعتماد از کارگر، فرهنگ غالب الیت جامعه شده و برخی به نشانه دانش و درایت و روشن فکری خود آن را وسیله مرعوب و تسلیم شدن وی به سیستم موجود کردند. این رویکردی است که اجازه نمی دهد امثال یدالله ها در جایگاه واقعی خود ظاهر شوند. تفاوتها و تمایزات ما با متفکرین بورژوا، بطور کلی، بر سر میزان سواد و دانش نیست، بر سر ماهیت آنها و جایگاه اجتماعی انسان است. ما مسابقه بردن جایزه "ادبی" با بورژوازی نگذاشته ایم.

در هر زمانی چه چیزی را فرهنگ و ادبیات می نامند و چه کسانی آن را تعیین می کنند اغلب سرپوشی برای اموری دیگر است. اینها برای حفظ نظام سرمایه داری هر کاری می کنند. اینها روزی نلسن ماندلا را زندانی می کنند و روزی اجازه

استفاده از توالف سفید پوستان را به وی نمی دهند، روزی دیگر از او افسانه می سازند و مجسمه اش را در کنار مجسمه چرچیل در جلوی پارلمان انگلیس نصب می کنند. روزی آقای گاندی را زندانی می کنند و روزی وی را پیغمبر صلح می نامند. این جوایز دادنها به چند عامل بستگی دارد که یکی از آنها مسائل ادبی است. خیلی از این جوایز دادنها طی روندهای سیاسی و جهانی در یک مرحله تعیین می شوند که مجازی و عکس حقیقت هستند. پرستیژ ظاهری جریانات بورژوازی پوچ است، اینها درباطن و بحکم موقعیت طبقاتیشان پست هستند. قوانین باسوادی و بیسوادی را نباید از اینها پذیرفت، ماهیتاً اینها پست و جاهل هستند.

اشخاص و احزاب بورژوا ماهیت جنبشها و مکاتب اجتماعی را حاشیه ای می کنند و از اشخاص بت یا شیطان می سازند. چون متوجه هستند در میان کارگران و زحمتکشان تعداد "کمبریج" و "اکسفورد" رفته ها خیلی کم است. جامعه را به نوعی عادت داده اند که کسی صلاحیت دارد چیزی بنویسد که از تحصیلکرده های دانشگاههای معروف جهان باشد. مهم نیست چه می نویسد و چه می گوید، مهم این است که یک نفر باسواد آنها را می گوید و می نویسد! ماهیت گفته ها و نوشته ها هر چه که باشد بالاخره عوامانه نیست. برای آنانی که منافعشان از این گونه آگاهی اکادمی و دانشگاهی تأمین می شود، مساله به این سیاه و سفیدی است. در نتیجه کارگر هیچ نگوید و چیزی ننویسد فقط باید منتظر باشد تا دیگران برای او بگویند و بنویسند.

اصلاً کی گفته باید همیشه به آن سبکی که طبقه حاکم برای بزرگ نمایی خود در جامعه مد و ارزشگذاری کرده است نوشت؟ بهر جهت این عناوین که "شما بیسواد هستید، شما بلد نیستید بنویسید" دفاع بی غرض از علم یا برای آزادی طبقه کارگر نیست؛ ۹۹٪ پروژه آگاهانه بورژوازی برای سلب اعتماد از کارگران است. من هر ابزاری که در خدمت استثمار و کم نشان دادن انسان به کار رود را ستایش نمی کنم، بلکه برعکس تیشه بر ریشه آن خواهم زد. اینجا دیگر سواد و دانش نه در جایگاه خود بلکه بعنوان ابزار سرکوب و تضعیف روحیه و خفه کردن و ساکت کردن مردم بکار برده می شود. فرضیه پردازی دانشمندان در این که برابری، خوشبختی و ریشه کن کردن فقر، جنگ، دروغ و بزهکاری و جامعه بدون استثمار و بدون طبقه اتوپیا است؛ هرچه علمی هم باشد مانند پتکی است که به سر انسان هایی که به برابری اقتصادی نیاز دارند، فرود می آید.

علم - علم کردن امروز الیت جامعه، مرز بین عالم و جاهل در قلمرو مبارزه طبقاتی و رهایی انسان از بندگی کار مزدی را مشخص نمی کند. بیشتر رد پای فرهنگ غالب برای بزرگ نمایی خود و ناچیز کردن دیگران است. چه بسا امروز، علم خود ابزاری در دست فزادستان برای به انقیاد کشاندن بیشتر طبقه کارگر قرار دارد. چه بسا ۸۰٪ نقشه های پلید استثمارگران طبقه حاکم، توسط علمای جامعه طراحی خواهند شد، کاملاً علمی اجرا و توجیه می شوند. چه بسا اگر فقط چند در صد از "آکسفورد" و "کمبریج" رفته ها در صف مبارزه طبقاتی به طبقه کارگر و در نهایت، در خدمت رهایی انسان ببینیم، در مقابل، حدود ۹۰٪ آنها مربی، مباشر، خط دهنده و ایدئولوگ نظام موجود هستند. بنابراین من شیفته علم بدون کمونیسیم نیستم. متر تائید یا رد شئی در مبارزه طبقاتی، علمی بودن آن نیست، این است که می خواهند با آن چه کاری کنند. علم را تنها بشرطی که به رهایی بشر خدمت کند، تأیید کرده و درک می کنم. در ثانی، متذکر شدم که بحث بر سر میزان سواد و دانش افراد نیست، بحث بر سر ماهیت طبقات و تغییر شیوه تولید اجتماعی است.

اکنون روشن شد که اگر کارگر بخود اعتماد ندارد، مادرزادی او نیست، ناشی از مهندسی فضایی است که زیر پوشش دانش، علم و سواد برایش بوجود آورده اند. ستایش موقعیت الیت از سوی خواص جامعه، جهت بهره مند شدن همه شهروندان از دانش و علم نیست، پروژه آگاهانه بورژوازی برای سلب اعتماد به نفس از کارگر است. مارک چسباندن روی نبوغ فردی بعنوان شهروند موفق و انداختن بار گناه بیکاری به گردن بیکاران، ابزاری برای مرعوب کردن و گردن نهادن مردم به هر تصمیمی که برایشان گرفته می شود، است. انسانهای زیادی دوست دارند احساس خود، بیوگرافی، خاطرات و توانایی های خود را با جامعه در میان بگذارند؛ اما از ترس این فضایی که ایده غالب... بخصوص برای اقشار کم تر تحصیل کرده پایین جامعه ایجاد نموده اند، جرئت دست زدن به این کارها را نمی دهد.

در نتیجه، بدترین حالت این است که طبقه کارگر با هر زبانی که بلد است، مشکلات خود را بیان نکند. از مطرح کردن آنها بترسد و کمال گرایی مانع تکامل او شود. اینکه چگونه اجنده ها مطرح کنند که مردم جامعه بیشتر به آن سمپاتی و توجه نمایند، یک مساله قرار دادی است که به فاکتورهای متعددی بستگی دارد که یکی از آنها، پس راندن درک و بینش مدیای رسمی از جایگاه دانشمند، عالم و کارگر در دنیای کنونی است. اجنده ها، تابع شرایط و گذرا هستند. اگر شما، کلمات، عبارات و

اصطلاحاتی مانند طبقه کارگر، کمونیسم، برچیدن کارمزدی و سرمایه داری، دیکتاتوری پرولتاریا، شورش و قیام و انقلاب را با بهترین ادبیات و با کلمات طلائی بنویسید برای تاجریم، مکارتیسم و لیبرالیسم ارزشی ندارد و نشانه بیسوادى است. زیرا انسان باسواد باید یک پارلمانتر ضد کمونیست، یک رئیس مجلس، رئیس یک موسسه و در فکر کرسی دانشگاهی باشد. از منظر بورژوازی، پرداختن به کمونیسم و طبقه کارگر، خودمشغولی، بیکاری و بی سوادى است. اینجا دیگر سواد و دانش نه بعنوان سواد و دانش بلکه بعنوان ابزار سرکوب و تضعیف روحیه و بایکوت کردن مردم بکار برده می شود. حال کسی که در یک مهد کودک کار می کند چگونه باید به اندازه یک سپهبد و مدل دست مزد دریافت کند؟

در جوامع توسعه یافته امروز، سواد، مهارت، دانش و علم یک انسان نسبی است و هر کارگری در رشته خود وارد است که گوشه ای از کار اجتماعاً لازم را انجام بدهد. این تناقض سیستم تولید سرمایه داری است که دانش، علم، سواد و مهارت را ابزار کوچک نمودن، تحقیر و سلب اعتماد از کارگر، در حل مشکلات اجتماعی انسان ساخته است. از زاویه پاسداری از علم و دانش هم بوده باشد، باید علیه اینگونه علم و دانشی که آن را در قفس عده محدودی محبوس می نماید، ایستاد. مارکسیزم موافق کسب علم و دانش هر چه بیشتر انسان است، اما علم و دانشی که بسان ابزار مرئی و نامرئی توجیه کننده برتری قشری بدلیل خاص طبقاتی و اجتماعی از کسب علم و دانش محروم شده اند، بر دیگران باشد، آن را چماق طبقه بورژوا علیه کارگر می داند. این عبارت "من نان دانش و فن و تکنیک خودم را می خورم و شما هم عرق بی سوادى و عوامى خود را می ریزید"، موقعیت طبقاتی و تولیدی و... انسان را در نظر نمی گیرد، بلکه موقعیت فردی را مبنا قرار می دهد. این آن وارونگی است که باید هر کمونیستی به نقد آن بپردازد.

جهت روشننگری بیشتر در این مورد، توجه شما را به مطالعه "دانش و علم، هم اهرم الغای کار مزدی هستند هم وسیله تداوم آن" در قسمت چهارم کتاب جلب می نمایم.

(1) "جافر" در زبان غیر ادبی کردی یعنی "جعفر" که بیانگر برخورد لمپنی کاکل به نویسنده است.

14- نتیجه و پایان پروژه

این پروژه معین تحقیق، نقد و بررسی یکی از شاخه های ناسیونالیسم کرد، یعنی حزب دموکرات است که با این نوشته آنرا به پایان می رسانم. امیدوارم برخی از موضوعات و مسائل مهمی که در ابتدا قول شکافتن آنها را داده بودیم، تا همینجا روشن شده باشند و فعالین جنبش آزادی طبقه کارگر و خوانندگان حقیقت جو را گام ها به کشف حقایق بیشتری در زمینه مورد بحث نزدیک کرده باشد تا بتوانند از این اثر همچون ملاک، سند و مدرک خالص و زنده در مبارزه روزمره خود و در رد ادعاینامه گرایشات ملون بورژوایی استفاده نمایند. در ضمن اذعان دارم که مبحث ناسیونالیسم وسیع و پر دامنه است که حدکا تنها یکی از چند جریان (این جنبش) است که در این پژوهش به آن پرداخته شد. بسیار ضروری می باشد در فرصت های دیگری به سایر جریانات درون این جنبش نیز پرداخته شود. بر این اساس قطعاً دامنه نقد و افشاگری من از ماهیت طبقاتی، مبانی سیاست ها، عملکرد ها و کارنامه گرایشات متعدد بورژوایی بطور کلی و بورژوا- ناسیونالیست های درون این کمپ، بطور اخص به نامبرده محدود نخواهد ماند. اگر زندگی اجازه دهد در آینده نزدیک به اشکال دیگری به جنبه های دیگر ناسیونالیسم و سایر جریانات متعلق به این کمپ می پردازم. لذا این پایانی برای شروعی دیگر است.

اما قبل از پایان این بخش، لازم است بعنوان نتیجه گیری و موخره، نکاتی چند در مورد مسیری که تاکنون با هم طی کرده ایم یادآور شوم. اگر چه با مطالعه هر مطلب از این سلسله مباحثات می توان منظور آن را متوجه شد و نتیجه را استنتاج کرد اما در عین حال مفید خواهد بود تا چون یک کلیت مرتبط به آنها نگاه کرد. خلاصه، در قسمت اول، هدف از نوشتن این کتاب را شفاف و گویا توضیح دادم که بهیچ وجه بدنبال مسائلی چون انتقام گرفتن، آزار دادن و سرزنش کسی نیستم، زیرا متوجه کردن، فراتر رفتن و روشنگری وجه تمایز متد مارکسیستی با شیوه برخورد جریانات بورژوایی واز جمله ناسیونالیست ها است. انتقامجویی، منفی گرایی و آزار دادن دیگران، سنت معمول جنبش های ناسیونالیستی و مذهبی در مبارزه با مخالفان سیاسی است و این در حالی است که مارکسیسم درست نقطه مقابل آنها است. شاید در پایان تأکید مجدد بر اهداف این پژوهش لازم نباشد، چون قاعدتاً باید این مسئله توسط نوشته های قبلی من در این زمینه روشن شده باشد که انگیزه من باز کردن گره

گاه‌های مرتبط با رویدادهای تاریخی جامعه کردستان و نقش مخرب و بازدارنده احزاب دموکرات به مثابه یکی از بازیگران اصلی در درون این جنبش و روشن کردن ماهیت متضاد ناسیونالیسم با منافع کارگران کردستان و عبور دادن مردم از موانع سر راه پیشروی طبقه کارگر بسوی آینده بهتری است.

در قسمت های دوم و سوم از روی اسناد و عملکرد تاکنونی حدکاء، با فاکت و استدلال، ناخوانایی اهداف این حزب با کارگر و آزادی های عمومی جامعه کردستان را روشن ساختیم. مستنداتی که گواهی میدهند چگونه نامبرده در طول حیات خود از ارزش های نظام استثمارگر سرمایه داری و روبنای ایدئولوژیکی آن (ناسیونالیسم، مردسالاری و مذهب) حمایت کرده است.

در قسمت چهارم " ریشه یابی جنگ حزب دموکرات با کومه له" و "جنگ حزب دموکرات با کمونیست ها خدمت به جمهوری اسلامی!" سعی کردیم مانند سکانسهای فیلم قدم به قدم، روندها و عرصه های مختلف را در زمانهای متفاوت دنبال کرده و نشان بدهیم که جنگ علیه کمونیست ها چه خسارات عظیمی به جامعه بخصوص به طبقه کارگر وارد کرد. در بخش "اتحاد وانشعاب در حزب دموکرات" مشخص شد که ایشان خواهان رفع ستم ملی نیست، بلکه تعمیق تفرقه ملی را فلسفه وجودی و هویت بنیادین خود میداند. آنجا به این واقعیت اشاره شد که حدکاء بعنوان یک جریان بورژوایی امکانگرا، از مجرای هویت ملی خواهان تأمین سهم خود از ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر و شریک قدرت شدن با بورژوازی ایران است. خاطر نشان کردیم که برای بعهده گرفتن آن سمت از هیچ اقدامی ابائی ندارد و از هیچ پرنسیپ و اصول خاصی پیروی نمی کند.

در قسمت "ناسیونالیسم، احزاب دموکرات و آزادی زن" با اشاره به مسائل نظری و اقدامات عملی دیدیم که آزادی زن نزد آنان بسان ملای مسجد، آیت الله ها، دانشمندان و پروفیسورهای اسلام شناس و خیل لمپن های زن ستیز جامعه؛ تداعی کننده مفاهیم شیطانی است. محصولات تولید شده توسط آیت الله ها، دانشمندان و پروفیسورهای اسلام شناس علیه آزادی زن، منبع تغذیه فکری، معنویات، ایدئولوژی، تئوری و جهان بینی حزب دموکرات را هم نسبت به آزادی زن می سازد و از آن همچون مهمات جنگی علیه آزادی زن و چپ جامعه استفاده می کند. در زمینه آزادی های عمومی و بخصوص برخورد آنتاگونیستی با آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، مشخص شد که همیشه نقش چوب لای چرخ و ترمز حرکت رو به جلوی تاریخ

مبارزه جنبش کارگری و آزادی های عمومی بوده و هست. مجموعاً تا همینجا چند حکم پایه ای و اصولی بسیار اساسی اثبات شدند که باید این درسها را از آنها گرفت: اول اینکه در صورت نداشتن قدرت، متشکل نبودن طبقه کارگر و یا متوهم شدن به هر کدام از گرایشات بورژوا- ناسیونالیست، با داشتن تلایی ترین کلام، صادقانه ترین برخورد، سیاسی ترین رفتار به تنهایی نمیتوان مانع صد در صد خطر توسل به زور و اسلحه از سوی این احزاب شد. کارگر نمی تواند تنها با قدرت منطق برای اثبات حقانیت خود، خطر توسل به زور و اسلحه، توطئه، فضا سازی و بسیج جریانات مرتجع از جمله حدکا علیه خویش و کمونیست ها را از سر جامعه دور نماید و وی را وادار کند که رأی بی قیوشرط سیلیبی را ابروس میت- بشناسد. در تحلیل نهایی ضامن این کار، تشکل و قدرت خویش است و باید به آنها توسل جست و ابزار این امر مهم را فراهم نمود. به اندازه نیرو، تشکل، اتحاد و آگاهی خود (کارگر) برایش حساب باز می کنند. به هر میزانی در ابعاد وسیع سمپاتی جامعه را جلب نماید، مبارزه را پلاریزه کند، نیرو داشته باشد و دستش پر باشد، به آن میزان از او حساب می برند. حرفش را جدی می گیرند و به توصیه هایش برای سالم و سیاسی نگه داشتن فضای مبارزاتی جامعه اهمیت خواهند داد. چقدر بی توهم باشیم به همان قدر درستی مسیر حرکت خود را تضمین می کنیم. نه کمتر و نه بیشتر.

ثانیاً، نباید تصور کرد پس از این پروژه چون در بعد نظری، ایدئولوژی و جنبشی ما توانستیم پته ناسیونالیسم را روی آب بیاندازیم، پس حدکا فریاد خواهد زد "یافتیم- یافتیم" و " اکنون صدای کارگران را شنیدیم"، بلکه باید این پروژه را مثل تلاشی برای پختگی بیشتر، آگاهای سیاسی و تفاوت های خود با کل طیفهای ناسیونالیسم تلقی کرد. این پژوهش را باید اختطاری به کارگر برای هوشیاری و دوری از ابهام در مبارزه صنفی و سیاسی با گرایشات بورژوا- ناسیونالیست بعنوان دشمن طبقاتی در آینده در نظر گرفت و نه برای مجذوب کردن احزاب دمکرات. ثمر این تلاش را باید با متحد شدن خود برداشت کرد.

ثالثاً: ما کماکان تمام راه های موجود و امکانات خود را به کار خواهیم گرفت که اگر گوش شنوایی در صف گرایشات بورژوا- ناسیونالیست برای شنیدن حرف منطقی ما وجود داشته باشد، آن را خطاب قرار دهیم و حرف و نیت و اهداف پاک خود را به آنان برسانیم. اگر با منطق بتوان کسی را مجاب کرد تمام تلاش خود را

خواهیم کرد. اگر اشخاص آزادیخواهی اشتباهاً از سر سوء تعبیر و بی اطلاعی با گرایشات ناسیونالیست هم صدا می شوند در حالی که هیچ منفعت زمینی و انگیزه کسب سود ندارند، با اشاره به فاکت های موجود از جمله مبارزات مردم سلیمانیه در هفدهم ماه فبریه ۲۰۱۱ (به عنوان شواهدی واقعی)، پوچ بودن آزادیخواهی گرایشات بورژوا- ناسیونالیست را به وی اثبات کرد. و در مقابل توجه هر انسان آزادیخواهی را به عمق آزادیخواهی طبقه کارگری جلب کرد. تا بدین وسیله مانع اشتباه ایشان شد و وی را از گرفتن موضع خصمانه با کارگران و کمونیست ها پشیمان کرد. اگر قصد و نیت ما برایشان کمتر روشن است، برای چندمین بار بسیار روشن و گویا و بازبان ساده آنها را از اهداف خود مطلع می کنیم که ما همیشه طرفدار مبارزه مدنی، سالم و سیاسی با تمام احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستیم.

رابعا: پیش داوری، تنگ نظری و تبلیغات نیروهای بورژوایی متأسفانه گوش خیلی ها را کر کرده طوری که این صدا را نمی شنوند. ریاکارانه طوری به جامعه وانمود می کنند که گویا چون ما رادیکال هستیم، پس رادیکالیسم برابر با تندروی، خشونت و جنگ طلبی است! در مقابل این فضا سازی زهر آگین و وارونگی مبلغین بورژوازی اعلام می داریم: این تصویر و فضا سازی نیروی های ضد کارگر و ضد کمونیست است که تصور می کنند هر سیاست و روشی که خون از آن نچکد کمونیستی نیست! کمونیست ها را چهره هایی جنگ طلب، خشونت جو و خشن به جامعه معرفی می کنند و موید این دیدگاه اند که گویا برای هر مطالبه و بدست آوردن آزادی و حقوق انسانی شهروندان باید همیشه دست به اسلحه برد. این تصویری از کمونیسم در نگاه طبقه بورژوا است که می خواهند آن را بسیار آگاهانه به جامعه قالب کنند. گویی کمونیست ها خواهان صلح، حفظ مدنیت و جان انسان و راه حل سهل تر و کم دردمندتری برای بدست آوردن آزادی، برابری و سوسیالیسم نیستند و دو پای خود را در یک لنگه کفش کرده و همه راه های مبارزه مدنی، سیاسی و دیپلماتیک را به روی خود میبندند و منطق شان فقط جنگ نظامی است و بس! این تعاریف بورژوائی از کمونیسم است که یک ذره حقیقت در آن وجود ندارد. در تمام اصول کمونیسم حتی یک بار تمایل به خشونت و خونریزی برای پیاده کردن آرمانها دیده نمی شود. اگر نیروهای بورژوایی راه های دیگر را بر کارگران نبینند، در پروسه تحقق سوسیالیسم خون از دماغ کسی جاری نمی شود. اگر

متأسفانه بورژوازی خشونت و خونریزی را به جنبش ما تحمیل کرده است و به هراعتراضی که زیر پای مالکیت خصوصی را خالی کند همچون (۱۷ ماه فوریه ۲۰۱۱) سلیمانیه و شهرهای دیگر کردستان، خون به راه می اندازد، ما چرا بدهکاریم؟! نباید هرگز خشونت را به مثابه مشخصات مبارزات کارگری- کمونیستی از آنها قبول کرد. این ادعای بی اساس بورژوازی است که توی دهن (لیبرال های سازشکار و ثناگوهای قدرتهای بزرگ دارای سلاح اتمی پرخاشگر در برابر تظاهرات، آکسیون و اعتصاب مدنی مردم) گذاشته اند و متأسفانه چپ های پرت و هپروتی هم آن را بخشاً به مثابه میلیتانت بودن خود تکرار می کنند. برعکس این قضاوت، تمام تلاش ما جهت تشویق و ملزم کردن احزاب سیاسی به رعایت موازین پیشرو، مدرن و انسانی و پرهیز از خشونت "سناریوی سیاه" است. ما به جامعه اعلام می کنیم که برای متحقق کردن آرمان هایمان عاشق جنگ نیستیم و خون یک انسان ریختن را بسیار سنگین و دلخراش می دانیم. افشاگری، نوشتن، تحقیق و نقد و بررسی ما باید تنها مثل یکی از ابزارهای طبقه کارگر برای دفاع از جامعه و دست یافتن به آزادی و برابری در نظر گرفته شود. اگر هر جنگی به کارگر و احزاب او تحمیل شود، اگر خونی ریخته شود، احزاب بورژوازی مستقیماً مسئول آن هستند.

خامسا: کارگر همیشه نیازهای خویش را در اوج انسانی ترین شکل ممکن مطرح کرده، ولی با باتون، سرب داغ، زندان، اخراج، جریمه و بی کار شدن پاسخ گرفته است. همیشه از خشونت بیزار است (فعلاً نه ارتش، نه پلیس، نه دادگاه و نه اسلحه ای در دست دارد) اما همیشه ارتش، دادگاه و پلیس را با خشن ترین شکل ممکن بجانش انداخته اند. در نتیجه باید متوجه بود که هر وقت کلمه خشونت را کنار مبارزه کارگر قرار می دهند، هدفشان توجیه خشونت اعمال شده توسط حکومت ها و احزاب سرمایه داری علیه جامعه است. تنها ضامن امنیت جامعه در برابر خشونت وارده هم حق تشکل، آزادی و قدرتمند شدن مردم است. ضامن امنیت کارگر تشکل، آزادی و آگاهی طبقاتی است. حرف طلایی، صداقت سیاسی، صبر ایوب به تنهایی نمیتواند مانع توسل به خشونت و قلدری حکومتها و گرایشات بورژوا - ناسیونالیست شود. باید با مبارزه اینها را بدست آورد.

ما همیشه دست به عصا و محتاطانه حرکت می کنیم و کماکان تمام سعی خود را خواهیم کرد که از خشونت و وقوع جنگ نظامی با حدکا پرهیز کنیم و فضایی ایجاد

شود که هرگز تجربه جنگهای قبلی تکرار نشود. ما حساب شده (حساب دو دوتا چهارتا) به این مساله نگاه کنیم، نه تنها به این خاطر که در طول تاریخ در موقعیت نابرابر با نیروهای مرتجع مجبور به دفاع از خود شده ایم و یا امکانات و قدرت اقتصادی امان از آنها کمتر است، بعلاوه و مهمتر از اینها در اصول طبقه ما کسی عاشق مرگ و عملیات انتحاری (برای شهید شدن!) نیست. کمونیست ها " بهشت و هفتاد حوری آن دنیا را به شهیدان پیرو اهل کتاب" پیشکش می کنند و خود از ریختن خون انسانها متفرهستند. محققاً پایه اصول ما بر احترام به حق حیات انسان استوار است. مزید بر اینها و جدای از ماهیت نیروهای ارتجاعی، این فرزندان طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه هستند که طی سناریوهایی، تطمیع گردیده و مزدور و اجیر نیروهای بورژوایی شده و بخدمت نیروهای ارتجاعی درآمده و اکثراً در جنگها کشته شوند. از هر جانب که در نظر بگیرید وجود نظام سرمایه داری موجود برای کل جامعه انسانی منشأ فاجعه و زیان است. حقیقتاً ما وزنه سنگینی را بر دوش احزاب دمکرات گذاشته ایم. پذیرش و برسمیت شناختن حق آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی در جامعه "بهای گزافی" نیست که گرایشات بورژوا-ناسیونالیست نتوانند آن را پرداخت کنند. اگر شما یک ذره دلسوز مردم بودید، چنین ترسی از آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی نداشتید. اگر آنان جنگ را به احزاب کمونیستی تحمیل نکنند فقط سودشان را از دست میدهند. اما حیات کارگر در گرو آزادی در مبارزه برای بهبود زندگی است.

پاسخ خیلی از سئوالات در درست طرح کردن صورت مساله نهفته است. بر این اساس باید مکان و جایگاه هر فعالیتی را درست سر جای خود گذاشت و درک کرد. اگر شما تمام پل های پشت سر ما را خراب کردید، اگر با "منطق" زور راه رشد و تعالی خود و فرزندانمان را مسدود کردید و قوانین مبارزه مدنی و تمام تلاش ما مانع خشونت شما نشد و به ما حمله کردید؛ وقتی جلوی خانه ما را گرفتید، وقتی آزادی بی قید شرط سیاسی را برسمیت نشناختید، وقتی تمام راه های (اکسپریشن) و زنده ماندن را بر ما بستید و فقط دو گزینه جلوی ما بگذارید (یا جنگ یا تسلیم!) آنگاه اگر جنگ نکنیم باخته ایم در چنین موقعیتی اینقدر عقل داریم که اگر جنگ را به ما تحمیل کردید باید سعی کنیم پیروز شویم، چون مسئله تنها باختن جنگ نیست بلکه همه زندگیمان از دست خواهد رفت! حتی در میادین جنگ ما تمام استانداردهای پیشرو بشر و حقوق بین المللی اسرای جنگی را برای شما رعایت

خواهیم کرد و راه حلی منطقی جلوی شما می گذاریم؛ ولی اگر ما اسیر شما شویم، ما را همانند دارا اسعدی (۲۵آبانماه ۱۳۶۳در پاوه) اعدام خواهید کرد (1).

ما مجازات اعدام را لغو کرده ایم ،

اما شما لغو مجازات اعدام را برای کردستان هنوز زود می دانید تا فردا از آن علیه مردم استفاده کنید! در نتیجه ما باید به این توهم که گویا تنها با ضرب فشار سیاسی، قدرت منطق و مبارزه نظری با دست خالی همیشه و در تمام حالات می توانیم دیگران را از زورگویی منع کنیم، پایان داد. آری در چنین حالتی باید جنگید و پیروز شد و خود را رها ساخت!

اگر اشخاصی در حزب دموکرات یک نره گوش شنوا برای شنیدن حرف منطقی کارگر داشته باشند، تنها در صورتی است که کارگر عملاً راه های قلدرمنشانه را بر ایشان مسدود کرده باشد و هر انتخاب دیگری برای حدکا غیر عملی گردد. یا به‌حی کار را بر آنان سخت و سنگین و دشوار کرده باشد که آنان عملاً جرات نکنند به روی هیچ کارگر و مخالف سیاسی خود دست بلند کنند. با این حساب ما باید همیشه سعی کنیم قوی باشیم و از تمام امکانات جامعه و طبقه مان استفاده کنیم. متأسفانه راه دیگری نیست؛ نه از راه خواهش و تمنا، و نه بی قدرتی ما هیچ کدام مانع اقدام خشن و حمله نظامی احزاب بورژوایی به احزاب کمونیستی- کارگری نمیگردد، بالعکس ضعف ما آنها را جری تر و بی پرواتر خواهد کرد. از هر جهت که به قضیه نگاه کنید، مساله آزادی برای ما حیاتی و غیر قابل اغماض است.

و بالاخره در طول این تحقیق بارها با ارائه سند، مدرک و فاکت و قید زمان و مکان به اقدامات غیر دموکراتیک، ایجاد فضای رعب و وحشت حدکا علیه مردم از طرفی و سازش و مذاکره با جمهوری اسلامی و کنار آمدن با گرایشات واپسگرایی جامعه از طرف دیگر اشاره کرده ام.

در پایان بار دیگر صورت مساله را روشن نمایم که چرا طبیعت این جریان چنین است؟ این اقدامات غیر دموکراتیک نیستند جوهر، مضامین و خصلت هویتی- طبقاتی احزاب دموکرات را تعیین می کند، بالعکس این جوهر، مضامین و خصلت هویتی- طبقاتی است که وی را ناچار به اتخاذ اقدامات غیر دموکراتیک می کند. طبقه کارگر برای رهایی از طوق و بند بردگی نظام سرمایه داری با این جوهر، مضامین و خصلت هویتی- طبقاتی مشکل دارد. سازش با مذهب، تبلیغ و ترویج نابرابری و استثمار انسان در دموکراتیک ترین حالت، ماهیتاً ارتجاعی است. در

نتیجه تنظیم رابطه با احزاب اپوزیسیون بورژوازی برای کارگر بمعنی مخدوش کردن تفاوت ها، کاهش یا محدود کردن دامنه نقد سیاسی آنها نیست. التزام به موازین پیشرو جهت شفاف سازی و روکردن این تفاوت‌های هویتی و نه سازش و کنار آمدن با آنها می باشد. آزادی برای جامعه این خاصیت را دارد که در فضای سالم این نیروها را چالنج کنند. در فضای غیر دموکراتیک با انواع شگرد مرعوب کردن و خاک پچشم مردم باشیدن و ظاهر سازی می توان مسائل محوری - اصلی را جانبی، حاشیه ای و مسائل حاشیه را محوری کرد. حدکا با فرض رعایت تمام موازین مبارزه مدنی و به رسمی شناسی آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، بلحاظ رسالت طبقاتی بعنوان یک جریان بورژوازی، هنوز هیچ تغییری در هویت بنیادی خود ایجاد نکرده است. مضمون، محتوا و جوهر اهداف طبقاتی ناسازگار او با جامعه و با آزادی طبقه کارگر از زندان مناسبات موجود، سر جای خود باقی خواهد ماند. تنها چیزی که عوض شده این مساله می باشد که در آن حالت ما احزاب دموکراتی خواهیم داشت که بجای ایجاد فضای متشنج، خشن و نظامی مانند سالهای ۶۶-۱۳۶۳، حدکایی داریم که همچون برخی از احزاب بورژوازی کشورهای اروپایی با استانداردها، موازین و قوانین مبارزه مدنی جامعه متمدن موافقت خواهد کرد. قبول این موازین از نظر ماهیت طبقاتی و امیال سیاسی رابطه وی با منشاء تمام نابرابری های بشر یعنی سیستم کارمزدی، هیچ شق القمری نیست و تا پای وی بر روی پله کنونی، حفظ مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بماند، کماکان یک حزب سیاسی بورژوازی است. در آن صورت بجای ممانعت در مقابل آزادی مردم، قوت و مبارزه مدنی با احزاب کارگری و کمونیستی محترم می شمارد. مردم برابری طلب آسان تر، کم هزینه تر و بدون خشونت و فاجعه بار، در فضای سالم این نیروها را به مصاف خواهند طلبید، و صد البته این مساله کمی نیست. امیدوارم ایشان به این راه منطقی پابگذارند و ما بتوانیم آنها را به رعایت یک موازین پیشرو وادار کنیم. پذیرش قوانین مبارزه متمدن از طرف این احزاب دست آورد بسی بزرگ برای جامعه مدنی است. یکی از اصلی ترین اهداف این پروژه هم دقیقاً تلاش برای تحقق یافتن این امر حیاتی است. متأسفانه با توجه به گذشت ۲۴ سال از تجربه جگندهی گذشته و محتوای بیانیه ۳۰ مه فوطریه- ۲۰۱۰ که لوهمچقن- با توجه به پلسخ و عکس العمل کامنت ها، ملاحظات و اظهار نظرهای طیفهای ناسونالیست در این مدت، باید هیچ توهمی نداشت و به تغییر روش آنها زیاد امیدوار نبود. برای

حصول آزادی فعالیت بی قید و شرط سیاسی، افشاگری حدکا مثرثمر و یک کار تعطیل ناپذیر ماست و باید در اشکال مختلف به آن ادامه داد. تنها امید و راه چاره کارگر در تحلیل نهایی تشکل و قدرت و درایت خویش است. از ناحیه تفاهم، مدارا، برخورد سازنده و تحمل نظر مخالف از جانب احزاب بورژوایی چیزی زیادی گیرمان نمی آید.

ماده ۳

از اسناد کنگره ۴ د کانس و م بهمن ۱۳۵۸ ملت که با اکثریت آضا پیش ده برای اطلاعات بیشتر به چکیده نظرات نمایندگان کومله در هیئت تحقیق در قسمت پنجم "دفع یکی از حملات نظامی حزب دمکرات" در همین اثر مراجعه نمایند.

15- ترجمه متن کردی بیانیه نوامبر ۲۰۱۰ حزب دموکرات

در حین نوشتن این کتاب، متن فارسی بیانیه نوامبر ۲۰۱۰ حزب دموکرات در دست نبود. نوشته ذیل تنها بخش هایی از متن کردی بیانیه است که مربوط به جنگ حزب دموکرات با کمونیست ها می باشد که ترجمه کرده ام. بخش هایی دیگر آن مربوط به مناقشه دو جناح راست و چپ درون جنبش ناسیونالیسم کرد، یعنی سازمان عبدالله مهتدی و حدکا با هم است. اختلافاتی مانند کدام یک محق تر و پیش کسوت تر است؛ یا در مورد سیاست دیپلماسی و رابطه با حکومت بعث عراق، بمباران شهرک حلبچه و برخورد به احزاب کرد عراقی، کدام یک از آنها سیاست درست اتخاذ کردند و اکنون کدام یک نفوذش در کردستان از دیگری بیشتر است و ... را ترجمه نکردم. زیرا مطلقاً قصد وارد شدن به مناقشه حزب دموکرات با عبدالله مهتدی بر سر محتوای کتاب و این که این کتاب چه تفاوتی با سایر کتب و ادبیات ناسیونالیستی دارد و کجا و کدام بخش مورد تأیید یا انتقاد حدکا است، نمی شوم. تأیید و یا رد نوشته عبدالله مهتدی توسط نامبرده را به خود ایشان محول می کنم. اختلاف سیاسی- طبقاتی و متدلوزیک من با جناح چپ ناسیونالیسم کرد از جمله سازمان مهتدی با اختلاف من با جناح راست آن یعنی احزاب دموکرات در اساس فرقی ندارد.

در ترجمه متن کردی هر جا این () علامت هست ملاحظات من برای ارجاع خوانند به پاورقی ها می باشد.

یک بررسی اجمالی کتاب "۵ سال با عبدالله مهتدی"
حزب دموکرات کردستان ایران (۳۰ ماه نوامبر ۲۰۱۰)

مناسبات میان حزب دموکرات و کومه له در دهه اول شورش ملت‌های ایران با مجموعه ای از اختلافات، جنگها و درگیریهای آنان با همدیگر روبه ور شد و این ناشی از رویکرد کومه له علیه حزب دموکرات کردستان بود که بعداً به آنها اشاره خواهد شد. آن رویکرد غیردوستانه کومه له باعث ضرر و زیان جبران ناپذیری به هر دو طرف شد و دهها مبارز قربانی شدند و بطور کلی به جنبش کردستان ایران خساراتی وارد کرد. اما خوشبختانه پس از مدتی، قدم هایی برای بهبود روابط میان حزب دموکرات و کومه له زحمتکشان کردستان ایران برداشته شد که نه تنها موجب

فاصله گرفتن از چنین رویدادهایی بود، بلکه باعث ایجاد فضای دوستانه، ملاقات، نشستها و بحث و تبادل نظر مداوم و حتی بنوعی همصدایی شد. در ادامه این مراودات این چنین پیش بینی می شد که زخمهای گذشته ترمیم شوند و دروازه همکاری بیشتر هر کدام از آنان به روی طرف مقابل باز شود. درست در چنین فضایی، ما این روزها شاهد انتشار کتاب "۵ سال با عبدالله مهندی" بودیم. در رابطه با ادعاهای منتشر شده در این کتاب، توضیحاتی جهت روشن کردن اطلاعات غلط مربوط به حزب دمکرات لازم می باشد.

بررسی مختصر کتاب "۵ سال با عبدالله مهندی"

... قسمت اول بیانیه حدکا راجع به موقعیت کنونی و مشکلاتی که سازمان عبدالله مهندی با آن رو به رو است؛ و تناقض گویی کتاب ایشان در مورد تاریخ تاسیس کومه له و انداختن تمام بار مشکلات به گردن رفقای قدیمی مهندی است که آنها را ترجمه نکرده ام، چون همان گونه که متذکر شدم مناقشه درونی گرایشات چپ و راست یک جنبش است که بخودشان مربوط است...

رویکرد کومه له، بانی کشمکش ها

عبدالله مهندی در جواب به سئوالی اظهار داشته است: " نه ما جنگ را شروع نکردیم، ممکن است خوشایند نباشد زخمهای کهنه را تازه کنیم و تاریخ آن زمان را ورق بزنیم. حالا دوست ندارم از آنها صحبت کنم، ولی بهر جهت برای اینکه حقیقت پنهان نشود حزب دمکرات آغازگر جنگ با کومه له بود، اول آنها جنگ را شروع کردند و بطرز بدی هم به ما یورش کردند و چند نفر از ما را کشتند، ۱۳ نفر بودند اگر درست یادم باشد، بعلاوه این اولین بار نبود بلکه احتمالاً بیش از دهمین بار بود که در سراسر کردستان جنگ را به ما تحمیل کردند، مگر به ندرت ما تنشی خلق کرده باشیم که تقصیر ما بوده باشد، نمیگویم ما هرگز خطا نکردیم اما خیلی کم..."

چگونگی زمینه سازی برای ایجاد جنگ

پس از انقلاب، ملت‌های ایران، در هر شهری جمعیت‌هایی تشکیل شدند و سرانجام در تابستان ۱۳۵۸ با متحد شدن در شهرهای سقز و بوکان، اسم کومه له زحمتکشان کردستان ایران را برای خود برگزیدند، سازمان تازه تاسیس شده با ایدئولوژی مائویستی فعالیتی پوپولیستی را در میان کشاورزان شروع کرد و هدف از این کار

جلب هواداری مردم بمنظور تبلیغات علیه حزب دموکرات بود که او را مدافع مالکین و فنودالهای کردستان به مردم معرفی می کرد و خود را طرفدار زحمتکشان کردستان. علاوه بر این در مدت به اصطلاح مذاکره هیئت نمایندگی خلق کرد با رژیم، ضمن اینکه کومه له خود شرکت داشت مدام در میان مردم نیز تبلیغات می کرد که حزب دموکرات سازشکار است. این گونه تبلیغات (*) مسمومانه موجب ایجاد تنش میان حزب دموکرات و کومه له می شد. در این رابطه حزب دموکرات تلاش زیادی کرد تا کومه له را متقاعد کند که دست از این گونه تبلیغات بردارد اما فایده نداشت و این تبلیغات در صفوف پیشمرگان کومه له باوری بوجود آورده بود که در حقیقت کومه له طرفدار زحمتکشان و حزب دموکرات هم طرفدار مالکین و فنودالها است. یکی دیگر از نمودهای ضدیت کومه له با حدکا، تبلیغات بر علیه قوانینی بود که جهت نظم بخشیدن و خدمت کردن به مردم مناطق تحت کنترل پیشمرگان، از سوی آنان " موازین پیشرو " وضع شده بود که بنابه اصول کومه له می بایست آنان برای اجرای این قوانین، از درهمکاری وارد می شدند، ولی متأسفانه همکاری نکردند هیچ بلکه شروع به تبلیغات منفی علیه آن کرده و حتی و از اجرای آنها ممانعت کردند.

مصوبات تصویب شده (حدکا) چه بودند که کومه له با آنها ضدیت می کرد؟

- قانون تقسیم اراضی میان دهقانان بی زمین بنا به یک طرح کارشناسانه که در آن بیشتر دهقانان صاحب زمین می شدند و کمیته و تشکلهای خود جهت اجرا و پیگیری آن قوانین تاسیس نمایند که خوشبختانه خیلی زود در میان آن دهقانان چنین جا افتاد که کومه له خود را طرفدار آنها و حزب دموکرات را طرفدار مالکین و فنودالها معرفی می کرد.

- قانون آموزش و پرورش کودکان مناطق آزاد شده که رژیم از فرستادن به این مناطق جلوگیری می کرد، که باین منظور کتاب ویژه کردی چاپ و تهیه شده بود و بخشی از پیشمرگان تحصیل کرده در نظر گرفته شده بودند تا وظایف پیشمرگ بودن را در نقش معلمی ایفا کنند.

- قانون منع زن به زن (ژن به ژن)، بزرگ به کوچک و... حقوقدانان طرحی تحت عنوان " قوانین مجازات عمومی " تصویب کرده بودند که هنوز همچون سندی تاریخی در دست است.

- انتخابات شوراها برای امورات مردم از طریق نمایندگان منتخب خود، که بدلیل

نفوذ حزب دموکرات اکثرا از میان هواداران حدکا یا از مردم بی طرف و خیلی به ندرت، از میان هواداران کومه له انتخاب می شدند (هر جایی که هواداران کومه له انتخاب می شدند کومه له قبول می کرد و هر جایی که آنان انتخاب نمی شدند آنها را منحل می کرد).

این تبلیغات و اقدامات کومه له (***) در چند ناحیه منجر به درگیری نظامی شد. که در اولین درگیری در روز ۲۱/۱۳۵۹ در ناحیه سردشت "فه قی علی رسولی" شهید شد که پیشمرگان حزب خواهان گرفتن انتقام و ادامه درگیری شدند، ولی رهبری حزب اجازه تداوم تشنج را به آنها نداد.

دومین زد و خورد مسلحانه در ۱۳۶۰/۶/۱ در ناحیه کامیاران رخ داد که منجر به کشته شدن "منصور درودگر" و کادر کمیته اورامان حزب "اردشیر فیروزی" شد که این جنگ هم با میانجیگری سازمان چریکهای فدایی خلق خاتمه یافت.

کومه له از نیت پاک حزب دموکرات سوءاستفاده می کند و به گفته خودشان برای تحمیل هژمونی خود بر حزب دموکرات هر بار در ناحیه ای تمرکز نیرو کرده و به حزب دموکرات حمله می کرده اند. هدف از این حملات، ترساندن مردم از هواداری از حدکا بود تا با این تاکتیک جایی که حزب دموکرات نیرومند تر بود جنگ ایجاد نشود.

کومه له در کنگره دوم خود به نقد سیاست های قبلی پرداخت و گفت دهقانان نیروهای بینابینی و منززل هستند که نمی توانند نیرویی انقلابی باشند، بنابراین تحلیل طبقاتی زمان کنگره اول در مورد فنودالی بودن جامعه کردستان و این که خود را طرفدار دهقانان و حزب دموکرات را مدافع مالکین و فنودالها می خواند را کنار نهاد در نتیجه جامعه کردستان در فاصله ۲ تا ۳ روزه کنگره، از سیستم فنودالی به سرمایه داری تغییر کرد.

کومه له سالها در فکر تأسیس حزب کمونیست بود و برای این تا حدودی کارکرده بود. به این منظور، خود را با جریانات خط سه مانند سازمان پیکار، وحدت انقلابی که ادعای مارکسیست بودن داشتند نزدیک می دانست و میخواست با اتحاد با آنان نیرو و توانایی خود را افزایش دهد، اما از بخت بد، جریانات خط سه یکی پس از دیگری متلاشی شدند و اثری از آنها باقی نماند که این متلاشی شدن بی گمان ناشی از پرت بودن دیدگاههای تئوریک و ایدئولوژیک آنها بود.

در این وضعیت، کادر سازمان سهند (اتحاد مبارزان کمونیست) از اروپا به کردستان

برگشتند (1). بدنبال تشکیل کمیته تأسیس حزب کمونیست، حزب کمونیست ایران در ۱۳۶۲ در روستای "میشکه په" سردشت تشکیل شد و کومه له به عضویت سازمان کردستان آن درآمد. پس از مدت کوتاهی زیر سایه ضعف تئوریک رهبران کومه له، منصور حکمت با تفکر و نظرات ضدیت کردن با تمام حقوق اکراد سرنوشت کومه له را در دست گرفت و در حقیقت کومه له را بلعید و حس میهن پرستی ضعیفی را که در تعدادی از اعضای کومه له مانده بود هم پاک نمود. حکمت در یک اقدام رهبران کومه له را به سمت تحلیل طبقاتی خود متوهم کرد که در نتیجه تحلیل طبقاتی (حکمت- مهدی) در حقیقت فضای مابین کومه له و حزب دمکرات متشنج شد (2).

پایان ترجمه بیانیه

خلاصه تمام محتوای بیانیه حزب دمکرات این است که کومه له علیه آن تبلیغات می کرد، قوانین تصویب شده توسط وی را قبول نداشت، حکمت رهبران کومه له را به سمت تحلیل طبقاتی خود متوهم کرد؛ مجمع عمومی را جایگزین شوراهای حزب دمکرات می کرد و ایشان را مدافع مالک و سرمایه دار و سازشکار با جمهوری اسلامی و خود را طرفدار زحمتکشان قلمداد می کرد. (چه جرم سنگینی!) و چون

حزب دمکرات این تبلیغات سیاسی "دشمنانه" کومه له را قبول نداشت و در نتیجه این تحلیل طبقاتی حکمت، فضای مابین کومه له و حزب دمکرات متشنج شد. همین تبلیغات بانی جنگ طرفین شد.

شما در هیچ جای این بیانیه، غیر از تبلیغ و ترویج، شفاف سازی مبارزه نظری و طبقاتی که همه، اشکال مختلف مبارزه سیاسی هستند، نشانه ای از تهدید، منع فعالیت حدکا با زور اسلحه از طرفی؛ و از طرف دیگر منع آنان از اجرای آن بدیهیات با هر وسیله و بهر قیمتی نمی بینید.

(*) حزب دمکرات هر چقدر استدلال می کند که "این گونه تبلیغات" باعث جنگ شده، بیشتر دست خود را رو می کند. یعنی کمونیست ها نمی باست تبلیغات می کردند؟ پس تکلیف پافشاری مردم برای داشتن آزادی بیان چیست؟ آیا آزادی تبلیغات در محدوده آزادی بیان نمی گنجد؟

(**) "این تبلیغات و اقدامات کومه له در چند ناحیه منجر به درگیری نظامی شد". می بینید تمام جرمی که کومه له مرتکب آن بوده ، تبلیغات است.

(1) الیت ناسیونالیست کرد جایی که مردم را تحقیر می کنند، با سواد بودن و از اروپا درس خواندن فعالین خود را، نشانه فضیلت می دانند؛ و وقتی راجع به برگشتن کمونیست ها (اتحاد مبارزان کمونیست) از اروپا و رفتن به کردستان یاد می کنند، آن را صفت منفی و غیر خودی جلوه داده که اصالت کردی ندارد. در حالیکه برگشتن کمونیست ها (ا.م.ک) از اروپا و آمدن به کردستان برای مردم کارگر و زحمتکش کردستان دستاورد عظیمی بود که بیش از کل تاریخ مبارزات احزاب دیگر در زمینه برابری زن و مرد، خرافات زدایی و بالا بردن آگاهی مردم به جامعه خدمت کرد.

(2) حزب کمونیست ایران در ۱۳۶۲ تشکیل شد در حالیکه قبلاً ادعا شد که کومه له در زمان تاسیس در سال ۵۸ و رفتن به میان دهقانان بمنظور ضدیت با حدکا و آمار جنگهای سردشت در ۵۹ و کامیاران در ۶۰ قبل از "بلعیدن کومه له توسط حکمت" صورت گرفته بودند. پس وارد کردن فاکتور غیر کردها (اتحاد مبارزان کمونیست) بعنوان یکی از علل جنگ حدکا با کمونیست ها، تنها بمنظور منحرف کردن ذهن کارگر و تعمیق شکاف ملی است.